

از روزگار رفته حکایت

پراکنده‌ها

محمد ولی میرزا فرمان فرمایان

به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و بهمن فرمان



تذکرہ
میرزا حسن
خان



میرزا حسن
خان





سنگ مزار محمد ولی میرزا فرمان فرمایان در سوییس



تهران، خیابان فلسطین، ساختمان ۱۱۰، شماره ۳۰۴
تلفن : ۶۴۶۳۰۳۰

ISBN: 964-6141-45-5



کتاب سیامک

نشانی : تهران، صندوق پستی شماره ۱۶۷۶۵-۱۵۶۷
تلفن : ۷۹۱۵۷۳۷

شاپک : ۹۶۴-۶۱۴۱-۴۵-۵

۲۵۰۰ تومان

به نام فروزنده ماه و ناهید و مهر





تاریخ ایران و جهان / ۱۵

تاریخ قاجاریان / ۱۲

تاریخ پهلوی / ۲

U112

از روزگار رفته حکایت...



پراکنده ها

■ محمد ولی میرزا فرمان فرمایان

از روزگار رفته حکایت ...

کتاب سوّم:

پراکنده‌ها

نوشته

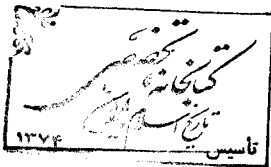
محمّد ولی میرزا فرمان‌فرمایان

به کوشش

منصوره اتّحادیه (نظام‌مافی)

بهمن فرمان

ویرایش: مصطفی زمانی‌نیا



فرمان‌فرمایان، محمدولی، ۱۲۶۹-۱۳۶۸.

از روزگار رفته حکایت... / نوشته محمدولی میرزا فرمان‌فرمایان؛ به کوشش منصوره اتحادیه (نظام‌مافی)، بهمن فرمان. - ویرایش مصطفی زمانی‌نیا. - تهران: کتاب سیامک، ۱۳۸۲.

ج. ۳. - (تاریخ ایران و جهان؛ ۱۳، ۱۴، ۱۵. تاریخ قاجاریان؛ ۱۰، ۱۱، ۱۲. تاریخ پهلوی؛ ۱، ۲)

ISBN 964-6141-43-9 (ج. ۱).

ISBN 964-6141-44-7 (ج. ۲).

ISBN 964-6141-45-5 (ج. ۳).

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیفا.

مندرجات: ج. ۱. سفرهای سیاسی. -

ج. ۲. مجلس شورای ملی. -

ج. ۳. پراکنده‌ها.

۱. فرمان‌فرمایان، محمدولی، ۱۲۶۹-۱۳۶۸. - خاطرات. ۲. ایران. مجلس شورای ملی. ۳. ایران. - سیاست و

حکومت. - قرن ۱۳ق. - ۱۴. ۴. ایران. - سیاست و حکومت. - ۱۳۰۴-۱۳۲۰. الف. اتحادیه، منصوره (نظام‌مافی).

۱۳۱۲. - ب. فرمان، بهمن، ۱۳۱۳. - گردآورنده. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۸۲۲۰۹۲

DSR ۱۴۸۶/ف ۲۳۶۳

۱۳۸۲

۱۳۱۹۸-۸۲م

کتابخانه ملی ایران



کتاب سیامک

نشانی: تهران، صندوق پستی شماره ۱۵۶۷-۱۶۷۶۵

تلفن: ۷۹۱۵۷۳۷

از روزگار رفته حکایت...

نوشته

محمّد ولی میرزا فرمان‌فرمایان

کتاب سوم: پراکنده‌ها

به کوشش:

منصوره اتحادیه (نظام‌مافی) / بهمن فرمان

ویرایش:

مصطفی زمانی‌نیا

چاپ نخست، تهران، زمستان ۱۳۸۲، تیراژ ۱۵۰۰ نسخه

حروف‌نگار: گیتی قربان‌جو / صفحه‌آرا: حمید قربان‌جو

لیتوگرافی متن: ندا ۶۴۶۷۴۲۲ / لیتوگرافی تصاویر و جلد: هُما گرافیک ۸۸۰۴۲۶۳

چاپ متن: فرشویه ۶۴۰۳۹۷۲ / چاپ جلد: کیهان‌گرافیک ۷۵۲۶۵۶۷ / صحافی: سپیدار ۷۵۶۹۷۹۷

کلیه حقوق ادبی و هنری، برای نویسنده و ناشر محفوظ است.

شابک ۹۶۴-۶۱۴۱-۴۵-۵ ISBN 964-6141-45-5

فهرست مطالب :

عنوان:	صفحه:
۱. دیباچه	۱۵
۲. دولت احمد قوام / فرقه دموکرات آذربایجان	۳۵
۳. اصلاحات ارضی	۱۰۵
۴. یاد بعضی نفرات	۱۵۹
فرجام نصرت الدوله	۱۷۹
فرقه دموکرات آذربایجان	۱۹۳
خوی و خصلت محمد مصدق	۲۰۱
فساد در دیوان سالاری	۲۰۳
رضاخان در رکاب فرمانفرما	۲۰۹
۵. نمایه	۲۱۹
۶. پیوست	۲۴۱

دیباچه

نوشته

منصوره اتحادیه

پس از دست‌گیری نصرت‌الدوله در سال ۱۳۰۹، محمدولی میرزا فرمان‌فرمایان از فعالیت در عرصه سیاست کناره گرفت و مانند بسیاری از رجال خانه‌نشین شد. رضاشاه تا آغاز جنگ جهانی دوم و اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰، با ارباب و خفقان، سلطنت کرد و کسی یارای چون و چرا نداشت. محمدولی میرزا، به دنبال بازداشت برادرش، در حین نوشتن خاطراتش، پیش‌بینی کرد پاپوش دوختن برای این و آن گسترش خواهد یافت و گفت خانه‌نشینی و بی‌اعتنایی به مقام و قدرت، بهتر از حبس و بند و مرگ زود هنگام است:

«خیلی صبر و حوصله باید داشت تا ریشه اصلی هم به نوبه خود سرنگون

شود.»

صبر و بردباری فرمان‌فرمایان حدود ده سال بعد ثمر داد و رضاشاه به وسیله متفقین از تخت به زیر کشیده شد. آزادی سیاسی، آزادی بیان، و آزادی قلم، مهم‌ترین دست‌آوردهای برکناری رضاخان بودند و بر این اساس، محمدولی میرزا یادداشت‌هایش را بی‌هراس از آن‌که به دست مأموران جنایت‌پیشه تأمینات بیافتند، می‌نوشت و دیگر مثل روزگار پادشاهی رضاخان، بیم‌ناک و ناامید نبود. با رفتن رضاخان از ایران، محمدولی میرزا و برادر کوچک‌ترش سرلشکر محمدحسین میرزا فیروز، و پسر ارشد

نصرت‌الدوله، مظفر فیروز، دور جدیدی از فعالیت‌های سیاسی خاندان فرمان‌فرما را آغاز کردند.

سرلشکر فیروز در سال ۱۳۲۳، در دولت ساعد مراغه‌ای وزیر جنگ و در سال ۱۳۲۵، در دولت حکیمی و هم‌چنین در دولت قوام‌السلطنه وزیر راه شد. مظفر فیروز در دولت قوام، مقام معاون پارلمانی او را داشت و در سال ۱۳۲۶، وزیر کار و تبلیغات دولت قوام‌السلطنه شد. محمدولی میرزا در دوره‌های سیزدهم و چهاردهم مجلس شورای ملی، به‌عنوان نماینده مردم سراب و گرم‌رود، راهی مجلس شد و مدت کوتاهی در دولت قوام‌السلطنه وزیر کار بود.

فرمان‌فرمایان در قسمت مربوط به دولت احمد قوام و فرقه دموکرات آذربایجان، فنّ و اسلوب نگارش خود را تغییر داده و با عوض کردن زاویه دید نویسنده، به‌گونه‌ای قلم زده است که انگار کس دیگری، یا شخص ثالثی، کاتب آن صفحات بوده. به‌اصطلاح منتقدان، محمدولی میرزا از قالب خویش به در آمده و خود را مانند فردی غریبه، و هم‌پای یکی از نقش‌آفرینان متعدّد کتابش، نگریسته است.

فرمان‌فرمایان در این صفحات، روی کار آمدن احمد قوام در اواخر سال ۱۳۲۴، تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، توسعه طلبی اتحاد شوروی، و بسط اقدامات حزب توده را به‌خوبی تشریح کرده و آن‌گاه با رجعت به گذشته، از برپایی حزب دموکرات به‌وسیله احمد قوام و مظفر فیروز، و مسایل انتخابات چهاردهمین دوره مجلس شورای ملی، سخن گفته و بالأخره به نحوه برگزیده شدنش به‌عنوان وزیر کار، پرداخته است.

با آغاز جنگ جهانی دوم، دولت ایران اعلام بی‌طرفی کرد، لیکن روس‌ها و انگلیسی‌ها، بی‌توجه به بی‌طرفی ایران، خاک ایران را اشغال کردند. انتخابات دوره سیزدهم، که در اواخر سلطنت رضاشاه انجام شده بود، یک هفته پس از استعفای تحمیلی او، رسمیت یافت و سیزدهمین مجلس

شورای ملی افتتاح شد. فرمان‌فرمایان، در مقام وکیل سراب و گرم‌رود، در ۱۱/ فروردین/ ۱۳۲۱ قدم به مجلس نهاد. اما مجلس سیزدهم، در ۱/ آذر/ ۱۳۲۲ تعطیل شد و محمدولی میرزا توانست در انتخابات مجلس چهاردهم، بازهم از حوزه سراب و گرم‌رود انتخاب شود و در روز افتتاح مجلس چهاردهم، ۶/ اسفند/ ۱۳۲۲، حاضر باشد.

با آن‌که در مجلس چهاردهم خبری از استبداد رضاخانی نبود و نمایندگان در ابراز عقیده آزاد بودند، با این حال معلوم نیست چرا فرمان‌فرمایان از گفت‌وگوهای وکیلان و جناح‌بندی‌های سیاسی حرف‌چندانی نمی‌زند و حتی عمل‌کرد خود را نیز توضیح نمی‌دهد.

پس از پایان جنگ جهانی دوم و غلبه متفقین، قوای نظامی انگلیس و آمریکا از ایران بیرون رفتند، درحالی‌که قشون شوروی در ایران ماندند و ادامه حضورشان باعث مشکلات فراوانی برای ملت ایران و دولت‌های زودگذر شد. روس‌ها مستقیم و غیرمستقیم، حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان را تقویت می‌کردند و می‌کوشیدند دولت‌هایی را که خواهان خروج ارتش شوروی از ایران می‌شدند، به هر طریقی سرنگون کنند. حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان، از نظر نیروهای ملی و وطن‌خواه، دو بازوی اجرایی سیاست‌های دولت شوروی در ایران بودند و محمدولی میرزا می‌نویسد او و ده دوازده نفر دیگر، که عضو فراکسیون اصلاح بوده‌اند، سعی کرده‌اند احمد قوام را به نخست‌وزیری برسانند، شاید او بتواند ترتیبی بدهد که روس‌ها از ایران بیرون بروند.

قوام‌السلطنه مخالفان زیادی داشت، که محمدرضاشاه و مسئولان سفارت انگلیس در تهران در رأس آن‌ها بودند. به هر صورت، هواداران قوام در درون و بیرون از مجلس، توانستند او را به نخست‌وزیری برسانند. قوام روز ششم بهمن، با کسب ۵۱ رأی از ۱۰۳ رأی، مورد تأیید مجلس قرار گرفت و قرار شد دولتش را تشکیل دهد. محمدولی میرزا می‌گوید چون قوام‌السلطنه

مدّت‌ها خارج از گردونه قدرت قرار داشت، روس‌ها به او ظنین نبودند و فکر نمی‌کردند از جانب قوام خطری آن‌ها را تهدید کند؛ از این رو، با دولت‌مداری او مخالفتی نکردند.

فرمان‌فرمایان هرچند در روی کار آمدنِ قوام دخیل بود، با این حال نمی‌توانست ضعف‌های اخلاقی و معایب سیاسی و اجتماعی او را نادیده بگیرد. در مقایسه قوام السلطنه و رضاشاه می‌نویسد رضاخان از میان مردم برخاسته بود و در روزگار سربازی و نظامی‌گری‌اش سختی‌های بسیاری کشیده بود، در صورتی که قوام، آقا‌زاده، نازپرورده، و درباری بود و شهوتِ زمام‌داری داشت. اما هرچه بود، فرمان‌فرمایان تدابیر احمد قوام را در مقابله با روس‌ها تحسین می‌کرد.

محمّدولی میرزا، کارنامه سیاسی برادرزاده‌اش مظفّر فیروز را در بوته نقد می‌گذارد و برای نشان دادن نفوذ او بر قوام السلطنه، نمونه‌های عینی می‌آورد. می‌نویسد به پیش‌نهاد مظفّر فیروز سه نفر از اعضای حزب توده، هنگام ترمیم هیأت دولت قوام، عضو دولت شدند و به مقام وزارت رسیدند و آن‌طور که توضیح می‌دهد، مظفّر فیروز بیش از هر کس دیگری در تصمیم‌گیری‌های قوام تأثیر داشته است.

محمّدولی میرزا از دسیسه‌ها، غرض‌ورزی‌ها، و حقّ و ناحق‌هایی که در جریان انتخابات مجلس چهاردهم رُخ می‌دادند، حکایت‌ها کرده و نوشته است روس‌ها که به نفت شمال ایران چشم طمع داشتند، در حوزه‌های انتخاباتی آذربایجان دخالت می‌کردند و به ادّعای فرمان‌فرمایان تمایلی به انتخاب شدنِ او نداشتند.

با این حال، محمّدولی میرزا از موانع گذشت و در مجلس چهاردهم شاهد نزاع بر سر پذیرفتن یا نپذیرفتن اعتبارنامه سیدجعفر پیشه‌وری، زعيم فرقه دموکرات آذربایجان، بود. پس از رد شدنِ صلاحیت پیشه‌وری، و بازگشت او به آذربایجان، فرقه دموکرات، با پشتی‌بانی نیروهای مسلح روسی، زمام امور

آذربایجان را در دست داشتند و به مقامات و گماشتگان دولت مرکزی ایران باج نمی دادند.

نظامیان تحت امر فرقه دموکرات به ساخلوی تبریز یورش بُردند و با خلع سلاح سربازان و افسران وابسته به دولت مرکزی ایران، بر آذربایجان مسلط شدند. البته، در سراب، نیروهای ژاندارمری مقابل دموکرات‌ها ایستادند و بین طرفین جنگ خونینی درگرفت. خواسته‌های سران فرقه دموکرات، از نظر دولت و دربار، جاه‌طلبانه و غیرقابل درک بودند و در آن شرایط بحرانی، که شاید منجر به تجزیه ایران می‌شد، کسانی که از حفظ تمامیت ارضی ایران دفاع می‌کردند، امیدشان به احمد قوام بود.

قوام‌السلطنه در بهمن‌ماه، با هیأتی از هم‌راهانش به مسکو رفت و پس از مذاکره با استالین، از او قول گرفت ارتش شوروی از خاک ایران بیرون برود. فرمان‌فرمایان گمان می‌کرد سفر قوام به شوروی، محاسن دیگری هم داشته است، از جمله این‌که چون عمر مجلس چهاردهم سر رسیده بود، وکیلان مجلس نمی‌توانستند دولت او را ساقط کنند. محمدولی میرزا که به‌رغم حضور در مجلس چهاردهم، از روابط حاکم بر آن متنفر بود، نوشت دوره چهاردهم با نکبت برگزار شد و خاتمه یافت.

خروج سپاهیان روسی از ایران، از نفوذ حزب توده نکاست و هواداران حزب روزه‌روز به‌روز بیشتر شدند و ره‌بران حزب توده از دولت امتیازات افزون‌تری خواستند. در مقطعی که قوام درصدد برآمد تغییراتی در دولتش بدهد، فرمان‌فرمایان وزیر کار شد و مظفر فیروز، در مقام سفیرکبیر ایران به روسیه شوروی رفت و علی‌امینی به‌جای او به کمیته حزب دموکرات راه یافت.

بخش اول یادداشت‌های فرمان‌فرمایان، در این مجلد، با افشای حقایقی درباره وزارت کار، تأسیس آن وزارت‌خانه توسط مظفر فیروز، چه‌گونگی تماس قوام‌السلطنه با محمدولی میرزا و وزارت کوتاه‌مدت او در وزارت کار، و

توقعات نابه‌جای مدیران و معاونان وزارت‌خانه، پایان می‌یابد. فرمان‌فرمایان می‌خواست امور اداری وزارت کار را قانون‌مند کند و در نظام اجرایی آن اصلاحاتی انجام دهد، ولی دیوان‌سالاران فاسد و سودجو، که قصد خدمت به مردم نداشتند و مدام به فکر زران‌دوزی و پرونده‌سازی برای دیگران بودند، سرسخت‌تر از آن بودند که در مقابل کمال‌طلبی و نیک‌خواهی محمدولی میرزا از میدان به در بروند. پس به‌ناچار فرمان‌فرمایان استعفا کرد و از مقام وزارتی‌اش کناره گرفت.



بخش دوم یادداشت‌های این دفتر، در پیرامون اصلاحات ارضی و حرف و حدیث‌ها و تبعات خشونت‌بار آن، در اوایل دهه ۱۳۴۰ است. گفتنی این‌که فرمان‌فرمایان کتابچه مخصوص این بخش را نام‌گذاری کرده و به آن عنوان فروتنانه خاطرات خالی از مخاطرات را داده است. نوشته‌هایش را از دی‌ماه ۱۳۴۰ شروع می‌کند و بعد از آن‌که در گزارش‌ها وقفه‌های کوتاه و بلند می‌افکند، از اسفندماه ۱۳۴۰ تا بهمن‌ماه ۱۳۴۱، به‌طور مرتب تحولات سیاسی و اجتماعی روزگارش را ثبت می‌کند و تحلیل‌های جالبی ارائه می‌دهد. از آن پس، گریزی به حوادث اردیبهشت تا مهرماه ۱۳۴۲ می‌زند و کتاب خاطراتش را برمی‌بندد.

محمدولی میرزا یکی از مالکان بزرگ آذربایجان بود و برخلاف اغلب زمین‌داران متمول، که تنها به عواید املاکشان می‌اندیشیدند و از مناسبات کشاورزی و حال و روز کشاورزان خبری نداشتند، اطلاعات وسیعی از شیوه کشت و زرع داشت و در پی ده‌ها سال تجربه عملی و علمی، زیر و بم فلاحات و ملک‌داری را به‌خوبی می‌دانست. به همین سبب، می‌نویسد طرح اصلاحات ارضی محمدرضاشاه، طرحی بی‌پایه و بدون حساب و کتاب است. زیرا مشاوران او در این زمینه، تنها در ایجاد هیاهوی تبلیغاتی تبخّر دارند و از روابط سنتی مالک و زارع در ایران بی‌خبرند:

«واقعاً در این موارد است که می‌توان تشخیص داد که زمام‌دار شدن و

مدیریت امور اجتماع را برعهده گرفتن، شرایطی می‌خواهد و فقط با نطق و بیان و مقاله و مصاحبه درست نمی‌شود.»

فرمان‌فرمایان فکر می‌کرد قانونِ اولِ اصلاحات ارضی، که مطابق آن هرکسی می‌توانست ۴۰۰ هکتار زمین نگه دارد، به مراتب بهتر از قانون دوم بود، چون بر مبنای آن، به هر مالک، یک ده شش دانگ تعلق می‌گرفت. می‌نویسد که کلید حلّ معما پیش او است، مُنتهی حاضر نیست به وزیر کشاورزی و نخست‌وزیر، رَه‌نمود بدهد. چرا که به گوشش رسیده بود علی امینی، در یکی از جلسات دولت، پاسخ‌های تندی به منتقدان داده است. محمدولی میرزا که نه مدافعِ منافع مالکان بود و نه انقلاب سفید شاه را می‌پسندید، ترجیح می‌داد سکوت کند و خود را با حامیانِ امریکاییِ علی امینی در نیاندازد:

«طرز بیان و سخن‌رانیِ امینی معمولاً ایجاد عصبانیت نمی‌کند و خوب می‌تواند شیرۀ مالی و مطلب را سنبل کند و جماعتِ شنوندگان خود را به ترتیبی قانع کند.»

فرمان‌فرمایان تُرک تازیِ نخست‌وزیر را بر نمی‌تافت و بی‌اعتناییِ امینی به انتقادات را تقبیح می‌کرد:

«به پشتی‌بانیِ ینگه دنیا بر مرکب سوار است و مشقِ جوجه دیکتاتوری می‌کند.»

محمدولی میرزا هم چنین حسن ارسنجانی، وزیر کشاورزیِ دولت امینی را سیاست‌مداریِ عوام‌فریب و هُوچی برمی‌شمرد و می‌گفت او به شخصه کاره‌ای نیست و فقط وظیفه دارد فرمان‌های کسانی را که پس پرده‌اند، اجرا کند. از حملات و تهدیدهای ارسنجانی می‌رنجید و مالکان را سزاوارِ سخن‌پراکنی‌های او نمی‌دانست.

جالب این‌که فرمان‌فرمایان با علی امینی پیوند نسبی داشت و با یک‌دیگر پسرخاله بودند، با وصف این، چشم بر حقایق نمی‌بست، از اتکای امینی به

امریکایی‌ها خُرده می‌گرفت، و سرکوب دانش‌جویانِ معترض دانش‌گاه تهران را، به وسیلهٔ دولت، نمی‌توانست تحمّل کند.

محمّدولی میرزا از گفتارهای چاپلوسانهٔ رجال فرومایه برمی‌آشت. چنان‌که از صحبت‌های تملّق‌آمیز تقی‌زاده در کنگرهٔ دهقانان به خشم آمد و وقتی که تقی‌زاده برای خوش‌آیند شاه گفت با انجام اصلاحات ارضی، زارعان ایرانی مانند بردگان سیاه‌پوستِ امریکایی که به فرمان ابراهام لینکلن از بندگی نجات یافتند، آزادیِ خود را به‌دست آورده‌اند، فرمان‌فرمایان در دفتر خاطراتش نوشت از تقی‌زاده، که خود را مورّخ می‌خواند، عجیب است چنین خطای فاحشی سر بزند و محال است تقی‌زاده نداند شرایط کار و زندگی رعیت‌های ایرانی، قابل‌قیاس با برده‌های سیاه‌پوست نبوده و نیست:

«تصوّر می‌کنم بیانات آقای تقی‌زاده، برای فقط صندلی ریاستِ سنای آینده بیش‌تر ایراد شده تا بیانِ حقیقت.»

به‌دنبال اعتراض روحانیون و علّمای مذهبی، ابراز انزجار بازاریان و دانش‌گاهیان، و ایستادگی آنان در مقابل دولت، محمّدولی میرزا احساس کرد از علل شورش‌های مردم و انگیزه‌های روشن‌فکران و روحانیت بی‌خبر است:

«اوضاع داخلی، آنچه واقعیتِ امور و مطالب است، من و امثال من بی‌خبریم. [...] ولی از گفتارهای عمومی که دهن به دهن می‌گردد، خیلی بد تعریف می‌شود.»

از گزافه‌گویی‌های مقامات دولتی به‌شدّت آزرده می‌شد و آن‌ها را مقلّدان سران دولت‌های مستبد و زورگو می‌نامید:

«این‌ها همه از همان مکتبِ دیکتاتوری‌های غربی دروغ‌پردازی را یاد گرفته‌اند.»

با آن‌که شاه و درباریان مقاومت‌های مذهبی مردم و علّما را بی‌تأثیر و بی‌فایده جلوه می‌دادند، فرمان‌فرمایان از روی بصیرت می‌دید که سلطنت و

دولت شاهنشاهی از آن حرکات به خود می‌لرزند:

«مساجد، در این ماه رمضان، که همه جا وعظ و نماز جماعت بود، به حالت تعطیل درآمده و پیش‌نمازها حاضر نمی‌شوند. این قضایای مذهبی بی‌اثر نخواهد بود، ولی نه به طوری که بعضی‌ها انتظار دارند.»

روزی که آیت‌الله خمینی، به شاه و اطرافیانش تاخت و همه را غافل‌گیر کرد، محمدولی میرزا نوشت:

«آشکارا به مقام شاه حرف‌های تندی از بالای منبر ایراد کرده.»

و پیش‌بینی کرد که شاه حتی اگر خیزش مردم را سرکوب کند، باز هم اعتراضات توده‌ای در جایی دیگر و در زمانی دیگر رخ خواهند داد:

«اگر به زور سرنیزه خاموش شود، آتش زیر خاکستر خواهد بود.»

پس از آن‌که ارتش محمدرضاشاه قیام ۱۵ / خرداد / ۱۳۴۲ را، با خشونت و کشتار مردم بی‌دفاع، مهار کرد، شاه که تا آن زمان از چند حادثه خطرناک جان سالم به در برده بود، برای آن‌که مردم را فریب بدهد و احساسات مذهبی آنان را به بازی بگیرد، ادعا کرد خداوند به او نظر لطف و عنایت خاص دارد و اصلاً نظر کرده اولیاء الله است. محمدولی میرزا، با اشاره به معجزاتی که شاه از آن‌ها دم می‌زد، به تمسخر می‌نویسد:

«من از نقطه نظر یک فرد خارج از صف و حاشیه‌نشین و تماشاچی، این‌ها را معجزه می‌دانم. زیرا طوری چشم‌ها بسته و گوش‌ها گرفته شده است که آنچه اراده می‌کنند، انجام می‌گیرد و کوچک‌ترین نفسی از کسی در نمی‌آید. در سازندگی معجزه‌ها هم، سهم عمده تشکیلات سازمان امنیت دارد.»



آخرین قسمت خاطرات فرمان‌فرمایان، از چند بخش پراکنده تشکیل شده، که در نگاه اول هیچ ارتباط موضوعی و منطقی‌ای با هم ندارند. می‌شود گفت نویسنده در کابوسی طولانی، زندگی خود را از جوانی تا کهن‌سالی مرور کرده و علاوه بر پدر و برادرهایش، شخصیت‌های سیاسی مشهوری را که روزگاری با آن‌ها حشر و نشر داشته، به یاد آورده و به سرعت از پیش چشم گذرانده است. محمدولی میرزا، بعضی‌ها را از سر بلندنظری و با دیده اغماض نگریسته، که در مورد قوام‌السلطنه چنین اتفاقی افتاده، و برخی را نتوانسته فارغ از بقارهای قدیمی بنگرد، که با پسرعمه‌اش محمد مصدق چنین گرفتاری‌ای داشته است.

در باره رضاشاه می‌نویسد:

«در آن زمان آشفته، علاقه به اعاده امنیت و زندگی بهتری برای مردم داشتم و از همین جهت، در طلوعه روی کار آمدن سردار سپه و جدیتی که برای انضباط در راه‌ها و سرکوبی اشرار، برنامه ایشان را تشکیل می‌داد، صادقانه می‌خواستم هم‌راهی کنم و از این اقدام من، در اشخاص مخالف، عدم رضایت هم حاصل می‌شد. حتی تصور می‌کردند من بند و بست و منافع شخصی دارم.»

فرمان‌فرمایان در بازنگری زندگی دور و دراز سیاسی و اجتماعی‌اش، که از ویژگی‌های ایام پیری و بازنشستگی و ازکارافتادگی است، زندگی

خصوصی و خانوادگی اش را نیز نداعی کرده و از اولین منصب دولتی اش، معاونت مالیه در تبریز، به اختصار گذشته است. خاطراتی را که از صمدخان شجاع الدوله، یار محمدخان، احمدشاه، محمدحسن میرزا ولی عهد، مخبر السلطنه، تیمورتاش، و علی اکبرخان داور داشته، مرور کرده و در آن میان برای سیدحسن مدرّس احترام فراوانی قائل شده.

می گوید در مجلس چهارم بلا تکلیف بوده و به طور دقیق نمی دانسته چه کاره است و چه وظیفه ای دارد، زیرا چهارمین مجلس شورای ملی، در کل، مجلسی بی برنامه و آشفته بوده است. اغلب نماینده ها از او مسن تر و با سابقه تر بودند و فرمان فرمایان می نویسند در برابر آن ها خجالت می کشیده ابراز وجود کند و کم تر سخن می گفته:

«سعی داشتم شیوه کار را فراگیرم و از ناطقین و طرز بیان و گفتار آن ها چیزی بیاموزم.»

با وجود شکسته نفسی محمدولی میرزا، مذاکرات مجلس چهارم، چیز دیگری می گویند و گواهی می دهند که او درباره مسائل مالی، مالیات، بودجه، و لایحه خزانه داری، اظهار نظر کرده و در همان جوانی، راجع به کشاورزی و امرار معاش جوامع دهقانی، آگاهی وسیعی داشته است.^{*} هم چنین با اشاره به اوضاع مخاطره آمیز آذربایجان، به خصوص ارومیه، به نماینده ها و مردم هشدار می داده است.

قتل نصرت الدوله به دست جلّادان رضاخان، بر روح و روان محمدولی میرزا سنگینی می کرد و نمی توانست ناسپاسی رضا شاه در حق برادرش فیروز میرزا را از یاد ببرد. دوستان و دشمنان نصرت الدوله را نام

* مراجعه شود به مذاکرات مجلس چهارم، جلسه ۲۲۵، ۲۴ دی / ۱۳۰۱، ص ۱۶۳۸؛ جلسه ۲۳۰، ۲ اسفند ۱۳۰۱، ص ۱۶۸۳؛ جلسه ۲۳۳، ۶ اسفند ۱۳۰۱، ص ۱۶۹۰؛ و جلسه ۲۳۴، ۸ اسفند / ۱۳۰۱، ص ۱۷۰۳.

می‌برد و می‌نویسد همان روزی که مستوفی‌الممالک درگذشت، امن و امانِ نصرت‌الدوله به‌سر رسید. او را در تهران دست‌گیر کردند و به محبس و در حقیقت به مَقْتَلی بُردند که خلاصی از آن ممکن نبود. درحالی که فیروزمیرزا در اوج گرفتنِ رضاخان و به سلطنت رسیدنِ او خوش‌خدمتی‌ها کرده و بسیاری را از خود رنجانده بود. فرمان‌فرمایان از مرگ تیمورتاش و داور نیز، که روزگاری با نصرت‌الدوله هم‌سو بودند و همگی در به قدرت رسیدنِ رضاشاه تلاش‌ها کرده بودند، متأثر و مکدر بود و با کلامی عبرت‌آموز نوشت:

«راه و جاده تخت سلطنت و قدرت، مفروش از اجسادِ دشمنانِ آشکار و نزدیک‌ترین هم‌راهان و هم‌رازان گشته است. تا دنیا دنیا است، [...] روالِ تاریخ همین خواهد بود.»

و با طعنه به آن‌هایی که هرطور بود خود را با خودکامگی رضاخان تطبیق می‌دادند، افزود:

«بعضی نبوغِ نخوانده‌ماکیاولی را در سینه خود دارند و به همان روش پیش‌گویی شده، به‌طوری طبیعی عمل می‌دارند.»

در سال ۱۳۲۴، که فرمان‌فرمایان با قوام‌السلطنه در حزب دموکرات همکاری می‌کرد و در دولت او وزیر کار بود، از قوام خُرده می‌گرفت و روش سیاسی و خصوصیات اخلاقی وی را به شدت نکوهش می‌کرد. اما در یادداشت‌های واپسین سال‌های حیاتش، انصاف به خرج می‌دهد و ترفندهای سیاسی قوام‌السلطنه را، که باعث خروج سپاهیان روسی از ایران و حفظ چهارچوب جغرافیایی مملکت شد، می‌ستاید و از جفای سیاستمدارانِ هم‌دوره او گله می‌کند:

«یک‌یک قوام را به حالِ خود رها ساختند. [...] و در صحبتِ نجات آذربایجان، برای این مرد - که ساعت‌های طولانی، پس از نیمه‌شب‌ها، با فکر و قلم، از راه‌های سیاسی و مخصوصاً با روس‌ها، عمر و اوقات صرف کرده بود

— یادی هم نمی‌کردند و زحماتش را به فراموشی سپردند.»

فرمان‌فرمایان، حتی در سنین خردمندی و کهولت هم میانه‌خوشی با محمد مصدق نداشت و اگرچه به صداقت و درست‌کرداری او اعتراف می‌کند، اما اندکی بعد دچار ضعف حافظه، و یا اسیر خُرده حساب‌های شخصی می‌شود و او را عوام‌فریب می‌خواند و اصلاً متوجه نیست که پاک‌دامنی و راست‌گویی با عوام‌فریبی جور در نمی‌آیند و نقیض یک‌دیگرند: «علاقه به شهرت و مرض عصبی و اغراض نسبت به رَوَیۀ دیگران، مانع از کارِ واقع‌بینی او می‌شد.»

به گفته محمدولی میرزا، مصدق هم به دایی زاده‌اش اعتمادی نداشته است:

«به من اعتماد نداشت و من هم سیاست‌مداری او را نمی‌پسندیدم.» در آخرین سال‌های سلطنت پهلوی، که فساد، رشوه‌خواری، کارشکنی، کاغذبازی، و در مجموع نارسایی و بی‌کفایتی نظام اداری به نهایت رسیده و مردم به جان آمده بودند، فرمان‌فرمایان، دیوان‌سالاران و کارمندانِ عالی‌رتبه دولت را غرق در تباهی می‌دید و پیش‌بینی می‌کرد پادشاهی پهلوی، در آینده نزدیک، به کلی از پا در می‌آید:

«امروزی‌ها چکیده فساد و اشخاص بدنام و بدسابقه‌اند.»

براساس تربیت اصولی و تحصیلات اروپایی‌اش، می‌پنداشت باید کارها را از روی صفا و صمیمیت به خودِ مردم محوّل کرد، تا به مرور زمان دموکراسی در ایران ریشه بدواند:

«اگر از سطح روستاها این کار شروع شود، اساسی‌تر و ساده‌تر و به حقیقت نزدیک‌تر می‌شود، زیرا در روستاها انتریک و جاه‌طلبی خیلی محدودتر از شهر است.»

محمدولی میرزا می‌گوید اگر اعضای انجمن دِه، منتخبین واقعی مردم باشند، زیربنای دموکراسی به طریقی صحیح پی‌ریزی خواهد شد و آن‌گاه

شوراهای شهرها را باید به وجهی آزاد و مردمی تشکیل داد، تا به همین ترتیب، مجلس شورای ملی، مجمع برگزیدگان راستین ملت، و مدافع حقوق اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی شان باشد، وگرنه به تشکّل های فرمایشی نباید امید بست:

«احزاب ساختگی دست گاه های دولتی، فقط برای کاریابی و سورچرانی افراد است.»

یادبودهای فرمان فرمایان از اوان جوانی اش، که تازه از اروپا به ایران بازگشته بود و در رکاب پدرش عبدالحسین میرزا فرمان فرما، حاکم کرمانشاه، به جنگ برادرِ یاغی محمدعلی شاه، سالارالدوله، می رفتند،... حُسن ختام خاطرات او است. توصیف رضاخان میرپنج، که افسری تحت امر فرمان فرما بود، روایت کشته شدن یپرمان خان، و ماجراهای آن سفر پرحادثه، بر غنای یادداشت های محمدولی میرزا افزوده اند و بی خیالی او، در شب کارزار، و خوابیدنش از فرط خستگی، آن هم در حالتی که سرش را روی جعبه فشنگ گذاشته است، بی آنکه تعمّدی در کار نویسنده کتاب باشد، بسیار پُررمز و راز و نمادین از کار درآمده است.



محمدولی میرزا فرمان فرمایان، دوبار ازدواج کرد. هم سرِ اوّلش خانم رباب السّادات شیرازی، متولّد ۱۲۸۵ بود و در سال ۱۲۹۸ به عقد فرمان فرمایان درآمد. حاصل ازدواج آن دو، دختری به نام سعیده بود که در سال ۱۳۰۱ دیده به دنیا گشود. چند سال بعد، محمدولی میرزا و هم سرش از هم جدا شدند و فرمان فرمایان در سال ۱۳۱۵ با خانم شمس فرعدل پیمان زناشویی بست و حاصل ازدواجشان دختری به نام گلناز است.



سلطان ابراهيم ارباب
 محمد ابراهيم ارباب
 امير فاضل
 حسين ابدار
 محمد ولي ميرزا فرمان
 رضا خان
 دكتور احمد خان معتمد

از راست : سلطان اسماعيل خان ، امير فضلي ، حسين ابدار ، محمد ولي ميرزا فرمان فرمايان ،
 رضا خان ماكسيم (رضاشاه پهلوي) ، حسين قلي خان سرتيپ ، پدالله كني ، دكتور احمد خان معتمد .

کتاب سوّم:



پراکنده‌ها



دولت احمد قوام / فرقه دموکرات آذربایجان



مرکز سیاست، مجلس بود و از بدو تشکیل کابینه حکیمی، اوضاع به واسطه اقامت شوروی‌ها، که در آن موقع در کرج بودند و قیامی که از آذرماه سال ۱۳۲۴ در تبریز شروع شده و به کلی رشته کارها را یکی بعد از دیگری از دست دولت مرکزی خارج نموده و خودشان تصرفات کاملی در ادارات می نمودند و حدودی برای ایالت آذربایجان قایل شده بودند که تا قریه قروه، ده فرسخی شهر قزوین می رسید و در آن جا به وسیله فدایی‌ها، کلیه وسایط نقلیه‌ای را که با اجازه خودشان در حرکت بودند تفتیش و عملیات سرحدی تقریباً به جا می آوردند، تشنج مجلس رو به تزاید بود و جمعی عقیده داشتند باید شخصی روی کار بیاید که هم مقتدر و صاحب استخوان باشد و هم با روس‌ها بی راه نباشد.

این شخص، در نظر جمع، منحصر به قوام السلطنه بود. در خود مجلس هواخواهان قوام خیلی محدود بودند. وکلا از قوام خوششان نمی آمد و در دوره سیزدهم که چندی رییس الوزرا بود، یادگار اختلافات شدید، که منجر به روز ۱۷ آذر شده بود، از نظرها محو نشده و کمال اکراه را از بردن اسم قوام داشتند. عده قلیلی از وکلا، مخصوصاً قسمتی از آن‌ها که منتخب ایالات شمالی آذربایجان و گیلان بودند، به ضمیمه هشت نفر وکلای حزب توده، این‌ها از تشکیل کابینه ماقبل حکیمی، در دوره زمام داری صدرالاشراف، عقیده قطعی داشتند که آمدن روی کار قوام مؤثر در اصلاح اوضاع خواهد

بود. فراکسیون اصلاح، که از یازده نفر تشکیل می شد، مخصوصاً صادق، فرمان فرمایان، ابوالقاسم امینی، این ها از مدتی قبل جلساتی در خارج مجلس، برای تهیه زمینه روی کار آوردن قوام، فراهم می داشتند. از غیر وکلا هم مورخ الدوله سپهر و برادران لنکرانی، آن ها هم در این مسیر بودند و کار می کردند.

مظفر فیروز هم، که از مدتی پیش با سید ضیاء الدین به هم زده بود و روابطی نداشتند و روزنامه رعد امروز را منتشر می کرد، او هم در تلاش زیاد در خارج مجلس بود و برای این مقصود با توده ای ها و رضا روستا و سندیکای کارگران نزدیک بود و مطالب را با هم طراحی می کردند. غیر از مخالفت و عدم رغبت اکثریت مجلس، اشکالات دیگر کار قوام، مسأله دربار و شاه بود. زیرا در انجام، نظر مخالف کاملی با قوام داشتند. روی هم اخلاق قوام و تکبری که از خود نشان می داد و سابقه ریاست وزرایی دوره سیزدهم، این ها تمام، شاه را منزجر و متنفر از شنیدن اسم قوام می داشت. حتی به یکی از وکلا که صحبتی خواسته بود بکند، جواب داده بود هر که را می خواهید اسم ببرید، مگر قوام. نظامی ها هم که در اطراف شاه نفوذ زیاد دارند، مرتضی خان سپهبد و سایرین، آن ها هم به قوام بدبین بودند و البته در مزاج شاه حرف آن ها مؤثر واقع می شد.

اما سیاست خارجه و سفارت خانه ها که همه اوقات در این گونه مواقع در ایران به حساب می آیند و نظریاتشان مخصوصاً در اوقاتی که مجلس دایر باشد، فوق العاده مؤثر است، سفارت انگلیس، با بودن سر ریدربولارد، سفیر کبیر، هیچ گونه موافقتی نشان نمی دادند، مخصوصاً سفیر و ژنرال فرداز و معاونش پایوس و سایرین، هریک به نوبه خود، کمال خصومت را آشکار، اظهار می داشتند و چون هریک از اعضا و سفارت، چه مستقیم و چه به طور غیر مستقیم، با وکلا رابطه داشتند، همه روزه نظریه سفارت، در مجلس مذاکرات خصوصی بین وکلا، تراوش می کرد و متظاهر بود. حتی بعضی ها

آشکار می‌گفتند که انگلیسی‌ها، اگر قوام بی‌آید، روابط خود را قطع خواهند کرد و لحن تهدیدآمیز می‌گرفتند که هواخواهان قوام از میدان در بروند و مجلسیان از این راه هم مرعوب شده باشند.

اعضای سفارت آمریکا هم در مجلس هواخواهان زیادی داشتند که سعی داشتند از آن‌جا کسب اطلاعاتی بدارند. مخالفین جدّی، که در مجلس ذی‌نفوذ بودند، دشتی، دکتر طاهری، سید محمدصادق طباطبایی و دسته آن‌ها که اکثریت را داشتند، به علاوه از وکلای آذربایجان مثل جمال‌امامی و عده‌ای هم با فرّخ و امیرجنگ و قبادیان هم آواز بودند. ناشرین اخبار سفارت آمریکا اظهار بدبینی به قوام نداشتند و بل‌که بعضی تحقیقات که از خارج حوزه نمایندگان شده بود، امریکایی‌ها را موافق با زمام‌داری قوام می‌دانستند. وکلایی در مجلس بودند، از قبیل سیف‌پور فاطمی و باز چند نفر دیگر، که آن‌ها شدیداً اشتها را تهدیدآمیز کسب‌شده از منابع خارجی می‌دادند و صریحاً می‌گفتند آمدن قوام روی کار، با رفتن حزب یکی خواهد بود. ولی روز به روز طرف‌داران قوام زیادتر می‌شدند. عده‌ای از روی عقیده، عده‌ای هم از نگرانی موقعیت خودشان می‌خواستند با زمام‌دار آتیه سازش کنند.

دکتر مصدّق که سردهسته و مورد شور اقلیت چهل نفری بود، باطناً با قوام هم‌راه نبود، بل‌که خیلی مخالف بود، ولی آشکارا مطلب را به میان نمی‌گذاشت. حتّی در اظهاراتش از اشخاصی که اسم می‌برد برای ریاست وُزرا، از سردار فاخر حکمت هم ذکری می‌داشت. مقصودش به هر وسیله دور کردن اسم قوام بود. یک شب منزل تهرانچی، دشتی، دکتر طاهری، فاطمی، سید کاظم، فرمان‌فرمایان، و صادقی جمع شده بودند که مطلب را با رضایت اقلیت حل نمایند. تهرانچی از طرف‌داران قوام بود. فاطمی تظاهر به طرف‌داری داشت. یک شب هم در منزل خودش از مخالفین دعوتی کرده بود. عنوان این دسته این بود که با قوام ما موافقیم، ولی باید شاه و سیاست خارجی را حلّ کرد که با مخالفت آن‌ها پیش‌رفت نخواهد کرد. ولی باطن امر

سرپیچاندن طرفداران قوام و پیدا کردن شخصی که مقبول عامه و مورد اعتماد مجلس هم باشد، که به هر نحوی است، از نگرانی آمدن قوام اجتناب شود. به حکیمی فشار زیاد از اطراف داده می شد. انصافاً حکیمی شخص پاک دامن و شریفی است.

موقع طوری بود که با لجاجت و خشونت سیاست هم سایه شمالی، که از طرفی نه در سر موعد حاضر به تخلیه بود و از طرف دیگر در باطن تقویت از کار قیام تبریز می شد، هر کسی می بود، به بُن بست برخورد می کرد و حُسن کار همین بود که قوام از سیاست ابتدای دوره دور مانده بود و از این نقطه نظر حدس زده می شد که کاری از او پیش رفت کند و لااقل از بدو امر دچار سوءظن و مخالفت شمالی ها نباشد. بالاخره حکیمی در اوایل بهمن استعفا داد. حضرات متولیان مجلس، دچار بُهت زدگی و درماندگی شده بودند. پس از جلسات و تبادلات فکری زیاد، باز هم آخرین راه، که دفع الوقت باشد، به نظرشان رسید، این بود که اول زمینه میرزا محمدصادق طباطبایی رییس مجلس را فراهم کنند. میرزا محمدصادق، به واسطه عملیاتی که طرفداران قوام کرده بودند، حاضر به مساعدت با زمامداری قوام شده بود. ولی همین که اسم خودش را به میان آوردند، باز تردید حاصل کرده بود. حتی به وسایلی با شوروی ها داخل استمزاج شده بود که چه قدر ببیند زمینه دارد و طرفدارانش که دولت آبادی، حاجی حسام و عده ای بودند، شهرت داده بودند که از طرف روس ها حُسن استقبال از اسم ایشان شده است. شاه هم طرفدار جدی میرزا محمدصادق و هر طریقی که قوام را دور از کار کند، بود. طرفداران قوام، در طباطبایی، با وسایل مختلفه عمل می کردند که اولاً از فکر خودش منصرف شود و به طرفداری قوام وادار نمایند. قوام خودش نیز در خارج بی کار نبود. به وسیله نیک پور در بازاری ها، به وسیله مظفر در حزب توده، و وکلای طرفدارانش را هم تشویق می کرد و اظهار می داشت شوروی ها به او در ضمن ملاقات گفته اند که با آمدن او سر کار، ممکن است

قسمت عمدهٔ اختلافات حلّ شوند. به هرکس به ملاقاتش در این روزها می‌رفت، به‌عنوان خبر محرمانه و کسی غیر از شما نداند، این مطلب را گفته بود. با شاه هم یک مجلس وسیلهٔ ملاقات فراهم شده بود. روی هم قوام اطمینان به شاه نداشت و شاه هم واضح از او بدش می‌آمد و مضایقه هم نداشت که این مطلب را به بعضی از وُکلا، که تک‌تک شرف‌یاب می‌شدند، بگوید. سیدضیاء که اوضاع را پس می‌دید و در مجلس نفوذش را از دست داده بود، مدّتی به مجلس نی‌آمد. بعد برای این‌که گفته نشود خیال رفتن و فرار دارد، یا این‌که بی‌علاقه است، روزها مرتّب در مجلس حاضر می‌شد. ولی در تمام این ایّام کم‌تر فرصت می‌دادند که جلسه را تشکیل بدهند. طرف‌داران قوام بیش‌تر هواخواه تشکیل نشدن جلسه بودند. میرزا محمدصادق هم برای این‌که اوضاع بحرانی بود و پرهیز از جنجال داشت، خودش نزدیک نمی‌آمد و عنوان کسالت و مرض می‌کرد. ولی توده‌ای‌ها همیشه عقب فرصت بودند که مجلسی بشود و حملاتی به اکثریت متلاشی‌بدارند و نگذارند کاری به‌عنوان قانون به‌طور عادی از مجلس بگذرد.

بالآخره اوضاع، توأم با بحران می‌گذشت. حکیمی حاضر به استعفا گردید و همین‌که استعفای او رسمی شد، باز جنب و جوش در صفوف افتاد. مخالفین قوام از راه طفره و تشبّث، اسم مؤتمن‌الملک را آوردند و تصمیم گرفتند به او رأی بدهند، با علم به این‌که مؤتمن‌الملک این مقام را رد می‌کند. ولی چون اسم مؤتمن‌الملک ذی‌نفوذ بود، امیدوار بودند اکثریت قلیلی هم باشد پیدا کنند، بعد خودشان وسیلهٔ نزدیکی به قوام و تحمیل وُزرای طرف‌داران خود قرار بدهند. در استمزاجات مکرّر که از قوام شده بود، او جواب می‌داد که در انتخاب وُزرا، به‌کلی باید دستش باز باشد و تحمیلی نخواهد پذیرفت. این جمعیت باز بیش‌تر مخالفین را نگران می‌ساخت. علی‌الخصوص که به واسطهٔ قانون تحریم انتخابات، همان مخالفین، که این قانون را از مجلس گذرانده بودند، خانهٔ امید خود را خراب می‌دیدند و

بر اشتباه خود نادم و پشیمان بودند و انتخابات آتیّه را از کف خود دررفته می دیدند.

بالآخره کار به جایی رسید که مجلس خصوصی در تالار جلسه مطابق معمول برای استمزاج و تمایل بشود. از هر دو طرف صف آرای می شد. مثلاً حاذقی وکیل جهرم، که به مرخصی به جهرم رفته بود، او را از شیراز با طیّاره برگرداندند و هم چنین غایبین را هرکجا سراغ می کردند، دعوت به مراجعت می کردند. بالآخره خود طباطبایی تشکیل جلسه دادند و اخذ رأی به عمل آمد. از یک صد و سه نفر حاضرین مجلس، پنجاه و دو رأی به اسم قوام، بقیّه مؤتمن‌الملک. یک رأی هم حکیمی و چند رأی مختلف اکثریت با زحمت زیاد برای قوام تهیّه شده بود. غالبین فراکسیون دوازه نفری اصلاح و طرف داران دیگر قوام بودند. طوری قضیه قوام اسباب نگرانی بعضی بود که چند نفری قبلاً تذکره گرفته بودند و راه بصره و بغداد یا لاقّل خوزستان را در پیش گرفته، می رفتند.

قوام کابینه خود را فوری تشکیل داد. مورّخ الدوله سپهر، وزیر شد. مظفر هم معاون پارلمانی و اداره تبلیغات را عهده دار، سپهد احمدی وزیر جنگ، برای مالیه قوام بی میل نبود هژیر را بیاورد. ولی چون می خواست بازی چپ را از بدو امر خوب عهده دار باشد و هژیر مخالفین زیادی داشت، بالآخره با اکراه، سهام السلطان بیات را آورد. محمدحسین میرزا فیروز هم وزیر راه شد. کابینه را به مجلس معرفی و شرحی قرائت و اظهار داشت فدوی به مسکو خواهد رفت و بعد در پروگرام لحاظ بشود. تهرانچی هواخواه هژیر و دخول او در کابینه بود و چون به مقصود نرسیده بود و خودش آدم عصبانی مزاجی است، خودداری نتوانست بکند و فوری برای اظهار مخالفت راجع به صورت جلسه و عده حاضر و غایب در موقع اخذ رأی تمایل اقدام کرد و گفت این قدر نبوده و پنجاه و یک نفر می شده. از این گونه اظهارت شروع کرد و قطع سخن او، که از طرف توده ای ها و دیگران می شد، بر عصبانیت

تهرانچی به حدّی افزود که به طور تمرّض از مجلس خارج شد و از همان روز تا آخر جزء مخالفین باقی ماند.

با این که تمام کارهای قانون‌گذاری و بودجه‌ها کلاً مانده بود، دیگر مجلس اکثریتی به خود ندید و تشکیل جلسه نداد. قوام هم به مسکو پرواز کرد. چند نفر روزنامه‌نویس و از وکلا، دکتر مشفق و مسعودی و دُری و نیک‌پور از تُجّار، به معیت ایشان رفتند. این مسافرت پانزده روزی به طول انجامید. قوام در تماس با استالین البته کسب اهمیّت بیش‌تری از نقطهٔ زمام‌داری در انتظار پیدا کرد. نطق‌ها و بیانیّه‌های رسمی حاکی بر این بود که توافقی کاری حاصل نشده، ولی معنّاً در قسمت آذربایجان قول‌هایی قوام داده بود. هم چنین در مسأله واگذاری نفت شمال به شوروی، قراردادی امضاگشته، ولی اظهاری نمی‌شده است. ضمناً قرار تخلیهٔ قوای شوروی هم گذاشته شده بود که در اردی‌بهشت شروع به تخلیه بدارند. از مسافرت مسکو برای شخص قوام نتایجی حاصل شده بود. یکی هم مواجهه نشدن با مجلس که روحاً اکثریت آن به مخالفت خود کاملاً باقی بود. در مراجعت در فرودگاه، پذیرایی ملی از قوام به عمل آمد. مظفّر در این قسمت کسب معلوماتی کرده بود و در اثر سازش با توده‌ای‌ها و رضا روستا، جمعیت کارگران کارخانه‌های دولتی را، با کامیون‌های دولت، به هر طریق و به هر سو، به عنوان نمایش ملت، سوق می‌دادند و مردم را مرعوب می‌ساختند. از همین جریانات در مقابل مجلس و برای تشکیل ندادن جلسات، که مورد نگرانی هواخواهان قوام می‌شد، استفاده کردند. در غیاب قوام، مخالفین راحت نبودند و اقدامات دست‌جمعی می‌داشتند، مین جمله خلیلی، مدیر نشریهٔ اقدام، که از ناراحتی‌ها در آمده بود، اقداماتی می‌داشت و شهرت داشت از دربار هم تقویت می‌شود. با یک دسته از بازاری‌ها و آذربایجانی‌ها، که به عنوان اعتراض منزل مرحوم‌خویی رفته بودند، در بازارچه، با عده‌ای کارگر، که علیه آن‌ها نمایش می‌دادند، تصادمی روی می‌دهد و یک نفر کشته می‌شود. خود خلیلی هم زخم برمی‌دارد و توقیف

می‌گردد. جنازه کارگر را با جمعیت جلوی مجلس می‌آورند و وکلای مخالف را تهدید می‌کنند. سهام السلطان که عهده‌دار هیأت دولت بود، دچار محذور شده بود. مظفر و سپهر هم با او در کارها در خود هیأت مخالفت می‌کردند و اعتنایی به او اصلاً نداشتند.

نقشه سپهر و مظفر، قبضه کردن مجلس در روزهای آخر بود که نفسی از کسی در نیاید و مجلس خاتمه یابد و در نقشه خود، با توسل به هر طریقی، موفق شدند. پس از مراجعت قوام، که چند روز فقط به آخر عمر مجلس مانده بود، یک نفر ناظر و حاضر در جلسه اتاق خواب منزل قوام، نقل می‌کرد قوام چندان اصرار نداشت که مجلس علنی نشود و با نخوت و تکبر می‌گفت جوابشان را می‌دهم، فضولی نخواهند کرد. سپهر اصرار زیاد داشت قربان صلاح نیست، اجازه بدهید ما این کار را درست کنیم. و از همان جا تلفن‌ها به روستا می‌شد که چندین هزار نفر کارگر جلوی بهارستان بفرستید که وکلای مخالف را اصلاً راه ندهند که اکثریت برای جلسه علنی فراهم شود. قوام به مجلس رفت و مطابق نقشه، جمعیت کثیری اطراف مجلس را احاطه داشته و نسبت به وکلای مخالف توهین می‌کردند. عده‌ای از وکلا، از قبیل دکتر طاهری و دشتی، اصلاً به مجلس نیامدند. چند نفر دیگر را راه ندادند.

امیر تیمور کلّالی که از درب مسجد سپه سالار می‌خواست خارج شود، جمعیت او را احاطه نموده و توهین زیاد و فحاشی کرده بودند و از درب بهارستان آورده، داخل فضای مجلس کردند و تف به صورتش کردند. در سرسرا با تأثر و گریه، از این پیش آمد، به رییس و وکلای دیگر شکایت می‌داشت. دکتر مصدّق هم با او هم گریه شد و این تأثر در سایرین بی تأثیر نبود. قوام اظهار تأسف کرده بود و به اشخاصی دستور می‌داد که توهین‌کنندگان را باید پیدا کنند و تنبیه شوند. در جلسه خصوصی، به اختصار شرحی نوشته بود که آن را قرائت کرد و بدین منوال روز آخر دوره چهاردهم، با نکبت فراوان برای وکلای آن دوره، برگزار و خاتمه یافت.

دیگر قوام فارغ البال و آزادانه می توانست زمام داری خود را شروع کند و فصل جدیدی در صفحات اوضاع روزمره کشور شروع می شد. چرا روزمره؟ زیرا حکومت قوام، ولو صورت دیکتاتوری به خود می گرفت، روی پایه و نقشه و هدف روشن و معینی نبود و شباهت به نقشه روی کار آمدن رضاخان پهلوی نداشت. رضاخان از ابتدا نقشه ای ریخته شده بود. چه خودش و چه طراحان نقشه، هدف هایی داشتند که بدان بایستی برسند. خود رضاخان از ملت بیرون آمده بود و در زیر آفتاب های سوزان و سرد و گرم یک عمر، سربازی پخته و آماده عمل شده بود؛ در صورتی که قوام از ابتدا شخصی نازپرورده، آفازاده، دارای تربیت نوکرمآب و درباری بود. مثنوی شهوت زمام داری داشت و تا اندازه ای از هم قطاران دیگر خود در اخذ تصمیم بی باک تر و بی ملاحظه تر بود، و الا تمام ضعف و اوصاف طبقاتی در وجودش یافت می شدند و تربیت مستبدی هم نداشت. ولی خیلی خوب می توانست خودش را با پیش آمد سازگار نشان بدهد، ولو کاملاً خلاف عقیده شما بگوید و عمل هم بکند. در این قسمت بازیگر بسیار قابل است و قوه تحملش زیاد است و با چرب زبانی و رنگ و روغن ظاهری، به خوبی طرف را فریب می دهد که از نقشه درونی خود چیزی فهمیده نشود. از رجال فعلی که زمام داری می کنند، منحصر به فرد است و بازی Tartufe را به تمام معنی عمل می کند.

مظفر در قوام روز به روز بیش تر نفوذ حاصل می کرد. دایم در اطراف او بود و مخالفین فکر خود را به نزدیک شدن به قوام مانع می گردید و برای آنها راه را مسدود کرده بود. بیانیّه به وسیله رادیو تهیه شده بود که خود قوام شب آن را خطاب به ملت خواند. اولین بیانیّه بود. تنقید فراوان از اوضاع گذشته، توهین کامل به وکلای تحمیلی دوره چهاردهم و اعمال زشت آنها و این که دیگر اجازه داده نخواهد شد این قبیل حشرات مودی خود را بردوش ملت تحمیل کنند و وعده اصلاحات دموکراتیک از روی انتخابات آینده و تکامل و

ترقی، برگردان این نطق مفصلِ اولیّه قوام بود. از طرفی مظفر، پامنبری این بیانات را در همه جا تکرار می داشت. اول قدم قوام، توجه به کار آذربایجان بود. برای این مقصود دعوتی شد به نام مردم آذربایجان که نمایندگانی بفرستند با دولت نسبت به کارها مذاکراتی بشود. ایپکچیان، از وکلای دوره چهاردهم، که با عده ای از حضرات قیام کنندگان مزبور و از طرف داران قوام و عضو فراکسیون اصلاح بود، به مأموریت به تبریز رفت که نمایندگانی همراه بیاورد.

در تهران، حکومت نظامی همین طور برقرار بود و این حکومت، که در مواقع مهمّه بایستی به وجود بیاید، از شهریور ۱۳۲۰ همین طور ایجاد شد و باقی ماند و هر حکومتی که روی کار می آمد، این حربه و آلت را نمی خواست از دست بدهد و برای مقاصد و منظور و پیشرفت کار و کمک به بقای حکومت نظامی، هرگز ضروری نشده بود. مظفر ضمناً قوام را برای ایجاد یک حزب قوی، که پشتی بان دولت و مخلوق او باشد و در آینده که انتخاباتی خواهد شد به درد بخورد، تشویق می کرد و این فکر را پرورش می داد که به زودی لباس عمل به خود بگیرد و با وجود آنکه قوام فطرتاً از حزب و تشکیلات مستقل دیگری، که دارای عنوانی در سیاست باشند، نفرت داشت، با وجود شخص خودش هرگونه دخالتی را زاید می دانست.

در این اثنی نمایندگان مردم آذربایجان - که عبارت بودند از خود پیشه وری، صادق پادگان، دکتر جهان شاهلو، فریدون ابراهیم، و چند نفر دیگر - وارد شدند. در فرودگاه مهرآباد از طرف توده ای ها و سندیکاها پذیرایی و نمایش ملی داده شد. با وجود آنکه از طرف دولت قدغن شده بود، کارگران دخانه دسته جمعی خواسته بودند به فرودگاه بروند. مأمورین سرپل امام زاده معصوم جلوگیری خواستند بکنند. تیراندازی شد، یک نفر کارگر مقتول شد. حضرات بالاخره وارد شده، در باغ ارباب مهدی یزدی، در جوادیه، خارج شهر، از طرف دولت پذیرایی می شدند و قدغن بود که بدون

جواز مخصوص تردّد نشود. از طرف دولت، برای مذاکرات با حضرات، چند نفر تعیین شدند که عبارت بودند از مستشارالدوله، شیخ حسین لنکرانی، فرمان‌فرمایان، ایپکچیان. ولی مذاکرات حقیقی توسط مظفر و سپهر جریان داشت که رفت و آمد داشتند.

ملاقات‌های مفصل چند مرتبه روی داد. پیشه‌وری با تندی و عصبانیت مطالب را عنوان می‌کرد و تمام پُست‌های حسّاس به علاوه فرماندهی کلیه قوا را می‌خواست در دست داشته باشد. هر حقیقت واقع، از مرکز هیچ اسمی نمی‌خواست باشد. به قوه فداییان می‌بالید و تکیه کلامش این بود که خلق آذربایجان حاضر به ترقیات دیگر نیستند. شل‌کن، سفت‌کنش هم پر واضح می‌شد که از محلّ دیگری است، که هر روز ملاقات می‌شد یا به عنوان مختلفه از آن‌جا می‌آمدند و بدون مشورت حضرات کوچک‌ترین تصمیم گرفته نمی‌شد. در ضمن مباحثات در اطراف موادی که به طور اعلامیه از طرف دولت صادر شده بود و متهمی کمکی که به نهضت به قول خودشان ممکن بود بشود، تشریح شده بود. راجع به مسأله زبان، که خیلی اصرار در آن داشتند، مستشارالدوله از خود آن‌ها هم در ضمن صحبت که گرم می‌شد، تندتر می‌رفت و می‌گفت این طفل که از پستان مادر شیر می‌خورد، از آن‌جا به لسان محلی، که ترکی است، آشنا می‌شود. چه گونه می‌شود انکار آن را کرد؟ در غالب مطالب رویه توقعات آن‌ها بود. شیخ حسین لنکرانی که مرموز بود، تکیه کلامش این بود که اسلحه باید دست آن‌ها بماند و نباید از قدرت آن‌ها، یعنی دموکرات‌ها، کاسته شود. غالباً عنوان گرفتاری زیاد و اظهار کسالت و دردسر می‌کرد که ایجاد سوءظنّ و بعضی حرف‌های مضحکه از طرف مستشارالدوله می‌داشت. جهانشاهلو جوان تندخو و بل که مجنونی به نظر می‌رسید. فرمان‌فرمایان به او گفته بود شما از قانون خارج هستید و مهدورالدم. خیلی به خودش می‌بالید که انقلاب و نهضت را به پایان می‌رساند و همه جا صحبت از تعمیم و بسط نهضت آذربایجان بود و این تکیه کلام و

اشعار احزاب تندرو شده بود که به درب و دیوار به خط درشت می نوشتند. پیشه‌وری چند جلسه با قوام ملاقات کرده بود. اختلاف در همان مسأله تشکیلات قشونی و ریاست آن بود. پیشه‌وری فقط قائل بود که یک نفر به تنهایی، آن هم به انتخاب آن‌ها، از طرف مرکز بیاید. قوام مقاومت داشت. بالاخره پس از سه هفته اقامت و صحبت بسیار، یک دفعه پیشه‌وری تصمیم به مراجعت گرفت و صبح زود به میدان طیاره رفت که با طیاره شوروی عازم تبریز باشد. آن روز طیاره به بهانه بدی هوا حاضر نشد. از همان میدان طیاره، یک‌سره به سفارت شوروی رفته و تا مدتی آن‌جا بودند. در دست‌گاه این حضرات عده‌ای فدایی هم‌راه بودند که به کلی ملبس به لباس نظامیان شوروی، پالتوی بلند، چکمه، کلاه کوچک، افسران هم همان سردوشی‌ها را استعمال می‌کردند. مستشارالدوله در ضمن حرف‌ها که بی اختیار تا اندازه‌ای از دهانش جاری می‌شد، این بود که بگوید چرا عده‌ای نظامی یا فدایی هم‌راه آورده‌اند. اولاً این عده برای احترام نیست، اغراض است. ثانیاً اگر اتفاقی بیافتد، از کجا معلوم همین عده قلیل، جواب عده کثیری رانده‌اند. اسلحه فدایی‌ها هم اسلحه مسلسل کوتاه و به همان طریق قراول‌های شوروی همیشه اسلحه را آماده در دست می‌گرفتند. فردای آن روز بالاخره پیشه‌وری و رفقایش عازم شدند. در تبریز، به وسیله یک دست‌گاه رادیوی قوی، که شوروی‌ها گویا هدیه داده بودند، پیشه‌وری هر روز نطق‌های آتشین، به بهانه‌های مختلفی، می‌کرد و به مرکز حملاتی می‌نمود و تکیه کلامش این بود که خلق آذربایجان دیگر زیر بار تعدیات ژاندارم‌های تریاکی و نظامیان بی‌ناموس نخواهند رفت. در آذربایجان فشار بر مردم، مخصوصاً طبقه مالک، همه روزه افزوده می‌شد و چند نفر ترک تبریز را کرده، به تهران، با اثاثیه و اسباب، هرچه می‌توانستند، آمده بودند. الهامی رییس مالیّه نهضت، شخصی بدسابقه و متعدی، انواع فشارها را برای پول گرفتن بر مردم روا می‌داشت. املاک مردم را هم، همه‌جا به عنوان تقسیم بین رعایا، از تصرف مالکین

خارج می کردند.

موضوع کردستان هم یک رنگ سیاسی به خود گرفته بود. قاضی محمد آنجا، به عنوان امیراعظم، با هم دستی پیشه‌وری مشغول بود، ولی نسبت به املاک تعدّیات و تصرّفات تبریز را نمی کردند. اموال دولتی هرچه بود، بعد از توتون و قماش و سهمی از قند میاندوآب، همه را برده بودند. عدل الدوله کبیری هم در مراغه جولانی داشت و فعّال مایشاء بود. این شخص که فطرتاً متعّدی است، میدانی به دست آورده بود. جوادسیدی از تُجّار محترم، فرمان دار مراغه، و سرهنگ مُعینی که به کارهای ایلخی می رسید، آن‌ها را ترور کرده بود. عده‌ای فدایی جمع‌آوری کرده صابین قلعه و به افشارها تاخته بود و از خانه یمین لشکر غارت مفصّلی نموده بود. از رفتار او بیش‌تر از همه شکایت می شد. در زنجان و میانه هم غلام یحیی همه کاره بود و فرمان دهی می کرد. این شخص از مهاجرین است و مدّتی پیشوای توده سراب و میانه بود و در دوره چهاردهم، که انتخابات حوزه سراب جریان داشت، بر علیه فرمان فرمایان فعّالیت کرده بود.

به شوروی‌ها اگر صحبتی نسبت به کارها و حرکات خلاف رَویّه سران نهضت می شد، همیشه از خود مطلب را دور می کردند، به عنوان آن‌که این‌ها مطالب داخلی است و به ما ارتباطی ندارد. به طوری که یک نفر مطلع اظهار می کرد، در اقامت مسکو، که قوام با استالین صحبت داشته بود، نسبت به آذربایجان، استالین مخصوصاً کلمه‌ای استعمال کرده بود به معنی ناموسی و گفته بود قضیه آذربایجان مسأله ناموسی است و قوام را تشویق کرده بود که با آن‌ها راه حلّی پیدا کند.

در قسمت زنجان، غلام یحیی زد و خوردهای مسلّحانه با محمود ذوالفقاری کرده بود و پس از قتل و غارت‌ها، ذوالفقاری‌ها را به کلی از خاک زنجان رانده و آن‌ها مقرّ اقامت خود را گروس و مهربان همدان، که هم جوار با زنجان می باشند، داده بودند. هر چند در دهات خودشان ذوالفقاری‌ها متعّدی

بودند، ولی در این قسمت از خود شهادتی به خرج داده و مقاومت کاملی نمودند. در میانه در بدو امر جماعت اشخاص بی‌گناه که فقط توده‌ای نبودند گرفتار نموده و چند نفری مثل داوود رنجبر انتخاب، سالار مظفر و پسر جوانش و عدّه دیگری را ترور کرده، به قتل رساندند. خود میانه را هم مثل دهات دیگر تقسیم خواستند بکنند. ولی این عمل تقسیم، مخالف ترتیب وصول رعیتی آذربایجان بود. زیرا عملاً دهات آباد و معتبر بین هم‌پایان، که اهل دهات هستند، تقسیم شد و هرکسی متصرف در قطعاتی بود. حتی در میانه، این قطعات را خرید و فروش نکردند. مالک فقط مستحق بهره متداوله مالکانه خودش می‌شد که در سر محصول می‌گرفت. از این جهت در محلی مثل میانه تقسیم اصلاً پیش‌رفت نکرده بود. عنوان تقسیم اراضی فقط جنبه تبلیغاتی داشت و عملی نشده بود.

ایکچیان که در آوردن سران نهضت، به خصوص پیشه‌وری، نقش بازی کرده بود، پس از ورود آنها و عدم پیش‌رفت کار، مطابق مقاصدی که داشتند، مورد اعتراض پیشه‌وری واقع شده و در مجالس علنی نسبت به او اعتراض می‌کرد و از آمدن به تهرانش نادم بود و می‌دید چیزی به مقام رهبری‌ای که داشت، این مسافرت نیافزوده است و نطقی تهدیدآمیز در تبریز کرده بود که در تهران نگذاشتند مقاصد ملت انجام گیرد؛ ولی ما دست برادری دراز کرده‌ایم که نگویند تجزیه طلب هستیم. این‌ها تجزیه را صد درصد عملی می‌کردند ولی حاضر نبودند که به آنها این نسبت را بدهند.

پس از مراجعت، نسبت به مردم، باز سخت‌گیری زیاده‌تر می‌شد و هر کس می‌توانست راه مهاجرت را پیش می‌گرفت. به روایتی بیش از سه هزار نفر از تبریز مهاجرت اختیار کرده بودند و به سختی در مرکز امرار معاش می‌داشتند. ورود آذوقه را هم از میانه جلوگیری می‌کردند. مخصوصاً روغن و تخم‌مرغ، که معمولاً از آن‌چه اصل می‌شد و رسماً گمرک سنگینی وضع کرده بودند، از یک حلب روغن که پنج من می‌شود، سی تومان خروجی

می گرفتند. همین طور از فرش و غیره و از این راه عوایدی برای خود تهیه کرده بودند.

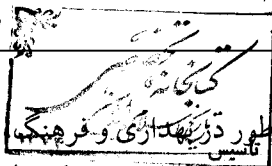
توانایی و اتکای نهضت پیشه‌وری، طبقات زارعین بود. زیرا در نطق و بیان خود این طبقه را تشویق می داشتند که اصول مالکیت برهم زده می شود و هرکس مالک زمین خواهد بود. بیش تر اسلحه را هم به همان اهل دهات تقسیم کرده بودند و پیشه‌وری در تهران مکرر می گفت ما زمین را تقسیم می کنیم. اسلحه را هم به زارع می دهیم. خودش از حق خود دفاع می کند. ولی ساکنین دهات همه یک سان و یک آمال ندارند. عده‌ای صاحب زمین هستند که آن‌ها را هم پا می نامند. جمعی هم عنوان قره یا خوش‌نشین دارند. البته آن‌هایی که اراضی در دست دارند و منتفع می شوند، به رایگان و بدون فشار، زمین را به دیگران واگذار نمی کنند. به همین جهت در خود دهات هم عده‌ای که صاحب نفوذ بیشتری بودند، از این پیش آمده‌ها نگران و معناً ناراضی بودند؛ هرچند از مالکین خود هم رضایت زیادی نمی توانستند داشته باشند؛ زیرا قسمت عمده املاک، به وراثت، دست اشخاص ناقابل و بی‌علاقه به ملک واقع شده و آن‌ها هم توجّهی، نه در آبادی نه در حفظ آسایش زارعین خود، به خرج نمی دادند. فقط به وسیله اجاره‌داری، که آن هم هر سال نقلیه می کرد، منفعت می خواستند و در فکر آبادانی نبودند و غفلت بزرگی از این طبقه سر می زد که عاقبت، کار خود را به خرابی می کشید.

قوام معناً از پیش آمد کار آذربایجان متأثر بود و به اشخاصی که از اوضاع محلی شکایت و دخالت دولت را درخواست می کردند، تکیه کلامش این بود که این‌ها خون ایرانی ندارند و علناً آذربایجان را می خواهند از کشور تجزیه بدارند و همیشه نسبت‌هایی را که به وثوق‌الدوله می دادند، که گفته بود آذربایجان عضو شقاق‌لوس کشور است، به خاطر می آورد و سعی داشت از این کار، بدنامی برای خود ایجاد نکند. ولی در ضمن سعی داشت باز صورتی از جهات سیاست خارجی به این کار بدهد. تصمیم گرفته شد هیأتی به

تبریز بروند و مذاکرات در آنجا باز شروع شود. مظفر، موسوی زاده، سر تیپ هدایت، و عده‌ای با طیاره عازم تبریز شدند. قوام به فرمان فرمایان هم تکلیف رفتن کرده بود، او رد نمود. پس از یک هفته اقامت در تبریز، قرارداد کتبی امضا شده بود که بیش‌تر تمایلات آن‌ها را می‌پذیرفت و قرار شد دکتر سلام‌الله جاوید، به عنوان استان‌دار، با حکم وزارت کشور تعیین شود. در مراجعت، دکتر جاوید هم با مظفر هم‌راه بود.

در خارج، توده‌ای‌ها همه‌جا به تشکیلات خود توسعه می‌دادند. به خصوص در قسمت مازندران و گیلان، از وجود کارخانه‌های دولتی و کارگران استفاده می‌شد و هر جا کارخانه بود، عملاً حکومت کارگری برقرار شده بود و مأمورین را با توهین، حتی با کتک‌زدن، به کلی مرعوب کرده بودند. قوای ژاندارم هم به کلی مرعوب واقع شد و دیگر جسارت مداخله و انجام وظیفه نداشتند. در خود مرکز، همین جریانات همه روزه تولید می‌شد. حتی اشخاصی که در خیابان با پلیس طرفیت پیدا می‌کردند، خود پلیس را به محل حزب توده برای استنطاق جلب می‌کردند. مظفر نقشه داشت که توده‌ای‌ها را در کابینه شرکت بدهد و این مطلب را در قوام تلقین می‌داشت. از طرفی با این عمل، جلب سیاست خارجی می‌شد که کمک به اداره امور آذربایجان بشود. این بود که کابینه ترمیم شد و دکتر کشاورز به عنوان وزیر فرهنگ، ایرج اسکندری وزیر فواید عامه، دکتر مرتضی یزدی وزیر بهداشت، مظفر هم وزیر کار می‌شد، اللهیار صالح وزیر عدلیه. منظور دیگر این بود که با قبول مسئولیت مستقیم در کارهای دولتی، سران حزب توده جلوگیری از مداخلات بی‌رویه افراد و رؤفای حزبی خود بدارند.

لیدی‌الورود و زرای حزب توده شروع به تغییر و تبدیل پرسنل و اجزای وزارت خانه‌های خود کردند و هر چه غیر توده‌ای بود، فوری بدون هیچ‌گونه ملاحظاتی، اخراج کردند و هر چه توانستند در سر کارها از اعضای حزب گذاشته، مخصوصاً در قسمت کارخانه‌جات تمام کار از کارگر و کارفرما و



سر مهندسی کارخانه همه توده ای شدند. همین طور دژ پهلوانی و فرهنگها که کوچک ترین دبیر مدرسه را تغییر دادند، خود این جریان، ایجاد یک طبقه بی کار و ناراحتی و تقویت ضد توده شد. در مرکز حزب توده دعوتی از قوام شده بود و پذیرایی مفصلی به عمل آمد و در روی صحنه، برای اظهار تشکر، الموتی عضو کمیته و کام بخش، نطق ها ایراد کردند و در ضمن گفتند امروز ما راضی به تشکیل حکومت ائتلافی شده ایم، ولی حزب دل آور ما طوری در پیشرفت است که سال دیگر این وقت تمام حکومت از حزب توده خواهد بود. در دهات مخصوصاً فعالیت خود را زیادتر کرده بودند و همه روزه از اطراف سر و صداها بلند بود. در شهریار و گرمسار و ورامین بهره مالکانه را نمی دادند و غالباً خرمن ها، که موقع برداشت آن رسیده بود، در صحرا باقی بود. برای جلوگیری از فتنه زیادتری، قوام ابلاغیه صادر کرد و صدی پانزده از سهم مالک را به زارع بخشید.

از تبریز برای عملی کردن قرارداد باز به هیأتی رسیده بودند عبارت از شبستری، دکتر جاوید، ژنرال پناهیان، و چند نفر دیگر. باز هم در همان جوادیه خارج شهر این ها را منزل داده و پذیرایی می کردند. آمدن حضرات بهانه بود برای میهمانی و پذیرایی های حزبی. در کلوپ حزب ایران، صالح میهمانی کرد و در نطق خود با آب و تاب زیاد از فکر و مقام حضرت پیشه وری گفت. بعد حزب سوسیالیست، که لسانی اداره می کرد که چند نفر پیشه وری را تشکیل می دادند، پذیرایی شد. بعد هم در خود هیأت نمایندگان آذربایجان در پارک هتل دعوتی کردند که سرشب قوام هم خودش حضور داشت.

در اواسط مردادماه، نقشه حزب دموکرات ایران، که در مقابل دموکرات تبریز و آذربایجان و حزب توده وجود خارجی پیدا کند، عملی شد. قبلاً قوام در بیانیه ای، که به وسیله رادیو پخش کرد و خوانده بود، لزوم تأسیس یک حزب قوی، که کارها را در دست یک مرد گوش زد عامه کرده بود، در طبقات مردم، که از توسعه بی نهایت حزب توده نگران بودند، حُسن اثر کرده بود و

استقبال خوبی می داشتند. نقشه کش و آتش بیار هم مظفر بود که فعالیت زیادی در به وجود آوردن این حزب می داشت. اساس نامه و نظام نامه را تهیه کرده بود، دعوتی به اسم مؤسّسین حزب، در محلّ ییلاقی سفارت سابق آلمان، که قوام منزل داشت، به عمل آمد و در آنجا کمیته و کمیسیون هایی انتخاب شدند و نمایی از جوانان کادر حزبی، که آن ها را شاهنده اداره می کرد، و عده ای از ورزش کاران زورخانه ها، روی چمن وسیعی که در باغ هست، عملیاتی کردند. وُزرا غیر از توده ای ها حضور داشتند.

کمیته که تعیین شده بود، عبارت بودند از خود مظفر، که عنوان معاون رهبر کلّ را داشت، موسوی زاده، سردار فاخر حکمت، صادقی، فرمان فرمایان، حایری زاده، فروزش، عمیدی نوری، محمود محمود، و ارسنجان. بعدها جلسات مرتّبی در همان باغ فرودس وزارت خارجه تشکیل می شد. در شهر هم محلّ باغ شهرداری در خیابان پهلوی برای این کار اشغال شده، چند مرکز دیگر در خیابان فردوسی، برای اصناف و غیره، تهیه شده بود که آن ها را رضا آشتیانی زاده و چند نفر از جوانان اداره می کردند. شاهنده فعالیت زیادی در جمع آوری و عملیات داشت، ولی در السنه و افواه خیلی بدنام بود. وجود او را در حزب ننگ می دانستند. اما از عهده جماعت رضا روستا و توده ای ها برمی آمد. این توسعه حزب و تشکیلاتی که در اصناف و طبقاتی که داده می شد، از طرف توده ای ها، بد نگاه می شد. حتّی روستا نگرانی داشت که نفوذ تشکیلات سندیکایی که در رأس آن واقع بود به مرور کاسته شود و همیشه اصرار داشت که سندیکای کارگران، که تشکیل شده بود، به رسمیت شناخته شود. مخصوصاً که لویی سایان، دبیر جهانی سندیکاها، مسافرتی کرده بود و دستی به سر و گوش این آقایان کشیده بود. در این اثنا غوغایی هم در جنوب، کارگران نفت برپا کرده و به اعتصاب بزرگی دست زده بودند. آن جا هم دست روستا و توده ای ها کاملاً کار می کرد و تشکیلات مفصّلی از کارگران داده بودند و باعث زحمت فراوانی برای نفت جنوب شده بودند.

در اثر این اعتصاب، زد و خورد و کشتار هم شد. مظفر با هواپیما رفته بود و طوری با اجرای قانون کار، که جدیداً به تصویب دولت رسیده بود، سروصدا را خاموش نمود و مراجعت کرده بود. حضرات نفتی‌ها از این پیش‌آمدها بی‌اندازه نگران و عصبانی بودند. البته دامنۀ عمل به سیاست خارجی و اخبار آژانس‌ها کشیده بود. رقابت شمال و جنوب در آن محلّ، زمینۀ خوبی برای تلاقی و ایجاد دردسر برای غیبت خود پیدا کرده بودند. برای جلوگیری از کِش‌مِکش، که همه‌روزه بین دموکرات و توده تولید می‌شد و حملاتی هم در خیابان فردوسی به یک‌دیگر کرده بودند، صحبت از ائتلاف حزبی هم می‌شد. احزاب دیگر بین خودشان این کار را کرده بودند و حزب ایران، که تشکیلات از جوانان و مهندسین داشت، دو دسته شده بود، یک دسته با صالح به‌کلی محو حزب توده شده بودند، دسته دیگر تجزیه شد و تشکیلات مستقلّی با دکتر جزایری به اسم وحدت ایران وعده داده بودند. قوام برای حفظ انتظامات، مخصوصاً در حوزه‌های خارج شهر، عکس‌العملی از خود نشان می‌داد و به وسیلۀ مأمورین ژاندارم و نظام، جلوگیری از رفتار توده‌ای‌ها می‌شد. کم‌کم در روزنامۀ رهبر و ایران‌ما و ظفر و روزنامۀ روستا، شروع به تنقید می‌شد و گِلِه‌گزاری‌ها از این‌که حمایت بیش‌تری به نفع دموکرات دولت می‌کند.

موضوع انتخابات هم در پیش بود. زیرا قوام در مسافرت مسکو تعهّد کرده بود که مجلس را در مدّت هشت ماه دایر کند و روس‌ها کمال علاقه را داشتند برای به تصویب رساندن قرارداد شرکت نفت ایران و شوروی. ولی با نفوذ حزب توده، مخصوصاً در مرکز و مازندران، قوام مسامحه داشت و می‌خواست نفوذ حضرات به‌کلی از میان برود و بعد شروع به انتخابات بشود. روزنامه‌های چپ، که در تنقید و ایراد به دولت و عملیات زیاد تندرّوی کرده بودند، از طرف حکومت نظامی توقیف می‌شدند. در این چند ماهه، قوام، برای تثبیت سیاست دموکراتیک خودش، در بدو امر سیّدضیاءالدّین را

دست‌گیر و توقیف کرده بود. بعد دکتر طاهری، دشتی، جمال امامی، سالار سعید کردستانی، که همه از وکلا بودند، در توقیف بودند و حاجی حسام دولت آبادی، دوست میرزا محمد صادق طباطبایی. گرفتاری این حضرات را نه از روی عقیده دستور داده بودند، بل که برای جلب همان سیاست نزدیکی و ائتلاف با چپی‌ها. بعد تدریجاً که اوضاع، تحوّل جدیدی به خود گرفت، هر یک از آن‌ها را آزاد کردند. فقط به سید گفته شده بود به خارجه برود. او خودش استقامت می‌کرد و ادّعا داشت که او را محاکمه باید بکنند و حاضر به مسافرت خارج نبود.

وزّرای توده‌ای که می‌دیدند اوضاع، جریان جدیدی طی می‌کند، توقیف روزنامه‌های چپ را بهانه قرار داده و تعرّض کرده، به هیأت دولت نرفتند، ولی استعفا هم نمی‌دادند. قوام که با شاه نزدیک شده بود و او را سعی داشت بیش‌تر جلب کند، با اطمینان خاطر، خودش استعفای کابینه را دسته‌جمعی ترتیب داد. بعد هم خودش مأمور تشکیل کابینه شد. بدین ترتیب وزّرا و توده‌ای‌ها طبعاً از بین رفتند. در تشکیل کابینه جدید، موسوی‌زاده وزیر دادگستری می‌شد. صادقی وزیر راه، سیّاح وزیر پیشه و هنر، فرمان‌فرمایان وزیر کار، مظفر از کابینه خارج بود و سفیر کبیر مسکو می‌شد، اعزاز نیک‌پی وزیر پُست و تلگراف. کابینه را در اوایل مهر ماه به شاه معرفی کردند. سه نفر از اعضای کمیته دموکرات وارد دولت می‌شدند. چپی‌ها مأیوس نبودند، ولی بر نگرانی‌هایی که داشتند، روز به روز افزوده می‌شد و روزنامه‌ها از لحن تنقید به حمله می‌پرداختند.

از هیأت اعزامی آذربایجان فقط دکتر جاوید باقی در تهران بود. قوام صراحتاً گفته بود تا مدّت معینی اگر زنجان تخلیه نشود، با قوا تصرّف خواهد کرد. در قرارداد فی مابین هم، آن‌ها تخلیه زنجان را تعهّد کرده بودند. قوام چند روزی، به عنوان استراحت، عازم لاهیجان شد که در باغ چایی مفصّلی که دارد، اقامت کند. ارسنجان برای تشکیلات حزبی مدّتی بود در گیلان بود.

در رشت و سایر نقاط از قوام پذیرایی مفصلی به عمل آمده بود و استقبال شایانی می‌شد. به این نحو تظاهرات، قوام خیلی علاقه‌مند و خرسند می‌شد. در این قسمت هم ضعف اخلاقی از خود نشان می‌داد. در غیاب قوام، عمله‌جات راه آهن و دخانیه که تحت نفوذ حزب توده بودند و راه آهن به بهانه انتصاب مهندس خسرو هدایت، به جای مهندس مصدق، ناراضی بودند، بهانه کوچکی را در انبار اشیاء راه آهن دست‌آویز نموده و اعتصاب اعلان کرده، دست از کار کشیدند. از طرف سپهد احمدی و فرمان‌دار نظامی، تظاهرات نظامی به عمل آمد و همه‌جا جلوگیری نمودند و عده زیادی کارگر توقیف شدند و اعتصاب دامنه پیدا کرد، ولی اشتها رات زیادی داده بودند که در غیاب قوام خیالاتی است که تمام توده‌ای‌ها را بگیرند و حبس کنند.

قوام پس از ده روز مراجعت کرد. باز در کرج و حتی تا قزوین، شاهنده و باطنی با چند کامیون رفته بودند. حتی کرایه این وسایط نقلیه را هم، به وسیله چک بی محل، شاهنده می‌پرداخت و تا مدتی گاراژدارها طلب‌کاری می‌کردند، تا آخر پرداخته شد. در کرج چادرها به پا شده بود. از اهل بازار و کلیه ادارات همه بودند. در مقابل نطق‌های تملق‌آمیز که می‌شد، غالباً جواب هم داده نمی‌شد. حتی در دست‌دادن به محترمین و وزرا هم قوام خودداری می‌کرد. این قسمت‌های کوچک، نقایص سیاست‌مداری قوام شمرده می‌شوند.

حزب دموکرات به وسیله شاهنده و مأمورین دولتی، که همه عضویت داشتند، در فعالیت و پیش‌رفت بود. دو نمایش مهم در شهر داده بودند. اولی یک ماه پس از تشکیل و اعلان حزب با عده‌ای کامیون، به اصطلاح نمایشی موتوریزه، در جلسه شهرداری، با حضور قوام داده شد که در جواب این نمایش، توده‌ای‌ها، به عنوان جشن مهرگان، نمایش مفصلی داده و از اطراف کلیه کارگران کارخانه‌جات را آورده بودند. نمایش دوم حزب دموکرات، خیلی مفصل‌تر بود. از دهات و حتی از گرمسار و ورامین عده‌ای سوار آورده

بودند و عده‌ای گارد حزبی، ملبّس به لباس‌های یک‌نواخت، شرکت داشتند. همه‌جا عکس‌های بزرگ قوام، رَه‌بَرِ کُلّ، پیشاپیش دسته‌جات حمل می‌شد. پس از مراجعت دکترجاوید به تبریز، مطابق قرار و قولی که داده بودند، زنجان را شروع به تخلیه کردند. ژاندارمری دولتی که یک هنگ موتوریزه می‌شد، وارد شهر زنجان شده، مردم استقبال و نمایشاتی دادند. از طرف فدایی‌ها که در شهر مانده بودند و عده‌ای مهاجر، تیراندازی به طرف مأمورین شده بود. متعاقب ژاندارمری، عده‌ای از قوای متمرکز قزوین، به ریاست میرحسین خان هاشمی، وارد شهر شده، ذوالفقاری هم با آدم‌هایش که متواری بودند، آن‌ها هم وارد شدند. یک نفر آخوند خوینی از دهات، که کارهای محضری دموکرات‌ها را می‌کرد و با ذوالفقاری‌ها عداوت داشت، همان روز اوّل به دست مردم کشته شده بود. قدری در تبریز این مسأله را آب و تاب دادند و به‌عنوان حَجّة الاسلام ختم گذاشتند و پیشه‌وری نطق آتشین نموده، مردم را دعوت به گرفتن اسلحه و دفاع از آزادی نموده بود. معلوم بود رشته، قابل وصله و اصلاح، دیگر نخواهد بود. از طرف شوروی‌ها، سفیرکبیر، با وجود آن‌که در بیمارستان عمل شده بود، نزد قوام آمده بود و اظهار نگرانی می‌کرد و به‌طور دوستانه گفته بود که صلاح نیست حمله به آذربایجان بشود. قوام با خون‌سردی در جواب گفته بود که این مطلب داخلی است و قوا برای حفظ انتظامات و برای کار جریان‌ات انتخابی و نظارت فرستاده می‌شوند. ضمناً تلگرافی به دکترجاوید کرده بود که دولت تصمیم دارد، برای نظارت دقیق در امر انتخابات، به تمام نقاط کشور قوا اعزام دارد. البتّه وظیفه شما است که از هرگونه تصادم و پیش‌آمدِ سوء، جلوگیری نمایید. این مسأله انتخابات، موضوع خوبی به دست دولت بود. از طرفی شوروی‌ها علاقه زیاد نشان می‌دادند که انتخابات شروع شود. حتّی به قوام مراسله نوشته بودند که شما قول داده بودید در مدّت هشت ماه مجلس دایر شود، هنوز انتخابات هم نشده است. قوام به همین متعذّر بود که باید چه در

نقاط شمال و چه در نقاط جنوب همه جا قوای انتظامی برسند و انتخابات شروع شود. در هیأت دولت هم قوام مسأله را طرح کرد. ضمناً تلگرافی به واشینگتن و لندن کرده بود که روس‌ها به طور دوستانه چنین تذکری دادند، دولت هم قوا به تبریز می‌فرستد، ممکن است مخالفت نمایند و زد و خورد بشود. اگر روس‌ها مداخله کردند، فوراً مسأله را به دبیرکل مجمع که در نیویورک دایر است، برسانید. سفارت امریکا خیلی در راه‌نمایی و تشویق به اقدام کمک می‌کرد و خود قوام تشخیص داده بود که از جهات خارجی بهترین موقع حلّ قضیهٔ آذربایجان است و فرمول حلّ مسالمت‌آمیز، که قوام را روی کار آورده بود و جنبهٔ ملی به حکومتش در چند ماه داده بود، دیگر بی‌مورد و خارج از موسم شده بود. این بود که راه حلّ با قوا را امروز توّسل جُسته بودند و عاقبت کار مدلل داشت که شوروی‌ها بدان اندازه که علناً مداخله نمایند، حاضر نبودند و خود این حضرات هم با داشتن اسلحهٔ بسیار فراوان، تشکیلاتی نداشتند و همان نطق و هیاهو بیش‌تر از قدرت عملی بوده است. از طرفی مردم اکثراً ناراضی و در همان حملهٔ اولیه که در چند فرسخی زنجان شروع شد، در میانه و تبریز، شروع به خلع اسلحهٔ فداییان، خود مردم نمودند و پیشه‌وری و هم‌دستانش همان روز راه فرار از سرحدّ در پیش گرفتند و یک عمل بی‌نقشه و بی‌موضوع و غیرمتناسبی، بعد از ایجاد خسارات فراوان، پس از یک سال و چند ماه ایجاد اغتشاش، خاتمه یافت.

اثرات نهضت آذربایجان برای نقاط دیگر هم به وسیلهٔ اشخاصی که دارای مطامع و اغراض مخصوصی بودند، بهانه شده بود. مَن جمله در اواخر شهریور ماه در فارس و در بختیاری و در خوزستان، پس از ملاقاتی که در سمیرم بین ناصرخان قشقایی و مرتضی‌قلی‌خان و جهان‌شاه‌خان پسرش به عمل آمده بود، شهرتی حاصل شد که قراردادی بین این عشایر و سران آنان به وجود آمده و نظر قیام بر علیه حکومت مرکزی دارند. سران قشقایی که همه جوانان از قید و حبس پهلوی گریخته، میدان را خالی و رقیبی در پیش

نمی‌دیدند، مخصوصاً خسروخان، جوان طماع حریص و سرپُرشوری برای خانی و ریاست ایل داشت. پس از قضیه زد و خورد و خلع اسلحه که در یک سال قبل در سمیرم از یک هنگ قشونی در اثر غفلت همان رؤسای قشون کرده بودند، بر تجزیه معنوی خود افزوده و توقعات زیادی از دولت داشتند. مسئله آذربایجان هم دولت را ضعیف نگاه می‌داشت. این‌ها می‌خواستند در همین موضع به آرزوهای خود برسند.

در بدو زمام‌داری قوام، خسرو به تهران آمده بود و مظفر، که هیچ‌گونه تجربه نسبت به ایلات و مردم آن نداشت، فریب همین خسرو را خورده بود و خسرو شده بود قهرمان و فدایی قوام و همین کافی بود که گفته شود ایل قشقایی فدایی حضرت اشرف هستند. هر توقعی داشتند، یک جانبه، بدون رعایت‌های ضروری، که زمام‌داران سابق همیشه احتیاطاً می‌کردند، تمام میدان را در فارس به خسرو واگذار نمودند. ایلات خمسۀ قوام‌الملک، که همیشه طرف با قشقایی بوده و پس از احضار قوام‌الملک تحت نفوذ خسرو بودند، از محلّ جیره‌بندی شکر، که به اسم ایلات گرفته می‌شد، صدها هزار تومان به جیب خسرو می‌رفت که قسمت عمده صرف خرید اسلحه یا دادن رشوه برای ازدیاد نفوذ مصرف می‌شد. باغ ارم، که از ابنیه باشکوه و قدیم شیراز است، در دویست هزار تومان خریداری نموده و آن‌جا مرکز آمد و رفت کلیۀ ایلات و مأمورین دولتی شده بود. مخصوصاً طایفه بویراحمدی و دشمن‌زیاری، که مورد ملاحظه بودند، آن‌ها را هم عمل کرده به خود جلب نموده بودند و خسرو و برادرانش حدّ اقلّ نقشه‌ای که داشتند این بود که در فارس حکومت مرکزی مداخله نداشته باشد و این‌ها به نام خدمت‌گزاری به قوام، کلیۀ امور را تصرف نمایند و هر مأموری که کاملاً تسلیم نظریۀ این‌ها نمی‌شد، با تلگراف و اتهامات، او را برمی‌داشتند.

تشکیل حزب دموکرات را هم در فارس، بدتر از همه، تحت ره‌بری خسرو قرار داده بودند. هر چند متوجّه به این اشتباه که شدند، فرمان‌فرمایان

را از طرف کمیته، مأمور کردند و او هر اقدامی می‌کرد، معنأً به مخالفت خسرو برخورد می‌نمود و پس از دو هفته اقامت و افتتاح باش‌گاه حزب، صلاح را در مراجعت به مرکز دید. در اوایل مهر ماه، قشقایی‌ها در اطراف شهر تجمع نموده و یک عده از شهری‌ها با آن‌ها هم‌داستان در آمده و به نام نهضت جنوب تلگرافاتی به دولت کرده و توقعاتی داشتند و از بوشهر تا آباده همه‌جا به ژاندارم‌ها و قوای دولتی حمله نموده، مشغول خلع اسلحه آن‌ها شدند. شاید سیاست خارجه هم در این نهضت، که برای جواب دادن به نهضت دیگر بود، مداخله نبوده است. نهضت جنوب حربۀ دست سیاست جنوب می‌شد که از این راه هم باشد موازنه از دست نرود.

در این بین‌ها، مظفر به اصفهان وارد شده، فوری جهان‌شاه‌خان و خود مرتضی قلی‌خان را توقیف و اعلامیه صادر می‌شود که به موجب مدارک، نظر حمله و تصرف شهر اصفهان و خلع قوای دولت را داشتند و ابوالقاسم‌خان، پسر امیرمفتح را ایل‌خانی می‌کنند. سرهنگ حجازی فرمانده قوای نظام خوزستان را هم — علی‌رغم وزارت جنگ، که او را بی‌تقصیر می‌دانستند — در نظمیّه و بعد در دژبانی توقیف می‌کنند. همه‌جا در مجامع، نطق‌ها ایراد می‌شد که خان‌های جنایت‌کار را باید محاکمه و مجازات کرد و این‌ها نظرشان تجزیۀ کشور بوده است. حتی نسبت به دخالت‌های مستر ثرات، قنصل انگلیس هم صحبت‌هایی شده بود که موجب دل‌خوری سفارت و حتی تکذیب رسمی شده بود و مراسلاتی با دولت رد و بدل گشته، با قشقایی‌ها هم قوام مشغول مذاکرات شده بود. سردار فاخر، امیرهمایون بوشهری را فرستاده بودند. این‌ها هر دو نسبت به قشقایی‌ها ضعف کامل داشتند و همیشه خودشان را آماده برای مدافعه منافع آن‌ها می‌کردند. بالأخره امیرهمایون را والی فارس کردند. اموال دولت و مردم را هم قشقایی و بویراحمادی خارج کرده، بین خود تقسیم می‌کردند. بندر بوشهر و سایر بنادر را هم حیات داوودی و سایر خوانین متصرف شده و اموال موجود در گمرک را غارت کرده بودند.

در هیچ موقعی وضع کشور این منظره اسف‌آور را به خود نگرفته بوده است. آن وضع آذربایجان و زنجان، این وضع فارس، مازندران، و مرکز و کارخانه‌جات و کارگران هم با رضا روستا و رفقایش قوانین خودشان را اجرا می‌داشتند. قوام فقط لقب حضرت اشرفی را به خود اختصاص می‌داد و کلّ حزب دموکرات می‌ماند برای شاهنده که چرخ‌گردان آن شده بود. ولی از انصاف نباید گذشت در فکر کار بود و در معنا متوجّه مفاسد حزب دموکرات، و مشغول جمع‌آوری نفرات بود و در کمیته مرکزی، که هفته‌ای سه شب تشکیل می‌شد و قوام مرتباً حضور داشت، قرائت صورت اسامی کاندیدها برای وکالت هر حوزه انجام می‌گرفت. هر شب نسبت به هر حوزه که صحبت می‌شد و قوام هم تصویب می‌کرد و دبیر حزب آرامش اسامی را ثبت می‌داشت،... جلسه بعد باز قوام می‌گفت صورت را مجدداً بخوانید. همه می‌فهمیدند که در تحت فشارهای کاندیدهای گوناگون و اصرار، باز قوام دچار تردید شده است و صورت خواندن و اسامی را تغییر دادن، کار هر جلسه شده بود. در بدو امر، که مظفر هم بود، یک سلسله نظریات کلی اتخاذ شده بود، مین جمله کاندیدها عضو حزب باشند. ثانیاً در اطراف اشخاصی که نسبت به آن‌ها در گذشته عناوین شده بود، آن‌ها را دور بکنند.

پس از رفتن مظفر، با وجود آن‌که موسوی زاده گاه به گاه داد و فریادی می‌کرد، ولی مؤثر نمی‌شد و قوام به صورت جدی می‌گفت اولاً آن‌ها را وارد حزب کنید و بعد قسّم بدهید که نسبت به حزب، یعنی خود قوام، وفادار باشند. حتی صحبت شده بود که از این رقم کاندیدها قبلاً استعفا نامه گرفته شود. چون این فکر عملی نبود، به همان دخول در حزب و سند وفاداری اکتفا شده بود. در جریان تعیین کاندیدها، اول تمام راه‌روی وزارت خارجه، پشت اتاق قوام، ایست‌گاه کاندیدها بود که قوام را عاصی می‌کردند و بعضی از آن‌ها سماجت را به حدّ اعلا رسانده بودند. مین جمله عباس اسکندری که خودش را به همدان تحمیل می‌کرد و سزاوار که معلوم نبود از کجا ولی از هرجا بشود

دلش می‌خواست کاندید بشود و اصرار غریبی داشت. بعضی‌ها خطر مداخله شخصی، بدون رعایت هیچ اصولی را پیش‌بینی کرده و گفته بودند دیگر کاندیدها نه صورت حزبی داشتند نه رعایت نفوذ و سوابق محلی می‌شد. بعضی‌ها برای پیش‌رفت کار یک چک نیز تقدیم می‌کردند، به‌عنوان کمک به حزب. هرچه مبلغ چک بیشتر می‌شد، ضعف در قبول آن شخص به همان تناسب افزون‌تر بود. من جمله در بدو امر قرار بود از یزد، صابری‌زاده و نواب و موسوی‌زاده وکیل بشوند. موسوی‌زاده خودش کنار رفت که وزیر بماند و برای آن‌جا یکی از بچه تاجرهای پُرپول صاحب کارخانه، که به گفته یزدی‌ها بدنامی‌های زیادی داشت، تعیین کرد و شهرت داده بودند که دویست هزار تومان پول داده، ولی به‌طور مسلم یک چک پنجاه هزار تومانی داده بود. صابری‌زاده هم که مأمور انتخابات خراسان بود، از یزد که نشد، در خراسان هم وعده‌ها داده بودند، معلوم نبود بشود. در اصفهان معروف بود نیک‌پی که خودش زمینه نداشت، چند روزی رفته بود مبالغی از اشخاصی گرفته و آن‌ها را کاندید نموده.

قبول این جریانات و تحمّل آن، در کلیه مراتب، یکی از ضعف‌های تعجب‌آور قوام بود. حتی کار به شمایل هیولا و هیکل کاندید هم کشیده بود. تقوی نامی که در مازندران کاندید بود، ولی معروفیت خوبی نداشت، او را احضار به اتاق کمیته کردند. جوان رعنائی بود. قوام پسندید که بد کاندیدی نیست. اشخاصی را به عنوان کاندید رسماً معرفی می‌کردند و نوشته به دستش می‌دادند. بعد از چند روز، که آن شخص در محل مشغول بود، دیگری را کاندید می‌کردند. در بعضی حوزه‌ها، به جای دو نفر، پنج نفر کاندید پیدا شده بود. به همان تناسب تغییر و تبدیل کاندید، مأمورین دولتی را تغییر می‌دادند. در اراک، در مدت یک هفته، دو حاکم و چند رئیس ژاندارم عوض شدند و هر کاندیدی یک دسته مأمور به کمک خود می‌برد. در محلات، برای انتخاب شهاب خسروانی، که معروف بود چک سنگینی داده

است، حشمتی را، که از مالکین و کاندید محلی بود، جلب کردند و یکی دو نفر آدم به قتل رسید. در بروجرود و در لرستان و همدان این جریان افتضاح آمیز تکرار می شد و به هیچ وجه در قوام این پیش آمدها و تلگرافات و شکایات کوچک ترین اثر را نداشت.

در خود تهران، پس از تغییر و تبدیل بسیار، در موقع رأی دادن، عباس مسعودی را جزء کاندیدها وارد کردند. دکتر مصدق، پس از نطق در مسجد شاه و نمایشات پُرحرارت دانش جویان، با عده ای از قبیل سید محمد صادق طباطبایی و متین دفتری و تهرانچی و امام جمعه تهران، در برابر، تحصن اختیار کرده بودند. از این قسمت، قوام نگرانی داشت که مبادا شاه به آنها روی خوشی نشان بدهد. به وسایل مختلفه، و با صرف نظر از دوستان خودش و فدا کردن عده ای از آنان، شاه را جلب کرده بود و از طرف شاه به متحصنین روی خوش نشان داده نمی شد. تا پس از چند روزی خارج شده و مأیوسانه به منازل خود می روند. همان هایی که قوام در اعلامیه های آتشین خود، بر آنها نام حشرات موزیه گذاشته بود و در دوره چهاردهم تعزیه گردان بودند و اصولاً با آمدن قوام روی کار، تا آخر به مخالفت خود باقی ماندند، هر یک از راهی مجدد انتخاب شده و اگر عده ای محروم ماندند، آن هایی که به جای سابقین انتخاب شدند، به مراتب از جهات شهرت و شخصیت، پست تر و کم وزن تر بودند و تصور می رود در آینده منتقدین، سخت به این جریان وسیله اعتراض داشته باشند و هیچ وقت در دوره چهارده، سهیلی، که این همه مورد اعتراض واقع شد، این گونه مداخلات آشکار و بی پروا نکرده بود.

این توانایی فقط در قوام بود که کوچک ترین توجه به افکار خاص یا عام نگذارد و در انجام امر شخصی، خودش را مافوق بداند و عمل هم بکند. من جمله انتخاب مشایخی، شهردار تهران، از شهرری بود. مردم شهرری که دسته ای فامیل متولی ها و دسته ای هم با فیروز آبادی بودند و جدیت داشتند

از خود اهل محل بشود و به دکتره‌دایتی که هم استاد دانش‌گاه و هم هم‌شیره‌زادهٔ متولّی بود، نظر داشتند. خود دکتره‌دایتی هم مکرّر به موسوی‌زاده و دیگران مراجعه نمود و هم‌کاری با حزب را تعهّد می‌کرد. چون مشایخی بالخصوص مورد توجّه شخصی قوام بود، کاملاً مورد تقویت واقع شد و بالأخره با گرفتاری و حبس و مداخلهٔ حکومت نظامی و ژاندارمری، مخالفین فعلی را به کلی مرعوب و از میدان در کردند. در موضوع شهرداری و عملیاتش، هر گونه عنوانی می‌شد، به واسطهٔ چرب‌زبانی و تملّق‌گویی‌های مشایخی در قوام، در هیچ مورد مؤثر نشد و حاضر نبود کوچک‌ترین تحقیقات را هم بکند.

در کمیته صحبت و تعریفی که از اشخاص کاندیداها می‌شد، آرامش، مطلب خلاصه و جامع بیان می‌کرد و عنوانش این بود که برای حضرت‌اشرف نوکر لازم است، مثل اکبرخان. این فکری بود که مانند محور، مکتب سیاسی اطراف آن چرخ می‌زد. حتّی در موسوی‌زاده هم این صحبت‌ها مؤثر شده بود و او هم فاضلی نام از اقوامش را، که از یزد به جای حایری‌زاده وکیل می‌شد، عنوان می‌داشت همین‌قدر من ضمانت می‌کنم که این شخص نوکر حضرت‌اشرف خواهد بود. از این سلسله صحبت هر چند بود و هر کسی می‌کرد، به‌طور قطع تأثیر می‌بخشید.

علی‌امینی هم، که پس از رفتن و دور شدن مظفر، در کمیته راه پیدا کرده بود، او هم هر یک از اشخاص بدسابقه را، که معروف به سرقت اموال عمومی بودند، آن‌ها را به‌عنوان اقتصادیون نامی جابه‌جا می‌کرد و البته این طبقه وزن اقتصادی خود را با تحویل یک چک نیز ثابت می‌کردند. من جمله یونس و هّاب‌زاده بود که برخلاف نظریهٔ عمومی، به مشهد تحمیل می‌شد. علم اقتصاد یونس همین بس که در زمان پهلوی معاملات دلاری، به هم‌دستی و کمک تیمورتاش، کرده بود که ناچار از فرار به اروپا شد. و الا سخت مورد تعقیب بود و گفته می‌شود مبالغه‌گزافی ضرر بانک ملی مشهد شده بود و البته

یونسی استفاده عظیمی برای خودش کرده بود. حوزه اقتصادی علی امینی همان‌هایی هستند که در دوره داور انحصارات دولتی در سراسر کشور ایجاد کردند و عدهٔ قلیل و معدودی میلیون‌ها بردند. در صورتی‌که هزاران تاجر زحمت‌کش و شریف بودند که هریک از ولایات ورشکست شدند یا فقط دلال شدند و در نتیجه خود داور هم انتحار کرد.

علی امینی سعی فراوان داشت که کلیه دامادهای وثوق‌الدوله را در انتخابات بگنجاند. در صورتی‌که امثال سرداراکرم ورشکسته به تقصیر، که مصدر هرگونه پستی و بی‌شرافتی شده بود، حتی نسبت به زن خودش، منفور عموم اهل همدان بود. او را هم به زور با عباس اسکندری تحمیل می‌داشتند و داد و فریاد و تلگرافات عمومی کوچک‌ترین تأثیر را هم نمی‌کرد، زیرا قوام معنأً اشخاصی مستقل و غیرنوکرا واقعاً مایل نبود به مجلس راه بیابند، ولو از دوستان خیلی نزدیک به خودش هم می‌بودند. باز همین طبقه و نوع اشخاص را رجحان می‌داد و علناً حمایت می‌کرد و خودش در باطن نقشه پیش‌رفت آن‌ها را می‌کشید. انتخابات شهر قزوین هم یکی از نمونه‌های عدم توجه به افکار و تمایلات قبلی بود. کاندید حزب استبداد، دو نفر از اشخاص محلی، که در کمیته حزب بودند، قبول شده بودند. موسوی‌زاده هم اصرار فوق‌العاده داشت که همان‌ها بمانند.

قوام از بدو امر مایل به سالارمنصور قزوینی از کهنه مجاهدین بود، که در ایام بی‌کاری قوام جزء اثاثیه منزل ایشان بود یا در راه‌رو یا در راه پلهٔ سالارمنصور همیشه بود، قوام واضح اسم سالارمنصور را نمی‌آورد، ولی کاندیدهای دیگر را همین قدر می‌گفت این‌که زمینه ندارد. بالأخره نام میرزاغفارخان سالارمنصور برده شد. قوام خیلی پسندید و همه‌جا تأیید کردند که این شخص همان صلاحیت اکبرخان را دارد. یعنی نمونه وکالت او شده بود. انصافاً چند بار آقا سیدهاشم عنوان کرد که این آدم بدنام و تریاکی است و سن زیاد هم دارد. حتی یک شب قوام حاضر شد که تکلیف

فرمان‌داری محلی را به او بکنند. ولی بعد خود سالار منصور راضی نشده بود و باز هم کاندید حزب شده و فوری دستور تغییر مأمورین دولتی را مطابق سلیقه کاندید جدید صادر کردند.

کمیسیون، از اوایل مهر ماه برای این کار، با نظریه و پیش‌نهاد مظفر، در وزارت کشور، به‌عنوان نظارت قانونی، با دستور و تأکید که هیچ‌یک از مأمورین جزء حوزه‌های انتخابیه را بدون نظریه کمیسیون تغییر ندهند، دایر بود. چندی هم کمیسیون دقت‌هایی در کار داشت و رعایت‌های کلی می‌شد. ولی به واسطه تبدیل و تغییر نظریه خود قوام نسبت به کاندیدها و اصرار و سماجت کاندیدها در مراجعه به خود قوام به‌طور مستقیم، چه تلفناً چه کتباتاً، از خود قوام دستور تغییر فوری فلان مأمور صادر می‌شد. چه این‌که غالباً کاغذی به خط خودش به موسوی‌زاده می‌نوشت و دست کاندید مورد توجه همان روز داده می‌شد و مضمون آن این بود که فلانی پیش شما می‌آید و راجع به اظهاراتی که می‌دارد و مورد تصدیق من است، احترامات لازم را بدارید. ولی همان شب یا در کمیته یا ملاقات رقیب و یا واسطه، شخص مورد توجه دیگر و جدیدی پیدا می‌شد و ناسخ کاغذ صبح، بدون هیچ رعایت، صادر می‌گشت.

و شب در کمیته باز قوام با لب‌خند عنوان می‌کرد صورت را در بیاورید، یک بار دیگر بخوانیم. مقصود صورت کاندیدهای وکالت بودند. در قسمت خراسان، حایری‌زاده نظر و صورتی از اشخاصی تهیه کرده بود و مکرر می‌گفت غیر از این‌ها باشند، من دیگر دخالت نمی‌کنم. نسبت به علی اقبال و تیمورتاش و ارباب‌زاده نظر مخالف داشت. چندین مرتبه دستورات ناسخ و منسوخ صادر می‌شد. این جریان، یک بازی و تفریحی برای قوام شده بود. پس از دور شدن مظفر و معرفی کابینه بعدی که ارانی؟ وارد کار شده بود، واسطه و محرم کارها او و نیک‌پی بودند. از موسوی‌زاده یا مطالب را پنهان می‌کردند یا او را خواهی نخواهی موافق می‌نمودند. علی‌امینی و نیک‌پور هم

دسته جدا و هواخواهی از تیپ خاص و با سابقه به خودشان می داشتند. همان هایی که روی سوابق اقتصادی دوره داور و بعد نزدیک شده بودند. قوام، مرتب هفته ای سه بار به کمیته می آمد و تشریفات معینی فراهم می شد. دو پاکت آب نبات امریکایی جلوی او می گذاشتند و با ژست معین و مکرری این پاکت ها را خودش باز می کرد و دانه دانه در ظرفی می ریخت و تا آخر جلسه همه را با تائی می خورد و کم تر پیش می آمد که خودش به دیگران تعارفی بکند. محمود محمود که مرد پیر و مسنی ولی خوش بینه بود، سال های دراز بود به کلی از کار برکنار و به قول خودش تاریخ سیاسی می نوشت. نسبت به غالب اشخاص که صحبت می شد، می گفت تاریخ این شخص پیش من است و اکثر را منتسب به سفارت انگلیس و جاسوسی آن جا می کرد. شاید پُر از حقیقت دور نبود، ولی روی هم مرد خوش باور و ساده ای بود و به کلی آلت شخصی قوام شده بود، بدون این که در بعضی موارد متوجه بشود که او را دست می اندازند.

از وکلای با سابقه خراسان، نسبت به امیر تیمور کلالی هیچ دل خوشی از او نداشت و تا مدتی زیر بار انتخاب شدنش نمی رفتند. حایری زاده که مأمور کارهای انتخاباتی مشهود شده و چند مرتبه رفت و آمد پیدا کرده بود، در جلسه کمیته اظهار کرده بود که اشکال دارد امیر تیمور را کنار گذاشتن و در شهر و خارج، در طوایفی که به او بستگی دارند، نفوذ دارند. قوام بای اعتنایی جواب می داد که هم چو طوایفی نیستند و او هم هم چو نفوذی ندارد. بالاخره باز به واسطه دخالت نیک پور و ثابتی، که خودش را اکبرخان ثانی معرفی می کرد، اسم امیر تیمور گنجانده شد.

در قسمت مازندران، موسوی زاده و دسته ای با اسم یمین اسفندیاری مخالف بودند. ولی یمین با رفت و آمد و چرب زبانی که دارد، خود قوام را موافق کرده بود. گلبادی مأمور عمل انتخابات آن جا بود. این شخص هم از موقعیت استفاده می کرد. اول هم ده هزار متر مکعب چوب جنگل را به موجب

تصویب نامه به او دادند که مخارج حزبی بکند. بعد کاندیدهایی که معین شده بودند، یک یک آمد و گفت پیشرفت ندارد و همان‌هایی که سوابق داشتند، یمین و شریعت زاده و خودش و رحمان قلی خلعت ببری قرار شد بشوند و یک روز در کمیته با اجازه قوام مثلی از قول و به گفته اهالی ساری آورد. مثال او این بود که در زمان حضرت، شترهای یکی از بزرگان عرب اعتصاب کردند. علت این حرکت پرسش شد. جواب دادند ما هرگونه تعدی نسبت به اضافه بار، بُعد مسافت، کمی خوراک، همه را از مالک و ارباب تحمّل نمودیم و حرفی نداشتیم. در سفر اخیر، مالک ما از شام، الاغی خریداری کرد و در مراجعت، افسار قطار ما را به این الاغ می سپرد. این توهین برای ما غیرقابل تحمّل شد. حالا در مازندران، مردم می گویند ما همه چیز را متحمّل هستیم، ولی افسار ما را دست هر کاندیدی نسپارند.

در مسافرت گیلان، یک جوانی از ایل پهلوی، معروف به دماوندی، این شخص به واسطه صدای بلند و نطق‌های بلیغ و تملّق آمیزش، قوام را شیفته خود کرده بود و فوری او را، قوام کاندید بندرپهلوی کرد. مردم از خارج می گفتند این شخص هم چو معروفیتی در محله ندارد و اشخاص شایسته تر خیلی هستند. پنج هزار مترمکعب چوب جنگلی هم به این شخص اعطا شده بود. اطراف قوام چند برادر بودند، حاجی اسماعیل و قنبرخان چهاردهی، از اهل محل، که مباشرت ملک لاهیجان قوام را عهده دار بودند. این‌ها هم موقعیتی پیدا کرده بودند. چند مرتبه حق انحصاری صدور چندین هزار خروار برنج داده شده بود. در کار انتخاباتی هم عامل مؤثر شده بودند. از خود رشت، بیست هزار تومان یک مرتبه از حسن اکبر گرفتند. همین مبلغ هم از داوودزاده مباشر خانم، برای کار ابول امینی. از خود مردم هم به عنوان حزب، مبالغی گرفته می شد. ارسنجانی از خود قوام هم ده هزار تومانی به عنوان تشکیلات آن حدود گرفته بود.

انتخاب ساوه هم موضوعی بود. در بدو امر کاندید حزبی، دکترافراشته

قرار داده بودند. به واسطه نزدیکی و یگانگی با مظفر، افراشته‌ها که چند برادر بودند و در پیشرفت کارهای حزب تلاش زیاد می‌کردند، هم کمک مالی و هم مکانی، روزنامه حزبی را هم به اسم دکتر افراشته امتیازش گرفته شده، در کار روزنامه هم تلاش زیاد می‌کرد. چند ماه، چند نفر از جوانان حزب، من جمله قیایی نام، که در بیان و نطق سهولتی داشت، به ساوه فرستاده بودند و با اهل محل و مردم آمیزش پیدا کرده بودند. من جمله از منتقدین آنجا شاه‌سون‌ها بودند که صورت ایلّیت دارند. پس از چند ماه زحمت، در یکی از جلسات کمیته، که صورت‌خوانی می‌شد، قوام اظهار کرد که افراشته زمینه ندارد. موسوی‌زاده خیلی هواخواهی کرد و مطلب گذشت. در باطن، واسطه‌های فرود، که سابق هم وکیل آنجا بود و در دوره چهاردهم تا آخر از مخالفین مانده بود، توسط یمین و دکتر اقبال، مستقیم زمینه را آماده کرده بودند.

مدتی هم اسم یک جوانی از فامیل خلیج، که او هم عضو حزب بود، رسماً بُرده شد و چندی او در تکاپو بود. از خسرو اقبال، قوام در یکی دو جلسه اسم می‌بُرد، ولی معنای نظرش به همان فرود بود. در این تغییر و تبدیل، عده‌ای اهل محل استفاده‌هایی می‌بردند، ولی بیش‌تر مأمورین جزء محلی استفاده می‌داشتند؛ مخصوصاً مأمورین ژاندارمری و بخش‌داری. چند روزی هم قوام وکالت آنجا را به سزاوار وعده کرده بود. این شخص به تمام معنا، گدای وکالت بود و از اوّل صبح، از منزل شخصی قوام، انتظار را شروع می‌کرد و تا آخر شب در وزارت خارجه به سر می‌بُرد. رئیس ژاندارمری ناحیه مرکز، سرهنگ کاووسی، ارتباط مستقیم با قوام پیدا کرده بود و نسبت به کار انتخابات اطراف، به خود او دستور مستقیم داده می‌شد. چنانچه راجع به سزاوار، در چند روزی، همه روزه در وزارت کشور بود. برای تغییر و تبدیل مأمورین ساوه از قوام هم کاغذ در دست داشت. ولی سرهنگ کاووسی از باطن کار مطلع بود و می‌گفت باید سرش را پیچاند.

نسبت به کار همدان، درخشان، مدیرکل وزارت کشور، خودش در امر انتخابات وارد و کارهای اداری در دست او بود. خویشاوندی با برزین داشت. برزین عضو حزب، از ابتدا یکی از دوکاندید همدان شده بود با احتشام‌الدوله قراگوزلو از خوانین محل و برای این کار چند ماه در همدان برزین مشغول دادن تشکیلات حزبی شده بود و کار می‌کردند. در صورت خوانی‌های کمیته، قوام نسبت به احتشام‌الدوله، از ابتدا اظهار عدم علاقه می‌کرد و کم‌کم اسم عباس اسکندری آمد. این شخص از صبح پشت اتاق قوام بود. دو ساعت بعد از ظهر سرمیز ناهار حاضر می‌شد و باز هم در همان طبقات زیر و بالا تا آخر شب می‌گذراند. بسیار سماجت و رو و پشت‌کار از خود نشان می‌داد، که هر سه از ضروریات نیل به وکالت و مقام در ایران امروزه و همه روزه است. تدریجاً به واسطه دخالت علی امینی، که سیاست مخصوصی تعقیب می‌کرد که همه دامادهای و ثوق‌الدوله را مخصوصاً وارد مجلس کند و از این راه برای خودش اهمیتی در بدو امر داشته باشد، اسم سرداراکرم، که یکی از بدسابقه‌ترین اشخاص بود، زیاد تبلیغات کرده بود. قوام هم با این‌که از این شخص بدش می‌آمد، راضی شده بود. درخشان، که در جلسات کمیسیون انتخابی وزارت کشور فضاحت می‌کرد، عصبانی می‌شد که استعفا می‌دهم و تمام اوراق انتخابی را نشر می‌کنم. چون می‌دید برزین محلی نخواهد داشت، همه روزه از طرف اهالی هم تلگرافات می‌شد در آزادی انتخابات و عملیات خلاف مأمورین. این تلگرافات کوچک‌ترین اثر را در قوام نداشت. برای جواب همدان فرمولی تهیه شده و جواب می‌دادند که انتخابات کاملاً آزاد است و کسی حق مداخله ندارد.

انتخابات عراق [=اراک] هم غوغایی بلند کرده بود. همیشه در عراق بین دو قوه که حاجی‌آقامحسینی‌ها و اقوام و بیاتی‌ها و دسته‌ای که دارند، کش‌مکش بود و غالباً یکی از هر طرف و دسته انتخاب می‌شد. این بار در کمیته، برای مکی، که از اعضای حزب بود و برای تشکیلات حزبی به عراق و

ملایر رفته بود، عراق را در مدّ نظر گرفتند و چون مکی به تنهایی به هیچ وجه میسر نبود وکیل بشود، قرار شد با یکی از دسته جات ائتلاف کند. چون عزّت الله بیات هم وارد حزب شده بود و برای کارهای حزبی با مکی در عراق تشریک مساعی نموده بود و خود مکی، به واسطه ارادت معنوی که به دکتر مصدّق داشت، از بدو کار نظرش کمک و پیشرفت بیات بود. بالاخره تا انتخابات شروع شد، انجمن که عامل مهمّ و مؤثر در پیشرفت کار است، تمام از دسته و بسته بیات تعیین شده بودند. شروع به شکایات و کش مکش شد. از طرفی عضد پسر عضد السلطان، که عضویت حزب توده را داشت، ولی به واسطه دوستی دیرینه مادرش مرحوم اخترالملوک خانم با خانم آقای قوام، او هم در تلاش بود و از قوام هم نویدی شنیده بود، در کمیته، مطلب را مکرّر عنوان و قوام، مطابق معمول، با خون سردی زیاد، می گفت کلی نمی شود و پیشرفت نخواهد کرد. چون خاکباز پسر حاجی آقامحسن، وکیل سابق عراق، که از مخالفین جدّی قوام در دوره پیش بود، داماد عضد السلطان بود، عضد آمده بود واسطه شده بود. همین طور نیک پور و علی امینی هم نظر بهتری به خاکباز داشتند و به مکی به هیچ وجه خوش بین نبودند. در باطن، آرامش هم برای مکی گریه رقصانی می کرد، ولی مکی در این امر سماجت ضروری را به خرج می داد و قوام را ول نمی کرد.

بالاخره، با وجود آنکه دستور تغییر حاکم و رئیس ژاندارمری چند بار داده شده بود، به سرعت با دست یاری انجمن شروع به عمل شد. دیگر برای تغییر قطعی دیر شده بود. در غالب نقاط همین رویه بود. اگر محلی زود خاتمه پیدا می کرد، دیگر کار تمام بود. چنانکه برای چند محلّ در کرمان و نقاط دیگر، قوام کاندیدهای جدیدی پیدا کرده بود و آنها را عنوان می کرد. در کمیته گفته می شد این محلّ ها خاتمه یافته و همین نظر و عمل در کار ساوج بلاغ کرج پیش آمد کرد. روزی که می خواستند اخذ آرا نمایند، همان روز دستور و تأکید توسط بخش دار کرج و شهریار و ژاندارمری داده شد که به

جای فرمان‌فرمایان، که خودش عضو کمیته بود و در دوره چهاردهم برای قوام خودکشی‌ها کرده بود، کهید را، که کاندید لرستان شده بود، آورده، از صندوق در بیاورند و مأمور و ناظر کار هم آرامش شده بود. به وسیله خوانساری، یکی از اعضای وزارت کار، در ضمن شنیده می‌شد که دو اتوموبیل کادیلاک، کهید، یکی به قوام و دیگری به نیکپی و مبلغی وجوه به آرامش و به عنوان حزب به قوام داده است. ولی در بوق و کرنا و ابلاغیه، بدون کوچک‌ترین رعایت و در جرأید، آزادی انتخابات شعار شخصی نخست‌وزیر بود و اظهار تعجب و بهت‌زدگی می‌کرد که غیر از این صحبتی بشود.

نیکپی یکی از عمال طرف اعتماد شده بود. برای این که کم‌تر تلگراف یا سندی به دست بیافتد، با تلفن تلگراف‌خانه، که به سیم تلگراف متصل می‌شد، نیکپی دستورات را ابلاغ می‌داشت. در این ضمن دنبال شکار و منافع هم برای خودش بود. آن‌ها را هم بیش‌تر تأکید و تأیید می‌نمود و قوام چون راجع به اشخاص بی‌اعتنا بود و به وجود آن‌ها روی هم اهمیتی قایل نبود، این بود خیلی سهل می‌شد قانع نمود و تغییر عقیده اولیه را فراهم داشت. قوام تصور نمی‌توانست بکند مجلسی به وجود بیاید که با او مخالفت بکند و در خیال خودش صدارت را چندین سال در دست داشت و مخصوصاً برای اشتغال افکار و تهیه وسایل، نقشه اقتصادی هفت ساله را تهیه کرده بود که با قرضه از امریکا، هم کار تهیه کند و هم پستی‌بانی امریکایی‌ها را داشته باشد که به وسیله آن‌ها، هم شاه و هم انگلیسی‌ها را ساکت بتواند نگاه دارد. قوام صاحب فکر و تدبیر هست، ولی به واسطه کثرت خودخواهی و نداشتن اطرافیان صدیق و صحیح، خطرات بسیار، این دو را متوجه است که مبادا پس از آن که قرضه به دست آمد، قسمتی از آن برای دفع اغتشاشاتی که از سرحدات شمالی شروع شوند، مصرف شده، قسمتی را هم امثال نیکپی و آرامش و دسته اقتصاديون بی‌اعتبار که خود را جا کرده‌اند، به نفع خود نفله

نمایند و باز ممکن است وضعیّت کشور ما گرفتاری امروزه یونان را پیدا کند. باید منتظر افتتاح مجلس و قضیه نفت بود و تصوّر نمی‌رود قوام باطناً به این صافی راضی باشد نفت را بدهد و برای این کار مجلس را عامل مؤثر قرار خواهد داد. ولی در تمام پیش‌آمدها، یکی از مخاطرات این است که قوام به هر قیمتی باشد، علاقه‌مند به بقای صدارت خودش می‌باشد و این خطر ممکن است در موقعی کاملاً به ضرر عمومی کشور تمام شود. همان اندازه که روی کار آمدنش در آخر دوره چهارده برای حلّ و خاتمه قضیه آذربایجان مفید واقع شد. در جریانات آینده، حلّ اختلاف عمده که امروزه دُول بزرگ، دنیا را تقسیم کرده و افکار متضاد به وجود آمده، دوری و نزدیکی، تیرگی یا حُسن روابط، همه این‌ها بدبختانه عواملی خواهند بود که به شدّت در روش زمام‌داری و امنیّت یا عدم آن در کشور مؤثر خواهند بود.

پیش آمد قضیه آذربایجان را می توان گفت پس از خاتمه انتخابات دوره چهاردهم زمینه آن در دست تهیه بود. از طرفی به واسطه عدم ثبات و توجه دولت ها که پیایی می آمدند و می رفتند و فرصت و وقت توجه و دقت عمیق به کارهای کشور نداشتند، از طرفی اوضاع مجلس و دسته بندی های داخلی و تمایلات خارجی، که آشکارا و بی پروا متظاهر می شد، خطر را نزدیک و واقعه را ایجاد کرد. روس ها در موقع انتخابات علی الظاهر مداخله نداشتند و خیال نمی کردند باید بکنند. در سایر قسمت ها، مخصوصاً در غرب و جنوب، که مداخلات خیلی روشن از طرف دیگران شده بود، این ها را واداشت تجدیدنظر در رویه خود بدارند. اول انتخابی که در حوزه آذربایجان شروع شد، انتخاب حوزه سراب گرم رود بود که در آن موقع استان داری هم برای آذربایجان تعیین نشده بود. ظفرالدوله را خواسته بودند و کسی را هنوز نفرستاده بودند. فقط یک نفر به عنوان کفیل در شهر تبریز بود و بعد هم به عنوان ناظر از مرکز، سهیلی، عضدی را تعیین کرده، ولی هنوز حرکت نکرده بود.

در شهر تبریز، حزب توده تشکیلات خود را بسط داده بود و چون قضیه انتخابات هم در پیش بود، عناصر مختلفی دور حزب توده جمع شده بودند و برای شهر تبریز بیش تر نقشه هایی داشتند. سراب در حوزه های ولایتی تشکیلات وسیع تری پیدا کرده بود. چون در حوزه سراب، مهاجر و اشخاص

روسیه رفته، از قدیم زیاد بودند، به علاوه: بعد از شهرپور که اغتشاشات در غالب نقاط روی داده بود، در دهات سراب از همه جا شدیدتر و در خیلی از نقاط صورت انقلاب خونینی پیدا کرده بود که با تعلیمات و تدارکات قبلی به مالکین حمله شده و گشت و کشتارهایی کرده بودند و پس از اعزام قوا و برقراری نظم، عده‌ای را دستگیر و در زندان‌های اردبیل و تبریز به سر می‌بردند. مین جمله از دست‌گیرشدگان و متهم به تحریک و قتل، یکی هم غلام‌یحیی بود. از طرف حزب توده، کاندید نمایندگی احمد اسپهانی نامی را معین کرده بودند و تقویت زیاد از او می‌شد. علی امیرخیزی از رهبران حزب توده، حتی دکتروجودت از تهران، برای تبلیغ، مسافرت به این حوزه کرده بودند و دایم در رفت و آمد بودند. کاندید مالکین، که در دوره سیزدهم وکیل این حوزه بود، محمدولی فرمان‌فرمایان بود که خودش در میانه جزء این حوزه مالک بوده و با سایر مالکین روابط شخصی زیادی داشت.

در آبان انتخابات صورت عملی در این حوزه به خود گرفت. قوای شوروی در این قسمت‌ها تردّد داشتند و در میانه فرمانده و ساخلو بود. در سراب هم یک نفر برای ارتباط با اردبیل داشتند. بیم و نگرانی زیادی بود که به وسیله توده‌ای‌ها شوروی‌ها دخالتی بدارند. مخصوصاً پودراتچی‌های ارمنی و قفقازی داشتند که در دهات برای خرید یونجه تردّد می‌کردند و البته تبلیغ این‌ها از نقطه نظر تهدید و فشار مؤثر می‌شد. خود فرمان‌فرمایان با شوروی‌ها در تبریز ارتباط و آشنایی نداشت و به طوری که اشخاصی که در تبریز مراوده داشتند، بیان می‌داشتند، نظریه مساعد و خوبی به فرمان‌فرمایان نداشتند و طالب موفقیت احمد اسپهانی زیاد بودند. انتخابات جریان داشت و در مدت ده روز اخذ رأی می‌شد. نمایندگان حزب توده و مبلغین، همه جا به دهات می‌رفتند و برای احمد تبلیغ می‌کردند. ولی شخص احمد اسپهانی، که خودش هیچ‌گونه سابقه ولایتی نداشت و ترکی محلی را با لهجه بدی هم حرف می‌زد، مورد اعتماد عمومی حتی در دهات واقع نبود و رغبتی به او

نمی داشتند. از مهاجرینی بود که سال‌ها در اسلامبول و بعد در قفقاز گذرانیده بود. در دورهٔ پهلوی مدّتی در کاشان تبعید بوده است.

انتخابات این حوزه خاتمه یافت و با کمک مردم و مالکین، فرمان‌فرمایان به اکثریت زیادی انتخاب شد و معلوم بود هنوز از طرف شوروی‌ها نظری در مداخلهٔ علنی نیست. ولی بعدها عملاً این رویه تغییر کرد. انتخابات تبریز که شروع شد، عمّال ایرانی که داشتند، قسمت ترکی زبان و قفقازی‌های قنسول‌گری، تبلیغات کامل به نفع کاندیدهای حزب توده یا مؤتلف با آنها، مثل اصغرپناهی که بند و بسط کاملی در تهران کرده بود و مبلغی به حزب توده در تبریز داده بود، کمک‌های مؤثّری می‌شد. این رویه بعد از انتخابات کرمانشاه و خوزستان اتّخاذ شده بود. در کرمانشاه به خصوص، فلچر نام، علناً و آشکارا با تهدید و تبعید خوانین محلی و غیره، در موفقیت چند نفر کاندید معین و معلوم تلاش نموده، موفق هم شده بود. جزء انتخاب‌شدگان تبریز، نسبت به سرتیپ‌زاده، نظر مخالف داشتند. سایرین که عضدی هم به دستور سهیلی کمک می‌کرد، چندان مخالفت شدید نمی‌شد. نسبت به موفقیت پیشه‌وری بی‌اندازه علاقه‌مندی داشتند و معلوم بود که شخص مورد اعتماد آنها است.

بعدها این رویه را نسبت به آستارا و اردبیل و موفقیت شیخ حسین لنکرانی نیز معمول داشتند. انتخابات تبریز خاتمه می‌پذیرفت که دادور، وثوق‌السّلطنه، به استان‌داری تعیین شد. این انتخاب که به وسیلهٔ حشمت‌الدّوله در دربار اسم برده شده بود و گویا از این‌جا دستور داده بودند، انتخاب خوبی برای آذربایجان نبود. زیرا این شخص اصولاً ضعیف و شهرت هم به اخذ رشوه‌های کوچک داشت و نمی‌توانست به اوضاع خودش تسلط پیدا کند. شوروی‌ها هم همه‌جا با قوای خود بودند. این بود تدریجاً تمام اتّکای خود را این شخص به آنها داد و سعی کامل می‌داشت که از جزئی و کلی، تمام دستورات آنها را رعایت کند و آنها را از خود راضی بدارد، ولی

به واسطه همین روابط، گاهی ممکن بود در بعضی تقاضاهای کوچک هم آن‌ها از استان‌دار رعایت‌هایی بکنند و متنی بگذارند که برای دوستی با شما فلان تقاضا انجام شد. رشته سیاست شوروی در محل، توسط اهالی بادکوبه تماماً صورت می‌گرفت. در قنسول‌گری، در قسمت‌های فرمان‌دهی، که با مردم تماس داشتند، تمام صاحب‌منصب و مأمور از اهل قفقاز بودند. در شهر تبریز، افسری به اسم مالک‌اشتر فرمان‌دهی و انتظامات شهری را عهده‌دار بود. در قنسول‌خانه، قلی‌اوف نام، تمام رشته ارتباط با مردم را در دست داشت. وسایل بی‌شماری برای تبلیغ مرام و بسط نفوذ از هرجهت آماده و مهیا بود.

در مرکز، کابینه ساعد حکومت می‌کرد و کم‌کم به وسیله آژانس‌های خارج و گفتارهای رادیو مسکو، نفت و امتیازی که در نظر دارند در قسمت شمال بدهند، اشتها کامل پیدا کرد. مسلماً این عمل ضرر بزرگی به سیاست کشور وارد می‌ساخت. این استتار فقط در گفتار دولت بود، ولی از جزئیات همه در هر محفلی صحبت می‌شد. حتی از امریکا اشخاصی به‌طور موقت به عنوان متخصص اجیر شده بودند که بیایند و در پیش‌نهادهای واصله نظر مشورتی به دولت بدهند. روس‌ها فوری هیأتی تحت ریاست کافتارادزه، که از معاونین وزارت خارجه بود، اعزام داشتند. پذیرایی و مهمانی‌ها در سفارت شد. صحبت زیاد به میان آمد. کار به مباحثه بین جراید ما افتاده. جریده‌نگاران، خام و قسمتی طماع، معلوم است هریک با عبارات تند و زننده، مسأله را به نفع یک طرف به رشته تحریر در آوردند. بدون رعایت اصل موضوع که وضعیّت دولت و ملت ایران باشد. عنوان ساعد پس از فشار روس‌ها این شد که تا خاتمه جنگ این امتیاز داده نخواهد شد. شوروی‌ها می‌گفتند ساعد نظرش دادن امتیاز به دیگران بود، چون ما وارد میدان شدیم این عنوان را می‌کند و رشته، روز به روز، تیره، وخیم، و پاره شد. از آذربایجان تحت تأثیر و تقاضای آن‌ها تلگرافاتی به دولت می‌شد.

بعضی با لحن زننده و شدید، برخی به طور اندرز و نصیحت، گفته می شد تقاضای شوروی ها را بپذیرند. در این زمینه به طور اندرز، خود دادور استان دار هم تلگرافی کرده بود. این جریانات و اختلافات شدید، بین دسته جات در داخله مجلس، مسأله دادور را هم ایجاد کرد و فشار به دولت می آوردند که باید این شخص را که خود را به شوروی ها بسته است، تغییر بدهند. در این بین ها کابینه ساعد هم سقوط کرد. حکیمی زمام دار بود و بعد بیات رئیس الوزرا شد. در تمام مدت زمام داری حکیمی، که دادور را هم به مرکز احضار کرده بودند و کسی را هم به جای او نفرستاده بودند، مقام استان داری خالی مانده بود.

در مجلس، عقیده فرمان فرمایان و عده قلیلی از وکلای آذربایجان این بود که فعلاً با تیرگی ای که در روابط پس از رفتن کافتارادزه به طور قهر و تعرض پیدا شده، صلاح این است که همان دادور در استان داری خود باقی باشد، زیرا بودن یک استان دار موافق، مانع از تحریک حضرات و جلوگیری از یک سلسله دسایس محلی می کند. این بود اصل نظریه این دسته. ولی دسته مخالف که بیش تر روی اغراض می رفتند، توجه به این اصل نمی داشتند و آشکار می گفتند که چون دادور طرف دار شوروی است، نباید در آذربایجان بماند و باید دیگری برود.

از طرفی چون میدان در این مدت خالی مانده بود، به وسایل و به دست های مختلفه و مخصوصاً به وسیله حزب توده و تشکیلاتی که داشتند، شروع به یک سلسله اقداماتی می شد. من جمله در مراغه، عدل الدوله کبیری - که شخص بد سابقه و سبک مغز و جاه طلبی بود و از وزارت کشور، که عضویت داشت، رانده شده بود و بی کار و گرسنه در تهران به سر می بُرد که خرج زندگانی اش را فتوحی تقبل و تکفل می کرد - این شخص اسباب و آلت شده بود و زه بر حزب توده تعیین شده بود. پی در پی ابلاغیه های مفصل در تحریک زارعین می داشت و بر علیه مالک و اصول مالکیت تبلیغات می کرد و

چون خودش از خانواده‌های اصیل محلّ بود و آشنایی کامل داشت، وسایل زیادی برایش فراهم بود. خواهر سرلشکر مقدّم هم زنش بود و با سرلشکر ارتباط نزدیکی همیشه نگاه می‌داشت. سرلشکر هم وارث املاک شجاع‌الدّوله و دست‌گاه آماده در تحت اختیارات عدل‌الدّوله بود که استفاده برای تبلیغ و برانگیختن زارع برمالک، ضمناً غارت و دزدی، اخذ باج از تاجر و متمولین مراغه، رواج کرده بود و خودش چون صاحب علاقه و ملک شخصی نبود، کاملاً جلب نظر توده‌ای‌ها را کرد و از قاندين به شمار می‌رفت. ضمناً به جمع‌آوری اسلحه و اشخاص مسلّح و انواع دله‌دزدی‌های اطراف جدّاً می‌پرداخت.

در مجلس، بحث رفتن یا نرفتن وثوق‌السّلطنه موضوعی بین وکلای آذربایجان شده، بل که از آن‌ها هم تجاوز کرده، در دسته‌جات دیگر هم ایجاد نظریّات کرده بود. در صورتی که هیچ‌کس به اصل مطلب و نظری که موافقین داشتند، کوچک‌ترین توجّه را نمی‌کردند. موافقین، عدم لیاقت و استعداد ذاتی این شخص را تصدیق داشتند، ولی پس از ایجاد گفت‌وگوی نفت و حالت تعرّض که سفارت شوری اختیار کرده بود و رسماً با دولت‌های وقت مراوده را ترک گفته بود، چنان‌چه پس از احضار ماکسیم‌اوف، سفیر کبیرشان، حتّی یعقوب‌اوف که شارژ دافر بود، او هم غیبت کرده بود. فقط در سفارت یک نفر علی‌اوف نام باقی بود.

در چنین موقع، مصلحت همین بود که با رفتن دادور، تسکین در روابط ایجاد می‌شد و آن‌ها را از پاره‌ای عملیّات و تحریکات وسیعه، به دست اشخاص مختلف و بدسابقه، که حاضر به هرگونه عملیاتی می‌شدند، باز می‌داشت. ضمناً این شخص چون مأمور دولت بود و قایل به شخصیّت و موقعیّتی که شغل استان‌داری ایجاب می‌کند، هرکس که باشد، ولو مرد ضعیف، همین‌که به کرسی استان‌داری جلوس کرد، طبعاً طالب می‌شود کارها را به خود تمرکز بدهد و راضی نمی‌شود که دیگران مداخلات آشکار و



زیادی در امور بدارند. در منزل حکیمی با حضور امیر نصرت اسکندری یکی از وکلا بود که حکیمی از فرمان فرمایان سؤال کرد شما واقعاً صلاح می دانید دادور برگردد. به او جواب داده شد امروزه و در این موقع غیر او را مصلحت نمی بینم، بگذارید آتش در آذربایجان روشن نشود. حضرات شوروی ها از این که استان دار دوست و طرف دار آنها است، مدتی قانع می مانند و قضایا از این صورت حادث محلی می افتد. بالاخره غلبه با مخالفین شد و دادور رفت و مترجم الدوله نیک جو را کفیل کردند. این شخص ذاتاً اجنبی پرست و محب هر اجنبی است. سابقه طولانی در دستگاه محمدعلی شاه و ولی عهدی اش دارد. بعدها وارد گمرکات شد. ولی اصلاً کارش نوکری دربار بوده است. انتخاب این شخص کاملاً دست و بال پیشه وری و رفقای توده ای او را باز می داشت.

رد کردن اعتبارنامه پیشه وری از مجلس، این هم یکی از اشتباهات و خطبایی است که ابداً به صورت جامعه که عده ای درمی آیند، توجه نمی شوند و تحت تأثیر می روند. در صورتی که فرد فرد که صحبت بشود، موضوع را توجه و تصدیق دارند. کوتاه نظری عده ای از وکلای آذربایجان هم در این مطالب بسیار ذی مدخل بوده است. این ها به تظاهرات وطن پرستی بیشتر اهمیت می دادند تا به حفظ اصول و طبیعت، با تدابیری که هر روز لازم است. پس از سقوط حکیمی و آمدن بیات، باز هم روابط به همان نحو تیره باقی ماند و حضرات قوای خود را در بیست کیلومتری تهران نگاه می داشتند. در آذربایجان، به عناوین مختلفه، توده ای ها تخلف از اجزاء نظامات متداوله می کردند. قوای کافی هم در آن جا وجود نداشت. غیر از خود تبریز و رضاییه، سایر نقاط، ساخلوهای کوچک و بی اهمیتی فقط وجود داشت. زندان ها هم قسمتی سربازان تازه وارد خدمت و بچه محل بودند.

سیاست حزب و سران این بود که در مراکز و شهرها، مأمورین دولتی را مرعوب و بیم ناک بدارند. در دهات و اطراف هم ضد اکثر تبلیغ را بر ضد

مالکین و ژاندارمری بدارند. در شهر تبریز همه روزه نطق و میتینگ بود. به دولت و به ژاندارمری و تعدّیاتی که نسبت می دادند، حمله می داشتند. چشم و گوش ها را پُر می داشتند. در تیرماه ۱۳۲۴ برای آزمایش، غفلتاً به بهانه این که حاجی احتشام و کسانش مُبلّغ حزب را در لیقوان، شش فرسخی تبریز، کتک زده و بیرون کرده اند، چند کامیون داوطلب را پُر کرده و حمله به لیقوان می دارند. قدری تیراندازی هم می شود. بالأخره مهاجمین غلبه پیدا می کنند. وارد ده کده و خانه حاجی احتشام می شوند. حاجی احتشام را زخمی و اسیر می کنند. از خانواده آن ها چند نفر جوان را مقتول و اموال موجود را غارت می دارند. حاجی احتشام، مرد ثروت مند نودساله و غالباً در همان لیقوان به سر می برده است و صاحب نقود و وجوه و طلا بوده که همه را به غارت می بَرند. این عمل به کلی اهالی را مرعوب و رشته را از دست دولتی ها معناً خارج می کند. هیچ گونه عکس العملی از ژاندارمری و قوای موجوده هم ظاهر نمی شود. این جا است که موافقین بر نداشتن استان دار، به مخالفین خود تکرار می کنند استان دار، و لو همان دادور، که گفته می شد تابع نظریّه دیگران است، اگر در محلّ به نمایندگی دولت می بود، این اتّفاق روی نمی داد و این نقشه به این طرز طراحی نمی شد.

در دهات، به واسطه تبلیغاتی که شده بود، زارعین بهره متداوله را نمی دادند و استنکاف می داشتند. خیلی از مالکین دیگر جسارت رفتن به دهات را هم نداشتند. اگر مباشر و نماینده می فرستادند، او را هم با کتک و طرِفیت در غالب نقاط، اخراج از محلّ می داشتند. در مرکز باز مجدداً آقای حکیمی زمام دار شده بودند، ولی با همه نطق های مجلسی و تلاشی که واقعاً می کرد، موفق به نزدیکی با حضرات نمی گشت. حتّی تقاضای مسافرت به مسکو را کرده بود، هیچ جواب هم نداده بودند. مطابق تعهّدات بین دُول بزرگ، قرار بود قوای اجنبی مملکت را تخلیه بدارند. امریکایی ها رفته بودند، انگلیسی ها هم می رفتند، ولی از حرکت روس ها هیچ تظاهری نبوده، کماکان

در همه جا بودند. حکیمی، به عنوان تقویت ساخلوهای آذربایجان، عده‌ای از قوای دولتی خواسته بود اعزام یابد. قوا به طرف قزوین رفته بودند ولی در شریف‌آباد، زره‌پوش‌های شوروی جلوی آ‌ها را گرفته و متجاوز از یک ماه در آن‌جا به سر برده و نتیجه حاصل نمی‌شد، مراجعت به تهران کرده بودند.

پس از قضیه ليقوان و پیش‌رفت تبلیغات ضد مالکیت در دهات، نقشه حزبی جدیدی در پیش کشیده شد و او این بود که حزب توده آذربایجان منحل و حزب جدیدی به نام دموکرات آذربایجان با برنامه و نقشه‌های جدید و وسیعی به وجود آمد و برای بنیان این حزب جدید، از تمام نقاط آذربایجان نمایندگان خواستند و مجلس مؤسسان حزب نام آن را گذاشتند. در حدود هفت صد نفر از نقاط مختلفه آذربایجان و تبریز آمده، جلسه مهمی را تشکیل دادند و اعلان داشتند که در تحت شرایطی آذربایجان، که زنجان هم جزء آن باشد، دارای استقلال در امور داخلی خواهد بود و باید انتخاباتی بشود که مجلس شورای داخلی آذربایجان باشد و اختیاراتی به یک هیأت مدیره دادند که دستورات این مؤسسان را عملی و اجرا نماید.

تلگرافاتی هم به شاه و به مجلس، به امضای جمعی که سرشناس آنان پیشه‌وری و نظام‌الدوله رفیعی بودند، مخابره شد. در مجلس و جراید تهران انعکاس شدیدی متظاهر شد و نطق‌ها در جلسه علنی به عمل آمد. حکیمی تقاضای تشکیل کمیسیونی نمود و نوزده نفر از دسته‌جات انتخاب شدند و شب‌ها جلساتی تشکیل شد. در اولین جلسه، دکتر مصدق به لحن تند و شدیدی اعتراض به دولت حکیمی و به وزیر خارجه او، که نجم‌الملک باشد، نمود و گفت تمام تشکیل دولت روی دوستی و خصوصیت زمان گذاشته شده و این افراد لیاقتی ندارند که مشکلات امروزه را حل نمایند.

حکیمی که موفق نشده بود قوای جدیدی به تبریز برساند، و از طرفی هم به مسکو نتوانسته بود برود، در بن بست کاملی واقع می‌شد و انقلاب و قدرت

حزب دموکرات آذربایجان عملاً توسعه می‌یافت. همه روزه به پُست‌های ژاندارمری حملات مسلحانه می‌شد و ژاندارم‌ها را خلع سلاح می‌کردند و در غالب نقاط به بدترین صورت آن‌ها را می‌کشتند. این اتفاقات مخصوصاً در گرم‌رود، در سراب، در مشکین‌شهر، و نقاط دیگر، به طرز فجیع صورت گرفته بود. حکیمی تصمیم گرفته بود سهام‌السلطان بیات را به‌عنوان استان‌دار و مأمور فوق‌العاده روانه نمایند. پس از مذاکرات، بیات را حاضر کرده بودند و با طیاره شوروی‌ها، که سرویس مسافربری داشتند، بیات، عازم تبریز شد. پس از ورود، مذاکراتی با پیشه‌وری شروع کرده بود و آن‌ها را می‌خواست متقاعد کند که از عنوان استقلال داخلی و تشکیل حکومت محلی صرف‌نظر نمایند.

مذاکرات مؤثر واقع نمی‌شد و قوای دولت فقط منحصر به ساخلوی موجود در شهر تبریز و رضاییه شده بود، که آن‌ها هم از جهت نفرتِ کارآمد ضعیف بودند و از طرفی نمایش قوای شوروی به‌طور غیررسمی، ولی در موارد عدیده، جلوگیری از هرگونه آزادی عمل نظامی‌ها را می‌دانست. اسلحه‌کاملی در اطراف بین‌دهاتی‌ها پخش شده بود. همه مسلح به مسلسل‌های سبک و تفنگ‌های پرنو شده بودند. در مرنند، کبیری رسماً فرمانده شده بود و جمعیتی دور خود، از سوار و پیاده، جمع کرده، عده‌ای نظامی، شهر را که بالغ بر یک‌صد و بیست نفر می‌شدند تهدید و محاصره نموده و آن‌ها را دچار مخاطره داشته بود. ضمناً سرهنگ معین‌آزاد، که از مدّت‌ها سرپرست ایلخی دولتی آن‌جا بود، با فرمان‌دار مراغه، که تازه قبل از بروز حوادث از مرکز اعزام شده بود، در موقعی که از میدان فرمانده شوروی محلّ مراجعت می‌کردند، از پشت سر به آن‌ها تیراندازی شده، فرمان‌دار فوت می‌کند و سرهنگ سخت مجروح می‌شود که او را بعدها در بین راه مراغه به تبریز، به دستور کبیری پیاده می‌کنند و می‌کشند. کبیری از حدود مراغه هم تجاوز نموده، با جمعیت خود می‌اندوآب، که آن‌جا هم ساخلوی

مختصری بود و صابین قلعه افشار که ملک یمین لشکر افشار است، آن‌ها را تهدید و دست‌برد می‌نماید و بعد از تصرف کامل قریه هولسو که محل نشیمن یمین لشکر بود، آن‌جا را به کلی غارت و خود یمین لشکر به حدود کردستان و گروس متواری می‌شود. یاور محل تکاب، که ملکی برادرها است، جمعیتی جمع می‌کند و به اتکای قوای نظامی که آن‌جا بودند، منتظر حوادث می‌شود. در همین اوقات که تلگراف سران حزب دموکرات جدید با تقاضاهایی که در چند ماده کرده بودند و یک نوع اولتیماتوم در حقیقت تلقی می‌گردید و مورد بحث محافل پارلمانی و دولتی بود، آشوراوف، عضو مقدم سفارت شوروی، که فعلاً غیر از او کسی در مرکز سفارت رسماً باقی نمانده، و یا احضار مسکو شده‌اند، یا به عنوان مرض و مرخصی غیبت کرده بودند، وقت ملاقات از فرمان‌فرمایان می‌خواهد و در منزل شخصی، نظر او را می‌پرسد و خودش هم اظهار نظر می‌کند که این تقاضاها هیچ یک غیرقانونی و فوق‌العاده نیستند، زیرا مسئله زبان یک امر عادی و طبیعی است و با تحولات امروزه نمی‌شود از چنین حقی، جماعتی را محروم داشت. مطالب دیگر هم که عنوان می‌دارند، همه مطابقت با انصاف و عدل دارند.

فرمان‌فرمایان قانون اساسی را حاضر کرده و به آقای آشوراوف حالی می‌کرد که هیچ‌یک از این تقاضاها، ولو مطابقت با سلیقه و مسلک بعضی اشخاص داشته باشد، تطبیق با قوانین موضوعه ایران ندارند و هیچ ایرانی نمی‌تواند این توقعات را مدافع بشود و پیش‌رفت بدهد. البته تا هر اندازه در باره انجمن ایالتی و اختیارات قانونی‌ای که این قبیل انجمن‌ها دارند ولی برخلاف قانون متروک مانده و عمل نکرده‌اند، در این قسمت هر تقاضایی از آذربایجان و سایر نقاط کشور بشود، قابل مدافعه و حق است. آشوراوف، که فارسی خوب حرف می‌زد و خیلی خوب هم می‌نوشت، در جواب اظهار داشت اجازه می‌دهید این نظریات شما را به مسکو هم بگویم و مطالب اظهار شده را در چند ماده نوشت که به مسکو هم بگوید و باز هم فرمان‌فرمایان

مواد تلگراف حزب دموکرات را با مواد قانون اساسی مقایسه کرد و ثابت نمود که این‌ها به این صورت هیچ‌یک قابل قبول نیستند و ممکن نیست از طرف مجلس پذیرفته شوند. همین نظریه را بعدها، در بحثی که بین نمایندگان آذربایجان به خصوص در گرفته بود، در مجلسی تکرار نموده و تصریحاً بیان کرد که باید آذربایجانی‌ها و آن‌هایی که این تقاضاها را می‌کنند، بدانند که خود مجلس هم قادر به قبول این‌گونه تقاضاها نمی‌باشد، زیرا مجلس، اعمال و افعالش، در حدود قانون اساسی صورت می‌گیرد.

این گفت‌وگوهای مرکز، به هیچ‌وجه در جریان کار محل دیگر مؤثر نبود. بیات هم بی نتیجه مراجعت کرده بود. ساخلوی تبریز هم در بلا تکلیفی پس از حرکت بیات، چند روزی در سربازخانه به صورت محاصره مانده و بعد بر حسب تصمیم فرمانده تیپ، سرتیپ درخشان، که عنوان می‌کند بیات در موقع حرکت به او گفته بوده است شما از خون‌ریزی پرهیز نمایید و از مرکز هم دیگر وسایل مخابره نه با بی سیم نه از راه دیگری نداشتند، خودش و اسلحه و آنچه را که بوده، تحویل و تسلیم کرده بود. این عمل در ۲۱ آذر صورت گرفت. سرهنگ زنگنه، با عده‌ای که داشت، چند روزی مقاومت می‌کند تا بعد او هم تسلیم بشود و موجب آزار و اذیت او را شدیداً فراهم می‌دارند. در صورتی که این مرد به وظایفی که داشت عمل کرده بوده است. او را محاکمه و محکوم به اعدام می‌دارند و در اثر مداخله مستقیم قوام السلطنه، به وسایل مختلفه، وسیله‌رهایی و نجاتش فراهم می‌شود.

ادارات دولتی را به کلی تحت تصرف در می‌آورند و دولت‌شاهی و آق‌اولی رئیس مالیه و غله را هر دو مدت‌ها در تحت توقیف نگاه می‌دارند. در ظاهر به کلی آذربایجان را، به همان صورتی که مایل بودند و در تلگرافشان تقاضا می‌داشتند، عملاً درآورده و مشغول تهیه و تکمیل قوای مسلح بودند. کردستان هم با قاضی محمد، که برادرش صدراعظمی در مجلس وکیل بود، آن‌جا هم به صورت تبریز درآمده بود. ساخلوی میاندوآب را خلع سلاح و

بقیه افراد ژاندارم متواری و از راه کردستان و سقز، اگر توانسته بودند، فراری شده بودند. در این بین‌ها مظالم و فجایع تأسف آور بسیار روی داده بود. در سراب پس از محاصره و زد و خورد، عده ژاندارم تسلیم شده بودند که سروان جوانی بود با عده در قریه‌ای در سراب به مسلسل بسته و همه را کشته بودند. همین معاملات در مشکین‌شهر و نقاط دیگر هم پیش آمده بود. غلام‌یحیی، مهاجر سرابی، با عده‌ای مسلح، میانه را متصرف شده و از آن‌جا به سوی زنجان می‌رود. شهر را به آسانی تصرف می‌کنند. محمود ذوالفقاری و کسانش که در مرکز دهاتشان با جمعیتی بودند، مورد حمله واقع می‌شوند. ناگزیر آن‌ها هم پس از جنگ و گریز به طرف خاک‌گروس متواری می‌شوند. ولی در تمام مدت به حالت دفاع، با عده‌ای سوار، باقی می‌مانند. گاه به گاه نیز تعرضاتی نسبت به فداییان متفرق می‌دارند.

نسبت به اهالی چهاراویماق، که در هفت فرسخی میانه واقع است و صورت ایلیت دارند و روستای آن‌ها از قدیم در خانواده صولت‌السلطنه کورانلو باقی بود، به آن‌ها نیز حملات سختی می‌شود و تا چند روزی مدافعه از خود می‌کنند. ولی بعداً به طرف افشار متواری می‌شوند و کلیه حشم و اموال آن‌ها نیز به یغما می‌رود.

قوام پس از مراجعت از مسکو و تعهدی که کرده بود کار آذربایجان را به‌طور مسالمت‌آمیز حل نماید، در پیش خود و در انجام این پروگرام دو مرحله داشت؛ اولی مذاکره و متقاعد کردن قائدين و سران فرقه تبریز، تا این‌که حضرات شوروی‌ها در تاریخی که وعده کرده بودند، خاک ایران را از قوای خود واقعاً تخلیه بدارند.

مرحله دوم البته عمل پس از تخلیه قوای بیگانه می‌شد و انصافاً این پروگرام را توانست عملی نماید و همین تفاوت قوه فکری و تدبیر و آشنایی به اوضاع و احوال، یک سیاست‌مدار را از دیگری تشخیص و متفاوت می‌دارد. مثلاً زمام‌داران قبلی از قبیل ساعد، صدر یا حکیمی، این تشخیص را

نمی خواستند بدهند و به اصطلاح کار را از شاخش گرفته بودند و یا با مشت سندان را می خواستند بشکنند. مملکت دچار تشنج، سیاست خارجی تیره، و بر وخامت افزوده می شد. ولی با آمدن قوام روی کار، نقشه باطنی و معنوی را تشخیص داده بود و با بُردباری و حوصله زیاد و بدون آنکه بازی خود را به میان بگذارد و دیگران پی ببرند، نتیجه ای که می خواست به دست آورد، گرفت و چنانکه اشاره شد در این جا است که اشتباه و خبط بزرگ و کلاهی دوره چهاردهم باز ظاهر می شود و مدتی وقت مجلس را تلف کردند و به گفته مرحوم مدرّس تعیین صلاح را نتوانستند بدارند و اگر قوام یک سال زودتر روی کار آمده بود، اصلاً قضیه آذربایجانی تولید نمی شد. قوای شوروی هم در سر وعده، کشور را تخلیه می کردند. انتخابات مجلس هم در موقعش می شد و دوره فطرتی که از جهات دیگر به زیان و ضرر کشور تمام شد، ایجاد نمی گردید.

نقص بزرگ سیاست مداران مشرق زمین و مخصوصاً ایرانی، همان نداشتن معلومات کافی و بالاتر از همه چیز، اخلاق بارز است. به اندک موفقیت مست و مغرور می شوند و با هستی مردم یک کشوری بازی می کنند. تحت تأثیر متملّقین و اطرافیان به زودی می روند. این گونه مخاطرات در ممالک کهن مغرب، که ورزیده سیاست های اجتماعی هستند، به وجود نمی آید. با تمام موفقیت عظیم که یک نفر مثل چرچیل در اثر خدمات گران بها پیدا می کند، کسی به او تملّقی را که مشایخی رییس شهرداری به قوام می گوید، نمی گوید. چون در آن جا عبارات یافت نمی شود که ترکیب نمایند و در خارج از محیط مشرق، این گونه تملّقات به یک شخص یا افسانه و تمسخر می باشد و هیچ وقت شنیده نمی شود. مخصوصاً در طبقه اشراف یا اشخاص تازه به دوران رسیده بی سرمایه علمی و تربیت اخلاقی، این تملّقات بیش تر مؤثرند.

قوام یا آرامش و نیک پی این گونه تملّقات را ممکن است بپذیرند، ولی

یک نفر، تقی زاده یا دکتر مصدّق یا مشیرالدّوله، که هم اشراف بوده و هم تربیت محکم مغربی داشت، این گونه کلمات در آن ها مؤثر نمی شد. ولی در مرحوم نصرت الدّوله با ذکاوت فوق العاده و مراتب علمی، تملّق تأثیر می کرد و از جادّه درایت و روش عقّلابی، این تملّقات زمام داران را خارج می کند و اعمال آن ها را برخلاف صلاح کشور وامی دارد. زمام دار امروز تصوّر می کنم باید غیر از تمام مزایا حتماً پاک دامن، خداپرست، درویش صفت، و پرهیزکار به تمام معنا باشد. جاه طلبی فوق العاده، کینه های خصوصی، عشق بازی ها، این ها همه زمام دار را دور از جادّه خدمت به کشور می دارد. اگر شخصی دارای همه این اوصاف پیدا شود، در سیاست خارجه هم کم تر از دیگران دچار اشکالات می گردد، زیرا خارجی ها به این اوصاف حسّاس هستند و دارا بودن اوصاف صحیح جلب آن ها را بیش تر می کند و زمینه مساعدت در کارها را فراهم می دارد.

رضاخان در دوران اوّلیه زمام داری اش، که هنوز به سلطنت نرسیده بود و با مردم تماس زیادی داشت و اوصاف ملّی ای که خاصّ خودش بود، محفوظ نگاه داشته بود، تحت تأثیر تملّق نمی رفت و با شمّ طبیعی، تملّق را از حقیقت تشخیص می داد و همین که کار به تملّق می رسید، تظاهر به بدخلّقی می کرد و متملّق را می راند. ولی در دوران سلطنت، که پرده آهنین بین خود و مردم ایجاد کرده بود، خودپسندی به شدّت غلبه کرده و غیر از تملّق و تصدیق اعمالش، حقایق دیگر را نمی خواست اصلاً بشنود و از اشخاص نادر و حقیقت گو مثل مدرّس یا دکتر مصدّق و اشخاص دیگری اگر یافت می شدند، متنفر بود و دشمن خود آن ها را می دانست. دیکتاتورهای مغرب هم در این بیست ساله، اشخاصی بودند که بالأخره تملّق آن ها را مغرور و از جادّه روشن حقیقت دور ساخت و عاقبت رفتارشان کشورهایی را مبدل به تلّ خاک و قوم لایق و دانش مندی را ذلیل و اسیر ساخت و خودشان در دریا و آتش غرور نیست و معدوم گشتند.

در مهرماه ۱۳۲۵، کابینه قوام که با شرکت چند نفر از توده‌ای‌ها تشکیل شده بود، به واسطه تعرض توده‌ای‌ها و تمایل باطنی خود قوام، که می‌خواست تغییری در سیاست و روش خود نمایش بدهد، و از طرفی توده‌ای‌ها پیش خود خیال نمی‌کردند که قوام استعفا بدهد، به واسطه عدم اعتمادی که بین شاه و قوام بود، تصور می‌شد اگر استعفا بدهد، مجلسی در کار نیست و شاه دیگری را به تشکیل دولت در نظر می‌گیرد. ولی قوام قبلاً زمینه را حاضر کرده بود و دست خط تشکیل دولت جدید را صادر کرده، سپس استعفانامه خود را تقدیم داشته، شاه هم از سرباز کردن توده‌ای‌ها از دولت کاملاً پسندیده بود و آرزویش این بود که آن‌ها شرکت در امور دولتی نداشته باشند. مخصوصاً که در این سه ماه زمام‌داری خود، جداً رویه‌ای که موجب نگرانی هم بود، تعقیب و از خود آشکار ساخته بودند.

عصرها کمیته حزب در محل کافه شهرداری، که مرکز حزب شده بود، تجمع می‌شد و این جانب هم در اتاق کمیته مشغول صحبت به اتفاق موسوی زاده و سیدهاشم وکیل و محمود محمود بودم. تلفن اتاق صدا کرد و من اتفاقاً پای تلفن حاضر شدم. اکبرخان پیش خدمت شخصی و نوکر محرم قوام، پای تلفن اظهار کرد با حضرت اشرف صحبت کنید. خود قوام پای تلفن بود، اظهار کرد فردا ساعت نه صبح بیایید به قصر ییلاقی شاه در سعدآباد و ژاکت و کلاه مشکی داشته باشید. بعد موسوی زاده را خواست و به او هم

همین حرف را زد. صادقی را خواست، حاضر نبود. قرار شد به او من پیغام بدهم.

ترتیب تعیین وُزرا همین بود. بدون این که قبلاً مشورتی با آن‌ها بشود یا معلوم باشد این‌ها با هم کاری خواهند کرد. کی‌ها هستند؟ آیا تجانسی بین آن‌ها هست یا نیست؟ همین که گفته می‌شد ژاکت پوشیده و سیلندر را بردارید و حاضر شوید، عنوان تعیین وزارت بود. این طریق تعیین وزیر را هم، قوام باب کرده بود. رئیس‌الوزراهای دیگر این رَویّه را معمول نمی‌داشتند و قبل از وقت، مشاوره و مذاکره با هم‌کاران آتیّه خود می‌داشتند و برای انتخاب سایر وُزرا با یکی دو نفر که نزدیک‌تر و محرم‌تر می‌بودند، اسامی را به میان می‌گذاشتند و اشخاصی در واقع جور می‌کردند. ولی غرور قوام و رَویّه‌ای که خاصّ خودش بود، این مطالب را دور می‌کرد. زیرا او قایل به حکومت شخصی و اجرای منویات درونی خودش بود و به مشاوره اصلاً قائل نبود.

صبح در سر وقت، من به اتفاق صادقی، به طرف قصر سعدآباد حرکت کردیم. قصر مرمر که تمام از سنگ مرمر سفید بنا و روپوش شده بود، در آن‌جا به حضور معرفی می‌شدیم. ابتدا در تالار وسیعی در طبقه زیر جمع شدیم. در آن‌جا نیک‌پی و دکتر شایگان که هیچ تا آن تاریخ ندیده بودم و نمی‌شناختم، معاون دکتر کشاورز در فرهنگ بود، آشنایی پیدا کردیم. سپهدی احمدی هم به همان سِمَت وزیر جنگ باقی بود. نسبت به دیگران، از احمدی پیش‌تر قوام اطمینان داشت. چون از فرط مقام دوستی، احمدی مخالفتی با قوام نمی‌کرد و به همین بودنش در دولت قانع بود. حمید سیّاح هم که دو روز قبل از مسکو رسیده بود، او هم به آمالش، که وزارت به صورت شغل دائمی است، با هردسته و هرکسی باشد، فرقی برای او نمی‌کرد، عاشق مقام بود و بسی رسیده بود. پس از نیم ساعت، شاه به اتفاق قوام از اتاق دیگری وارد شدند. قوام یک یک وُزرا را معرفی کرد و شاه با افراد آن‌ها دست داد و چند کلمه در جدّیت در کارها و اصلاح امور، بیاناتی داشتند. قوام هم جوابی داد و

مرخص شدیم. شاه، در صحبت و بیان، همان رَویۀ پدری را خوب حفظ کرده، با متانت، خیلی آهسته و ملایم صحبت می‌دارد.

عصر قرار شد هیأت در محلّ معمول شده از زمان قوام، در یکی از تالارهای وزارت خارجه، تشکیل شود. مراجعت منزل قرار شده بود مظفر فیروز وزیر سابق کار بیاید و مرا به وزارت خانه برای معرفی ببرد. در این ترمیم، قوام نه فقط استفاده کرده بود و توده‌ای‌ها را بیرون گذاشته بود، مظفر را هم از سر خود باز کرده و به عنوان سفیرکبیر روانۀ مسکو می‌کرد. در این اواخر، از مظفر، قوام به تنگ آمده بود. در قسمت حزبی مخصوصاً مظفر در میان افراد حزب فعالیت زیادی داشت و با نظر قوام که می‌خواست انتخابات را به تنهایی در دست بگیرد و اشخاصی را مطابق سلیقه شخصی خودش انتخاب کند، وجود مظفر منافات داشت. از یک ماه قبل، که در کمیته با حضور قوام اسامی کاندیدها بُرده می‌شد، همیشه بین قوام و مظفر اختلافات عمده نسبت به اشخاصی بوده و مظفر بی‌پروا تنقید از امثال نیک‌پور و اشخاصی دیگر می‌کرد و به قوام این رَویۀ برمی‌خورد. به علاوه مظفر عقیده مند بود که به توده‌ای‌ها سهمی در نقاط مختلف داده شود. قوام در این قسمت نه نمی‌گفت، ولی معنأً با این نظریه هم مخالف بود. بالأخره وجود مظفر فیروز دیگر برای قوام مفید واقع نمی‌شد، مزاحمت هم می‌رساند. این بود که با تمام فداکاری‌هایی که این جوان از روی بی‌تجربگی برای شخص قوام در مدّت این یک سال کرده بود، دیگر مورد توجّه نبود و بایستی یک سیاست‌مداری مثل قوام تمام را چشم پوشیده و فراموش کند و همین کار را هم کرد و جناب مظفر را از خود راندند و البته این عمل مطابق میل شاه هم می‌شد و بیش‌تر زمینه نزدیکی خود را به شاه فراهم می‌کرد.

پس از تعطیل مجلس، سیاست قوام این بود که خودش را به شاه نزدیک و به هر قیمتی است شاه را، که از قوام همیشه ظنین بوده است، جلب نماید و هیچ فرصتی را برای پیش‌برد این عمل از دست نمی‌داد و به خیلی چیزها که

اظهار علاقه سابق داشت، یا عقایدی که به آن‌ها اظهار توجه می‌داشت، از آن‌ها برای جلب شاه تدریجاً و عیناً صرف‌نظر می‌داشت.

ساعت یازده صبح، مظفر آمد منزل و به اتفاق به وزارت‌خانه، که یکی از قصور برادرهای شاه بود و مظفر این عمل را هم برخلاف میل باطنی دربار کرده و قصر را از عصمت‌الملوک، مادر یکی از پسرهای صاحب این قصر است، اجاره کرده بود، رفتیم. انصافاً به هیچ وجه محل مناسب برای وزارت‌خانه پرجنجال هم نبود. ولی محل آبرومند و دارای چند تالار مجلل بود. نفیسی سمت مدیریت کل داشت. او را مظفر با حضور من احضار و معرفی به عمل آمد و قرار شد رؤسای وزارت‌خانه را خبر کنند آشنایی پیدا کنیم. ولی من دیدم مظفر از این که خودش هم باشد، چندان خوش دلی ندارد. این بود خداحافظی کرده و جدا شدیم. به علاوه در اتاق دیگری که رؤسا جمع بودند، من رفتم و چند کلمه پس از معرفی افراد صحبت کردم و گفتیم من چند روزی و مدت کوتاهی بیشتر نخواهم ماند و انتظار صداقت در همکاری را دارم. این کلمات کم‌تر به مغز ایرانی‌های موجود فرو می‌رود. آن‌ها فکر حقوق و ترفیع رتبه و زندگی مادی خود هستند.

در حقیقت این وزارت‌خانه، که توسط مظفر جدیداً تأسیس شده بود، وزارت‌خانه بی سابقه و شلوغی بود. مظفر نقطه نظری که در کارها فوری پیدا می‌کرد، دست انداختن به کارهای دیگران و کارهایی بود که ارتباط با شغلی که به او رجوع می‌شود، ندارد. غالب شعباتی که در وزارت کشور دایر بودند، برحسب تصویب نامه‌ای که در هیأت گذرانده بود، انتقال به وزارت کار پیدا می‌کرد، همین طور در قسمت تبلیغات. به علاوه که آن اداره را، بدون تناسب خاص، جزء وزارت کار کرده بود. برای توزیع اعلانات دولتی بین روزنامه‌ها، که سابق هریک از حساب داری‌های وزارت‌خانه می‌کردند، این کار را هم انحصار اداره تبلیغات کرده بود که همیشه در مدت وزارت، برای من دردسر عملی شده بود. هر روزنامه متوقع بود که مبلغی به او پول اعلانات دولتی داده

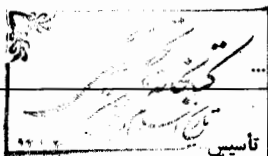
شود. تعداد روزنامه‌ها بیش از احتیاج اعلانات وزارت خانه‌ها بود. در نتیجه فحاشی را به مدیرکل تبلیغات، که هوشنگ تیرنوری بود، شروع می‌کردند. او هم جوان بی تجربه و عصبانی مزاج، ولی درست کار و صدیقی بود که تحمل فحاشی را نمی‌کرد. همه روزه رفع این دردسر را داشتیم. انتخاب افراد وزارت خانه هم به صورت عملی درآمده بود.

عده‌ای اشخاص بی سابقه و بل که بعضی بدسابقه را مظفر وارد کرده بود. عده زیادی از جوان‌های حزب دموکرات، آن‌ها هم فقط وارد حزب می‌شدند، برای این که در وزارت خانه کاری به آن‌ها رجوع شود و حقوقی بگیرند. غالب آن‌ها حتی مدرسه متوسطه را ندیده بودند و این عده همه روزه زیاد می‌شدند. وزارت خانه محاصره شده بود از نفرات خوب جدید دموکرات که خودشان را محق می‌دانستند و با جار و جنجال، مطالبه کاری که وجود نداشت می‌کردند. بعد از مظفر هم موسوی زاده، که رییس تشکیلات حزب بود، او هرکس را کاغذی به دستش می‌داد و روانه وزارت کار می‌کرد. حبیب نفیسی جوانی است خیلی با اخلاق ملایم و سعی زیاد می‌کند که وزیر و مافوق خود را، هر که باشد، جلب بدارد و خودش را مطیع قرار بدهد. ولی در کارها وارد و به واسطه استعداد و تحصیل و مسافرت اروپا و امریکا صاحب مطالعه و اطلاعاتی هست و چون مدیرکل بود، او را به سمت معاونت وزارت خانه به قوام و بعد به شاه معرفی کردیم. ولی به طوری که معلوم شد، خیلی این جوان مادی و در صحت عمل و درستی ناقص است. او هم هر چه می‌توانست هواخواه دولت و آشنایان خود را، از زن و مرد، وارد وزارت خانه می‌کرد. تمام این‌ها توقع حقوقات گزافی داشتند و طوری جری بودند که خودشان احکامات را می‌نوشتند و برای امضا می‌آوردند جلوی من می‌گذاشتند. من جمله دکترافراشته، که ارتباط زیادی فامیلاً با مظفر دارند، حکمی آورده بود با ماهی هفت صد تومان، در صورتی که هیچ منصب و شغل معینی نداشت. من جداً رد کردم. هم چنین افراد دیگری با حقوق ماهی پانصد

تومان می آمدند و حکم رسمی می خواستند. کار وزیرکار فقط مذاکره و رد کردن این توقعات شده بود و همین که به کسی حکمی داده می شد، چند روز نمی گذشت همان شخص تقدیرنامه به امضای وزیر برای خودش صادر می کرد و باز اندک زمانی بعد توقع اضافه حقوق داشت و در هفته، مبالغی به عنوان اضافه کار مطالبه می کردند.

در این قسمت ها من شروع به مقاومت و رد آن ها کردم. البته مخالف میل باطنی همه این متوقعین می شد. اختیاراتی به برزین برای دقت در این کارها دادم. چون او سابقه زیادی در حساب داری های مالیّه داشت و مردی محافظه کار ولی ضعیف بود. نفیسی از این مطلب در معنارنجیده بود و کار را از جریان خود باز می داشت و چون می دانست من مشغول به امر انتخابات و رفتن هستم، احکامات را خودش امضا از طرف وزیر می کرد و به حساب داری رد می نمود. شاهنده، که تعزیه گردان خوب بود و مظفر و خود قوام در این مدت او را زیاد تشویق کرده بودند، او هم به نوبه خود در کار وزارت خانه ها به عنوان حزب و جابه جا کردن اعضا و حزب دخالت ها می کرد، آن هم با کمال سماجت و وقاحت. اتوموبیل های وزارت کار هم تماماً در اختیار این آقایان واقع شده بود و حتی توصیه کتبی از خود قوام دایم صادر می کردند.

یک روزی با مراجعه به پرونده های اجزا معلوم شده بود در حدود دویست و هشتاد نفر توصیه شده موسوی زاده هستند. موسوی زاده آدم کم ظرفیت و جاه طلبی بود و در حزب برای خودش دست گاهی آماده کرده بود. مظفر هم از سادگی او استفاده زیاد می کرد. او را جلو می انداخت، ولی هر منظور و مطلبی که نمی خواست خودش مقدّم واقع شده یا بگوید، از دهن موسوی زاده با حرارت مخصوصی دریاورد و بعد هم موسوی زاده آلت خود قوام بود و این شخص معروف به آزادی خواهی، در جریان انتخابات و سیاست، به مراتب از دیگران تندتر می رفت و تکیه کلامش این بود که برای



رسیدن به مقصود، ما باید به تمام وسایل مستبث شویم. در این مسأله نامشروع وجود ندارد و باید حریف را خرد کرد و قوام را به گرفتن‌ها و بستن‌ها و حبس کردن‌ها، با این حرف‌ها، کاملاً تشویق و تقویت می‌داشت و در جریان انتخابات تهران که آن همه سر و صدا بلند شد، دکتر مصدق و جمعی را به تحصن وادار نمود. دانش‌جویان نمایشات خیابان را دادند که با پلیس روبه‌رو شده و چند نفر زخمی شدند. این جریانات از تشویقی است که از قوام عده‌ای می‌کردند و اگر برخلاف عمل می‌شد، شاید خود قوام به این شدت در بدو امر آماده مقاومت نبود. هرچند خودش مستعد این کارها هست. مخصوصاً نسبت به دکتر مصدق خیلی بدبین و بد نظر بود و به هیچ قیمتی راضی نمی‌شد او در مجلس آینده، که قوام حکومت را مال خود می‌داند، وجود داشته باشد.

در وزارت کار، شورای عالی کار، جزء تشکیلات بود. در این شورا عده نمایندگان کارگران شرکت داشتند. این نمایندگان عبارت از دکت رجودت، دکتر رادمنش، و یکی دیگر بودند. در جریان کار دکت رجودت، می‌دیدم خیلی جدیت در گذراندن قوانین و این نامه‌ها دارد. این شورا نسبتاً در کار خود جدیتی به خرج می‌دادند و روی هم کار مفیدی از نقطه نظر عمومی انجام می‌دادند، ولو در اجرائیات نواقصی عمده حاصل بوده، ولی تهیّه خوبی می‌شد. از مهندسین و به اصطلاح کارفرمایان هم شرکت داشتند و مباحثات زیادی می‌شد، ولی غالباً توافق در وضع و تنظیم این نامه‌ها حاصل و فراهم می‌شد.

به هریک از شرکت‌کنندگان در هر جلسه سی تومان پرداخت می‌شد. در آخر ماه، بعضی از این آقایان تا نه صد تومان دریافت می‌داشتند. از خود اعضای وزارت خانه این دو باب کرده بودند، هم حقوق ثابت اداری می‌گرفتند و هم به عنوان عضویت یک و بل که دو شورا، فوق العاده دریافت می‌داشتند. عصرها هم به وزارت خانه به بهانه می‌آمدند در این ماه چندین برابر حقوق

ثابت حقوق گرفته بودند. خود نفیسی هم این کار را برای خودش و دوستان اداره خود تنظیم کرده بود. از این قسمت جداً من دستور جلوگیری داده بودم و این همه ایجاد دل خوری می کرد. از طرفی چون در کار انتخابات خودم وارد بودم، وزارت کردن، که محتاج به اظهار توانایی و قدرت است، با امر انتخاب در ایران، که تمام روی جلب است، منافات پیدا کرده بودند و من هم کاملاً مایل بودم از این کار به جهات دیگر نیز دور باشم، زیرا کار هیأت هم، برای من محذورات زیاد داشت.

قوام معنأً به من اعتمادی نداشت و هیچ گونه مشورت و مطلبی را خودش اظهار نمی کرد و بایستی من مدت ها در انتظار ملاقاتش باشم تا مطلبی را طرح کنم. در انتخاب استان دار آذربایجان بزرگ ترین دلیل عدم صمیمیت قوام نسبت به من متظاهر شد. شخصی که این همه از علاقه مندی من نسبت به آن ایالت اطلاع داشت و در دوره چهارده مکرر موقع بی کاری و گوشه نشینی ای که داشت، با هم صحبت می کردیم و نظریات را همیشه می پسندید،... در این موقع، با وجود آن که من سمت وزیر او را دارم، یک کلمه قبلاً حرفی نزده، در هیأت، مسأله استان دار آن جا را مطرح می کند. در صورتی که می داند در هیأت، نظریات مختلف و عدم اعتماد به یک دیگر، مانع می شود که نظر حقیقی خود را انسان به میان بگذارد و خودش عنوان صادقی و بعد اسم سرلشکر فیروز را هم با ضعف آورد و البته فوری امیرعلایی با دکتر اقبال، به به گویان، تصدیق کردند.

با وجود آن که صادقی دوست صمیمی من بود، اگر قبلاً و به نهانی مشورتی کرده بود، من به او حالی می کردم که انتخاب صادقی، آذربایجان پسند در این موقع نیست. صادقی بچه محل است و سال ها کارهای کوچک داشته است. عنوان و اسمی ندارد. رقیب خانوادگی هم زیاد دارند و تناسب نداشت و همین طور هم پیش از صدور فرمان و احکام و غیره، قوام ناچار شد فسخ و نسخ احکاماتش را صادر کند. در این قسمت هم قوام

توانایی زیادی از خود به خرج می داد. همین که به شکلی که به موقعیت خودش ممکن بود لطمه نشان بدهد، برخورد می کرد، در صدور نقض و فسخ حرف یا دستورات کتبی خودش هیچ تأملی نداشت. مثلاً حکیمی این کار را نمی کرد، و لو خودش برود. چنان که در سر وزارت نجم الملک، هر چه گفتند و کردند که او وزیر خارجه نشود، پس از انتخاب و معرفی، زیر بار نرفت و خودش رفت.

قوام به حیثیت و شوون دیگری غیر از خودش هیچ گونه اعتقادی ندارد و کوچک ترین علاقه را هم نشان نمی دهد. همه را حاضر است فدای بقای یک روز مقام خودش بدارد. در هیأت هم حرف و مطلب را باز اظهار کردن، موضوعی بود. اولاً خود قوام با افکار و عقاید قطعی مطلبی را در هیأت عنوان می داشت. بعد اشخاصی در هیأت بودند که کاملاً در سیاست خارجی به خصوص، نظریه جناحی خود را تعقیب می داشتند و هیچ گونه اظهار مطلبی که مخالف سلیقه خودش باشد، نداشتند و مطالب هم در هیأت نمی ماند. هر گونه اظهاری که می شد، فوری در نقاط و مقامات دیگر منعکس بوده، چه مقامات داخلی و چه خارجی، بازی سیاسی و روش قوام هم روشن و معین بود. دیگر تعادل و موازنه سیاسی، یک جانبه و هر روز یک طرفه تر می شد.

مسأله لوله کشی آب شهر تهران مدت ها بود مطرح شده بود و اعلاناتی هم منتشر شده، پیش نهادات از خارج و شرکت ها رسیده بود. مشایخی، شهردار تهران، که همه گونه مورد اعتماد قوام بود، در جلسه هیأت، حاضر و اظهار داشت پیش نهادت رسیده را به اطلاع هیأت می رسانم. با تصویب هیأت، با هر یک صلاح شد، قرارداد منعقد شود. مقصودش این بود که مسئولیت انعقاد قرارداد را از خودش دور نماید. در پیش نهادات واصله، رعایت مناقصه و شرایط سهل تر با یک کمپانی چک و سوئدی بود و گفته شد چون آن ها با صرفه تر بودند، حق تقدّم دارند. بعد از چند روزی باز مشایخی آمد و خود قوام اظهار کرد که قرارداد بهتر است با شرکت انگلیسی معروف به

الکساندرگیبی، که نقشه سدّ لار را هم برداشته بود، چون مورد اطمینان و معتبر است، با او بسته شود. همه تصدیق کردند و از این تغییر نظر، اظهار تعجّبی هم نشد، زیرا معلوم بود تصمیم خود قوام است. شاید قبلاً به آن‌ها وعده را داده بوده است. یکی از گرفتاری‌های وزارت کار، مسأله کارخانه‌جات دولتی و کارگران و نفوذ و عملی است که سندیکا و شخص رضاروستا دبیرکلّ اعمال می‌دارد. مخصوصاً این ایّام همه روزه ایجاد اختلافات عمده می‌شد و دامن می‌زدند که دست به اعتصاب عمومی زده شود.

پس از آن‌که توده‌ای‌ها از دولت خارج شدند، تدریجاً سیاست قوام هم تغییر می‌کرد و قضیه آذربایجان صورت تازه‌ای به خود می‌گرفت. سعی زیاد می‌شد که اختلال و اغتشاشات عمده ایجاد بشود. در مازندران به خصوص، دایم کارگران به طور دسته جمعی و مسلّح تعرّضاتی می‌کردند. در معدن ذغال زیراب، اغتشاش عمده فراهم شده بود و به گفته نظامی‌ها، کارگران با تمهید قبلی، به قراول‌های گشتی آن محلّ، که مجموعاً سی و چهار نفر بیش‌تر نبودند، حمله کرده بودند و یکی دو نفر زخمی و یک نفر از کارگران کشته شده و پاس‌گاه را کارگران محاصره نموده بودند. مطلب را در هیأت مطرح و قرار شد به فوریت عده‌ای را، به وسیله قطار راه آهن، به محلّ برسانند. همین کار را کردند و کارگران کارخانه را دست‌گیر و شروع به تحقیق و محکمه نظامی عده‌ای را محکوم به اعدام و حبس کرده بودند. از محکومین به اعدام یک نفر را تیرباران کردند و غایله رفع شد. ولی اثرات این اقدامات البته در همه جا انعکاس داشت. در شاهی و مراکز دیگر نیز همه جا قوا رسانده بودند و اعلان حکومت نظامی شده بود. مدیرعامل بانک صنعتی، سلمان‌اسدی، به طور اغراق آمیز، این مطالب را به جای اظهار حسن خدمت جلوه می‌داد و خودش را نزد قوام شیرین می‌کرد. خیلی مرد متملّق و چاپلوس و دروغ‌گوی عجیبی است. عادت به این‌که یک کلمه حرف را از روی راستی بگوید، ندارد. حتّی

در مطالب بسیار عادی و بی‌ضرر یومیّه، شخصاً تجربه کردم این آدم دروغ می‌گفت. چون این شخص نسبت به قوام اظهار بندگی بی‌اندازه می‌داشت، جزء مقرّبین واقع بود.

از نقطه نظر وزارت کار، من سعی می‌کردم حتی الامکان حقیقت را به دست بیاورم و اشخاصی برای تحقیق به خود محلّ اعزام می‌داشتم. در موارد عدیده، من جمله نسبت به کارخانه جات دولتی اطراف تهران، که برای وزارت جنگ کار می‌کردند، خودم از کارگران تحقیقاتی به عمل آوردم. بعضی اغراض در کارها ذی‌مدخل بودند و با تغییر رییس و مهندس، تغییر روش می‌دادند. کار را تعمداً کم می‌کردند که کارگران را به میل خودشان اخراج نمایند و در موارد زیاد، اختلاف از همین جا تولید می‌شد و شدّت می‌کرد. سیاست هم به شدّت کارگران را آلت و از عدم رضایت و وضعیّت واقعاً غیرقابل تحمل، از جهات عدم تناسب مزد و گرانی زندگی، سوء استفاده از آنها می‌شد و هرگونه تحریک به آسانی مؤثر واقع بود و در حقیقت تمام این جریانات به ضرر مادی کارگران تمام می‌شد و این طبقه به تمام معنی بی‌کس و بی‌چاره واقع می‌شدند. نه منافع خودشان را می‌توانند تشخیص بدهند و نه اشخاص خداشناس و باایمانی برای خاطر آسایش حقیقی آنها اقدام می‌داشتند و هرکس، بیش‌تر به منظور شخصی و پیش افتادن در سیاست، عنوان کارگران را پیش می‌کشید.

چیزی که مسلم بود، اداره کردن صنایع به دست مأمورین دولت، در مملکت ما، بُروز معایبی را می‌دهد که کم‌تر در سایر کشورها این معایب به وجود می‌آیند. کارخانه را هم مثل یک شعبه از اداره دولتی تلقی می‌دارند. کمی اشخاص مطلع و به تمام معنا متخصص در فن، سوء اداره در پیش‌رفت صنعت را تولید کرده است. تغییر و تبدیلی که غالباً و صرفاً روی هوی و هوس شخصی انجام می‌گیرد، رشته کار را به کلی گیسخته و برهم می‌زند. فلان وزیر تازه وارد، به همان نظر که رییس دفتر خود را تغییر می‌دهد، با همان منظور،

رییس یک کارخانه مهمی را عوض می‌کند. در نتیجه تمام کارخانه‌جات دولتی به ضرر خزانه دولت بوده و مبالغی دولت کسر آن را از مالیات‌ها برداشته و می‌رساند. تجربه بانک صنعتی هم چون روی شالوده و بنیانی ریخته نشده بود، به مراتب کارها بدتر و خراب‌تر شدند. شخصی مثل اسدی، جوان شارلاتان و بی‌اطلاع، چه‌گونه یک دست‌گاهی که متخصص و تکنیسین می‌خواهد، می‌تواند اداره کند. فریدلیپ را که به‌عنوان متخصص نقشه‌کشی آوردند و سابقه خوبی هم نداشت، چندی زیر و رو کرد. باز کارها به چرخ نیافتاد و گذاشت تقریباً فرار کرد.

در زمان رضاشاه پهلوی، چون کارخانه‌جات ملک خودش بود و او عواید می‌خواست، از ترس، جریان کار و گردش کارخانه‌جات خیلی بهتر و تحت نظم بود و منافع زیادی هم می‌داد. راست است که کارگران توقع و اظهار وجودی نمی‌توانستند بدارند و کار را مأمورین مراقب از گرده آن‌ها جبراً می‌کشیدند، ولی باز در کارخانه عده‌ای متخصص واقف به امر کارخانه وجود داشت که کار را می‌چرخاند. با این نمونه و ترتیب توسعه دخالت دولت در امورات فنی و رشته‌های صنعتی، بسیار عمل خطرناک و ممکن است مایه را دچار ورشکستگی بدارد و به جای نفع، ضرر آن به مراتب بیش‌تر باشد. تصور می‌کنم باید قوانینی که تأمین منافع و آسایش کارگری را بکند و با کمال سختی اجرا شود، به وجود بیاید و سرمایه کارخانه تعلق به شرکت‌هایی داشته باشند و دولت به وسیله دریافت مالیات بر عواید، تعدیل منافع را به خیر و صلاح عمومی بدارد.

آرامش، که هر روز خودش با چاپلوسی و تملق فراوان به قوام، خودش را نزدیک‌تر کرده بود، ضمناً دربار را هم در دست داشت و حتی عقیده جمعی بر این بود که نسبت به اجانب هم خدمت‌گزاری می‌کند، خودش را برای وزارت کار آماده و مهیا کرده بود. به حدی علاقه و عجله داشت به وزارت برسد که یک روزی منزل من آمده بود و در ضمن بیانات تملق آمیزش، اصرار

داشت که حالا که شما می خواهید به دنبال وکالت بروید، زودتر استعفا بدهید و توجه می داد که در کارها با من کمک مؤثر بتواند بکند. همان بود که باطناً با گرفتن قیمت یک اتوموبیل کادیلاک، نزد قوام، زمینه کهد را برای وکالت ساوج بلاغ آماده می کرد و با مراوده ای که در قسمت دربار با مادر شاه پیدا کرده بود، بیش تر قوام را محرک می شد که با من موافقت نکند. زیرا موافقت با من، غیر از جلب دشمنی مادر شاه، خود شاه را هم ظنین و دل خور می کند. با ضعف قوام در برابر تملق و منظره کوچک ترین تنزل در مقام، کاملاً این حرف ها مؤثر بود و آرامش به منظور خودش، که استفاده بود، می رسید.

(در بیست و هفتم سپتامبر مرور شد. مهرماه ۱۳۶۵).



اصلاحات ارضی



خاطراتِ خالی از مخاطرات

این کتابچه یادداشت را به دکتر حافظ، برادرم، بدهند.
و اگر گلناز سواد فارسی کافی داشت، بدهند بخواند و نزد شمس‌فر امانت باشد.

باغ نازی‌آباد

آبان ۱۳۴۰

این باغ و محلّ اقامت کشاورزان یزدی را از سال ۱۳۱۶، که پدرم زنده بود، شروع به دیوارکشی و ساختن چند اتاق خشت و گِل نمودم. زمینی بوده بایر با چند اصله توت در کنار نهر آب رعیتی. اعیانی آن را از یک نفر زارع خریداری کردم. چون خودم از مالکین قریه بودم، عرصه آن را هم در تصرف داشتم. با کمال سختی می‌توانستم مخارج عمله و کارگران را برسانم و زمین آن پر از سنگ و نخاله بوده که سالیان دراز سیل و بارندگی بهاره، مختصر خاک آن را شسته و بُرده بود و فقط سنگ و ریگ باقی مانده بود. وضع زمین‌های این قسمت، عموماً به همین ترتیب است و باید برای هر نهال درختی که غرس می‌شود، یک گاله کود ریخت. عمل آبادی را اوّل در یک قسمتی به مساحت پنج هزار متر شروع کردم و انواع درخت از توت که مناسب با خاک آن جا است و مُو و انار و غیره کاشتم و چند اتاق با یک زیرزمین بنا کردم و خیال

می‌کردم بتوانم اکثر بیایم و در آبادی آن‌جا که علاقه‌مند شده بودم، نظارت کنم. بعداً یک خانوادهٔ باغبان آوردم و آن‌ها را در همین محلّ منزل دادم. هر سال باغ را وسعت دادم تا این‌که بسی از بیست سال که می‌گذرد، در حدود پنجاه هزار متر باغ مشجّر، آباد شده است و محلّ سکونت قدیمی را تبدیل به چند اتاق زیر و بالا نمودم و اکثر روزها می‌آیم و راه می‌روم و باز در قسمت باغ و اصلاحات آن تصرّفات می‌دارم. ولی چنان‌که میل داشتم بیایم و حتی شب را هم بمانم، موفق نشدم. زیرا شمس‌فر علاقه به کار زراعت و باغبانی، به این ترتیب که معمول است، از خود نشان نمی‌دهد. او به گل سرخ و گل‌کاری‌های باغچهٔ منزل علاقهٔ زیادی دارد و گل‌های بسیار زیبا و مورد پسند و تمجید همگان عمل می‌آورد.

اوقاتی که به تنهایی در آن‌جا می‌گذرانم، فرق بسیاری با تنهایی شهری دارد. در این‌جا طبیعت، وسعت نظر و آرامش زیادی به وجود می‌آورد. در صورتی که تنهایی شهر بر محنت خاطر و تیرگی وجودی افزون می‌کند. مونس من در آن‌جا پیرمردی است که از عهد پدرم در دست‌گاه خدمت‌گزاری بوده و می‌بینم تا چه اندازه فرق بین این مرد فرسوده با جوانانی که برای من کار می‌کنند، موجود است. این مرد، دایم در حرکت است و در هر عملی حساب نفع شخصی خودش را می‌کند، ولی کار ثمربخش و عمرانی به بار می‌آورد. در صورتی که جوان‌تر و تواناتر از او، اکثر می‌بینم از کار طفره دارند و غالباً در کناری به دیوار تکیه زده و مشغول صحبت می‌باشند و این پیرمرد در عالم خودش سیاست‌هایی دارد که خاطر مرا جلب کند و البته این رویّه را به نفع خودش تشخیص می‌دهد و مقید است با وجود علّت و ضعف مزاج، همیشه سرپا و در سرکار، خودش را به من نشان بدهد. به‌طوری که من به او بگویم که پرهیز از هوای باد و سرما بکن و از اتاقش خارج نگردد.

هرکس تصوّر می‌کنم در زندگی خود موفق به آن‌چه کاملاً دل‌خواه باشد نگردد. چنان‌که من با داشتن وسایل و محلّ، آرزو در دلم می‌ماند که در همین

محیط باغ و خارج شهر اتاق گرم و راحتی می‌داشتم و خدمت‌کاری که وسایل راحتی‌ام را فراهم می‌داشت و فقط در هفته یکی دو روز بیش‌تر در شهر اقامت نمی‌داشتم. ولی همین فکر را به واسطهٔ نامساعد بودن زنم نمی‌توانم عملی بکنم و تصوّر می‌کنم هر انسانی در هر مقام نتواند آن‌چه در باطن به او علاقهٔ کامل دارد، ولو توانایی هم داشته، مطلوب و منظور را به دست آورد و خود این عدم موفقیت و شکست درونی، انسان را رنج می‌دهد و ناراضی می‌کند. این است که نمی‌تواند این مطلب را به دیگری بفهماند. از زن انسان کسی را به خود نزدیک‌تر نمی‌پندارم، ولی فرق طرز تفکر و تربیت، این اختلافات فاحش سلیقه را به وجود می‌آورد و زن‌های امروز، مخصوصاً در طبقات بالا، کم‌تر گذشت از خود نشان می‌دهند و کم‌تر در فکر هستند. اگر مردی سلیقهٔ به خصوصی در طرز زندگی خود دارد، تکلیف رضایت خاطر مرد و تسهیل زندگی او را فراهم بدارند به این قسمت از برنامهٔ زندگی هیچ اهمیتی قائل نمی‌شود و فقط نقشهٔ مخصوص به خود را در فکر پرورش داده و در تعقیب عملی کردن آن هستند و اگر از مرد در این قسمت استقامتی ببیند، این اختلاف خیلی زود در رفتار و امر داخلی بروز می‌کند و روزگار تلخ و پرمشاجره‌ای را به وجود بیاورد و در اکثر موارد این پیش‌آمدها در اجتماع زایندهٔ کم‌کاری مردم است.

ما به معنی حقیقی، آن چنان که در ممالک غربی مشاهده می‌شود، آشنا به کار نیستیم و در تمام طبقات این نوع طبیعت ثانی وجود دارد و این است که در بعضی موارد استثنایی، اشخاصی پیدا می‌شوند که تن به زحمت و کار زیاد بدهند و موفقیت هم پیدا می‌کنند و ثروت‌مند می‌شوند و تصوّر می‌کنم این طبیعت کم‌کاری بسیار در عقب‌ماندگی اقتصادی عمومی مؤثر بوده است و اگر مطالعه شود، می‌بینم در بعضی نقاط کشور مثل یزد، اصفهان، آذربایجان، و در قسمت‌های کوه‌پایه‌ها، عموماً مردم زحمت‌کش‌تر از سایر نقاط بوده و در اثر همین عادت به کار است که این طبقه در قسمتی از کشور، کارهای پُر

درآمد را انحصار خود کرده‌اند. از قبیل کشاورزی و صیفی‌کاری‌ها و بتایی و معماری در شهرها و عموماً ثروت‌مند شده و آن‌هایی که با دست خالی و با یک جفت گیوه از ولایت خود خارج شده بودند، دارای خانه چند طبقه در تهران و زمین و با پول به اوطان خود برگشته و یا در پای‌تخت و شهرهای بزرگ مسکن جدید اختیار نموده‌اند. این طبقه پُرکار و صرفه‌جو، مفید به حال کشور واقع می‌شوند و جبران تنبلی و کم‌کاریِ عده کثیری را می‌دارند.



دی ماه ۱۳۴۰

این روزها غوغای موضوع اصلاحات ارضی و اصرار وزیرکشاورزی به این‌که قانونی که از مجلسین گذشته، عملی نیست و باید قانون دیگری که در اثر مطالعه بیش‌تر تنظیم کرده‌ام جانشین آن باشد، در محافل برپا نموده‌اند. واقعاً در این موارد است که می‌توان تشخیص داد که زمام‌دار شدن و مدیریت امور اجتماع را برعهده گرفتن، شرایطی می‌خواهد و فقط با نطق و بیان و مقاله و مصاحبه درست نمی‌شود. همین مورد در وزیرکشاورزی پیدا شده که مدعی است مطالعات زیاد دارد و در امور کشاورزی نظر ایشان صایب است. در عمل می‌بینم چه پایه‌های سستی، این همه حرف و نطق دارد و همان لایحه، که به نظر غیرعملی و به تصویب مجلس رسیده، به مراتب بالمآل از این لایحه فعلی عملی‌تر و مؤثرتر بوده، چون ده شش‌دانگ، مثل وزن من سابق است که من، دو هزار مثقال بود تا هفت صد مثقال و هر ولایتی دارای وزن مخصوص بود. همان ده شش‌دانگ ممکن است پنجاه هکتار زمین داشته باشد و ده هزار هکتار و بیش‌تر هم ده شش‌دانگ باشد. پس ملاک غلطی است. ولی اگر مالک، چهارصد هکتار برای خودش نگاه می‌داشت، با تمام استثنائات قانون و حق دادن به اولاد و غیره، باز مالکین بزرگ که از دو ده شش‌دانگی بیش‌تر داشتند، به اعتراف خود ناچار بودند مطابق قانون صرف‌نظر از مازاد بدارند و در مراحل اولی کاری انجام شده بود و احترامات

قانون مصوّبه مجلسین هم به جای خود محفوظ بود.

ولی ارسنجانى عادت به مقاله‌نویسى و هوچى‌گرى داشته و این اوصاف كافى نیستند که با بى‌نظرى چنین مقامى را اشغال و امر مهمّى مثل اصلاحات ارضى را به جریان بیااندازد و این است که باید در انتظار لااقلّ مشکلات و حوادث بود و دنبال ماجراهای بى‌هوده رفت و آرامش را برهم زد. برای کار غیرمثمر، حتماً باید اصلاحات ارضى بشود و اوضاع و احوال و تحولات اقتصادى، زمینه را روز به روز آماده‌تر مى‌کند. قدرى مفصل حوصله و آشنایی به زندگى روستایی و حالت روحیه مالکین لازم است و بس، که قانون رخنه بکند و بدون برخورد به لجاج عملى شود.

فعلاً مالکین با قانون مخالف نیستند، بل که گفته‌های ارسنجانى محرّک آن‌ها گشته است و قانونى که از مجلس گذشته بود و سه سال در جراید صحبت و مقالاتى نوشته شده بود و له و علیه این همه قلم‌فرسایى گشته و گوش مردم را پر کرده بود، دیگر کسى آشکار و علنى مخالفت نمى‌کرد و به مرور تمام موادّ همان قانون در مملکت رخنه کرده، عملى مى‌شد و نقایصى که در جریان عملى کردن بدان برخورد مى‌شد، به سهولت به وسیله همان مجلس باز اصلاح مى‌گشت.



بهمن ماه ۱۳۴۰

در دانش‌گاه تهران اغتشاشاتى روی داده است و زد و خورد شدید بین دانش‌جویان و قوای پلیس و نظامى‌ها روی داده. گفته شد عده زیادى مجروح و حتّى چند نفر تلف شده‌اند. از هر طرف و هرکسى مطابق نقشه خویش تحریکاتى مى‌دارند. معلوم نیست حتّى تحریکات از خود مقامات عالیه، که مقدّرات کشور را در دست دارند، باشد. هرکس نقشی بازی مى‌کند و مقاصدى به مصلحت خود تعقیب مى‌دارد. عده‌ای از مخالفین امینى را هم توقیف کرده‌اند؛ از قبیل جعفر بهبهانى و رشیدیان. این‌ها همه از یاران دو آتشه

امینی موقع انتخابات بوده‌اند. بعد از انحلال مجلس، اختلافات بین یاران دی‌روزی بُروز کرد تا کار به دشمنی و مخالفت آشکارا رسید. ارسنجانی هم در بیانات و نطق‌های خودش پای مالکین را به میان می‌کشد. در صورتی که این مالکیت اخلاقاً مرغ‌های پای بسته هستند و آشنایی به آن قبیل کارها ندارند. اگر هم از این طبقه بُروزاتی بشود، کم و بیش در همان محلّ ولایتی که ساکن هستند، ممکن است تولید شود، نه در تهران و در دانش‌گاه و از بیانات و نطق‌های رادیویی پیاپی که می‌داد، درجه بی‌اطلاعی این مرد از اوضاع خارج از تهران ظاهر است.

دی‌روز با آب و تاب فراوان بیانیه و ابلاغیه صادر می‌کرد و از درجه پیش‌رفت عمل اصلاحات ارضی در مراغه بشارت می‌داد و برای این کار اسم جمشید اسفندیاری را برای نمونه می‌آورد که حاضر شده داوطلبانه ملک خود به نام ورجویی را بین زارعین تقسیم کند. این شخص جمشید را همه اهل محلّ و بلّ که تبریز می‌شناسند. چندین بار توقیف و به حبس انداخته شده. متعدّدترین شخص آن محلّ محسوب است. تمام ثروتش از راه غارت و اجحافات عجیب به زارعین جمع‌آوری شده. سابقه این شخص از اوّل جوانی، نوکری حاج ابراهیم آقا پناهی بوده و بعد تمام املاک آن‌ها را، که رو به ضعف و به دست وراث افتاده است، در واقع این شخص جمشید، سالیان است بُرده و خورده. اما ملک ورجویی، آن هم از قدیم، کم عایدات‌ترین ملک بوده، زیرا اراضی آن‌جا را از سابق زارعین، باغ انگور کرده‌اند و مختصری به عنوان عواید به مالک فقط می‌پرداخته‌اند. این است نمونه ابلاغیه دست‌گاه دولت و وزیرکشاورزی. کسی را هم که می‌خواهند برای تبلیغ انتخاب کنند، چنین نمونه‌ای به دست می‌آورند که زنده‌ترین اشخاص محلی است.

ماجرای پیش‌آمد دانش‌گاه ادامه دارد. دولت اظهار می‌دارد فقط پنج نفر زخمی شده‌اند. عقیده مردم که در خارج به وسیله خبرنگاران منعکس شده، بیش از دویست نفر زخمی و مجروح بوده و به گفته یکی از دکترها،

بیمارستان‌ها پُر بوده‌اند. کم و بیش جای تعجب است چه گونه دکترامینی خودش را در این لجن فرو برده و هر روز بیش‌تر فرو می‌رود و تمام، حُب و جاه‌طلبی و مقام مستبد است.

اشخاصی به من تذکر می‌دهند که چرا در قسمت اصلاحات ارضی، تذکراتی که مفید باشد به امینی نمی‌دهم. این مردم ساده، غافل هستند که امینی، مثل اکثر آن‌هایی که به زمام‌داری می‌رسند، وقت و فرصت تفکر سالم ندارد که ببیند لازم است با اشخاصی بی‌طرف و یا بی‌غرض شُور بشود. طوری مستغرق در همان اطرافیان خود هستند که دیگر رهایی نمی‌توانند پیدا کنند و خود من هم هرچه فکر کردم مردِ آن نیستم که وقت بخواهم و بروم و حرفی بزنم که مسلماً موافق سلیقه و طرز تفکر امروزه نخست وزیر نمی‌شد. این است که کارها در ایران به طبیعت و جریان روز و پیش‌آمد و تقدیر رها می‌شود.

یک روز در مجلس عقد، که امینی را دیدم، گفتم فکر می‌کنید بشود از مجلس و انتخابات فرار کرد. با تبسم گفت نمی‌کنیم. حالا تا تابستان فرصت می‌خواهیم داشته باشیم که از دستِ بند و بستِ وُکلا فارغ باشیم، بل که کارهایی صورت بگیرد و اصلاحات مثبتی بشود. شاید نیت امینی این باشد. ولی از بند و بست رهایی نمی‌تواند داشته باشد. نوع بند و بست‌ها تغییر می‌کند. با بودن مجلس و در غیاب، آیا کدام کم ضررتر باشد، آن را باید سنجید.

عادت به تبذیر مالِ ملت و خزانه، طبیعتِ ثانوی شده و هرچه مقام بالاتر بوده، دیگِ حرص و طمع بیش‌تر به جوش و خروش آمده، چپاول به تمام معنی شده است. امینی وارث چنین اوضاع و احوالی است که از آن پرهیز نمی‌تواند بکند و حامیان یکنگه‌دنیایی همین را ترویج کرده‌اند و هنوز می‌خواهند همین منوال، مُنتهی با اشکال و صور مختلفه، و به دست‌های مختلفه، ادامه یابد. برای تشخیص صمیمیت این عقیده باید به اوضاع

قسمت‌های دیگر جهان، مثل آسیای شرقی که کیش مکیش به مُنتهای درجه خود دارد می‌رسد، از قبیل ممالک ضعیف لائوس، ویتنام جنوبی، با شخص دست‌نشانده حضرات، به نام نگودیم دین، که اصرار دارند به هر قیمتی است در رأس کارها حفظ کنند و منجر به انقلابات خونین عجیبی گشته است. در صورتی که در همان حدود و ناحیه از قبیل بیرمانی مصون‌تر از سایرین بوده و سیاست شدید و حادث‌ینگه‌دنیایی دخالت زیاد نتوانسته است بکند و کم‌تر صحبت زد و خورد در این کشور کوچک در روزنامه‌ها به چشم می‌خورد.

حالا از کشور بزرگ هندوستان صرف‌نظر بکنیم که سیاست استواری برای خود داشته و تحت تأثیر کسی نرفته و از همه استفاده کمک‌های مادی فراوان نموده است. معلوم می‌شود دکترامینی نمی‌تواند با استقلال و آزادی فکر، روش جدیدی برای خود پیش بگیرد و دست‌گاه ما طوری است که همه همان روال واحد پیش گرفته شده را باید دنبال کنند و این راه ما را آخر به کجا خواهد کشید. حتماً بدون صدماتی نخواهد بود و تغییراتی با روش ملایم مشکل به نظر می‌رسد و اگر تغییری روی بدهد، به‌طور انقلابی و اساسی صورت خواهد گرفت.

جراید امریکا و انگلیس از استقامت امینی در برابر حوادث دانش‌گاه ستایش می‌کنند. به همان درجه رادیو مسکو و دوستارانش حملات خود را شدیدتر کرده‌اند. ولی روی هم، بعد از راه انداختن بختیار به خارج، در محیط اقتصادی، آرامش و سکونت پیدا شده است. خود امینی، با گفتارهای همه روزه خود، به هر بهانه شده، فکر انتخابات مجلس را از سرها دور نگاه می‌دارد و کم‌کم تعداد اشخاص مختلف، مخصوصاً قسمت بازرگانان و غیره که در مرکز هستند، از عدم لزوم داشتن مجلس سخن به میان می‌گذارند.

در ایران، اکثریت تام، یعنی صدی هشتاد مردم، هیچ‌گونه علاقه از اصل به این صحبت‌ها ندارند و همان فکر نان و آب یومیّه خودشان می‌باشند و یک ایده آل نوین به هیچ‌وجه در مغز خود پرورش نمی‌دهند و قانع به امنیت

ظاهرش هستند. این همه سخن‌رانی ارسنجانی و تحریک احساسات، که بر علیه مالک می‌شود، در هیچ گوشه اتفاق جالبی رخ نداده، در هر گوشه امریکای جنوبی یا قسمتی از اروپا این فکر بُروز می‌کرد و مطرح می‌شد، تمام دهاقین از کلبه‌های خود بیرون می‌ریختند و از طبقهٔ مالک و مباشر، بسا آثاری باقی نمی‌گذاشتند. آن‌جا همان جریان دی‌روز و قبل ادامه دارد و در هیچ طبقه حرارتی به خرج داده نمی‌شود، مگر چند نفر به قصد تحریک با بذل مال و اسلحه و کشش فراوان در قسمت‌هایی موفق به به‌جنبش درآوردن ملت بشوند. فرق حکومت امینی با دیگر، مخصوصاً طبقه‌ای از پی‌روانِ پیر احمدآباد [= محمد مصدق] همین است. امینی معنأً جلوی انقلاب را می‌خواهد بگیرد و به همان سخن‌پراکنی، آن‌هم از طرف خودش، اکتفا بشود. اما اگر دست دیگری در کار باشد، رشته را خیلی زود از دست او می‌گیرند و جریان مسیر دیگری پیدا می‌کند و کار دست عناصر انقلابی و ورزیده در این رشته می‌افتد.

ارسنجانی با رادیو و با مصاحبه‌های پی‌درپی، افکار خمود اکثریت را به خود سعی دارد جلب بدارد. پیغام و اندرز به کشاورزان عزیز می‌دهد که هوش‌یار باشند و گول مالکین خون‌خوار را نخورند و با کم‌کاشتن، مملکت را دچار قحطی ندارند. غافل از این‌که آن‌چه را هرکس باید بکارد، مدت‌ها است زیر خاک رفته و بهتر است وزیر کشاورزی با شرکت مردم به مصلاً بروند و دعا کنند که رحمت الهی دریغ از باران‌های بهاره نفرماید. این سخن‌پراکنی‌ها خوب روشن می‌دارد که نقص بزرگ زمام‌داران در هر مقام، عدم آشنایی با جامعه‌ای است که می‌خواهند ارشاد و اداره نمایند. همان اندازه که رؤسای کشاورزی از روحیه و احوالات کشاورز بی‌خبرند، به همان تناسب، وزیر بازرگانی از جامعهٔ بازرگان و تفکر اهالی کم‌اطلاع است و در نتیجه تصمیم و پس‌گرفتن تصمیم، تولید هرج و مرج در هر رشته است و بازار دغل‌بازان فقط گرم و ثمربخش می‌شود.

طرز گفتارهای امینی، با این سخن پراکنی ها که می شنویم، به نظر مغایرت دارند. امینی در گفتارهایش سعی دارد صلح و آرامش افکار را به دست بیاورد و در همه جا موفقیت ندارد، ولی در بعضی محافل سخنانش بی اثر نیستند. در جامعه جوانان و دانش جویان از قرار معلوم با بغض و کینه شدید آنان روبه رو هستند و جوانان پس از حوادث اخیر، حس انتقامی گفته می شود در خود می پروراند و حاضر نیستند با شرایط کنونی کار خود را با آرامش که انتظار دارند، ادامه بدهند. آخر الامر این کار دانش جویان، کانون بزرگی برای تکرار حوادث بس دامنه داری خواهد شد و دیگران به نفع نظریات خود از این کانون پرحوادث و جسور استفاده هایی خواهند کرد.

بارندگی های دو روزه، بی سابقه در این سه ساله اخیر بوده و زمین ها را کاملاً سیراب ساخته و هوا دارای رطوبتی شده که باز نوید بارندگی می دهد. ولی برای ثمربخش شدن، بارندگی های بهار، بی اندازه مورد احتیاج هستند. باران های روزهای چهل و هفتاد بعد از عید، برای زراعت های دیم و سایر محصولات، بی حد مفید واقع می شوند و سه سال است هیچ گونه بارانی در این موسم نباریده. گفته می شود صد هزارتن گندم از امریکا حمل می شود و قراردادی بسته شده است. مخصوصاً با این گفت وگوهای اصلاحات، اگر باران هم به موقع نبارد و دیمات نرسند، اختلال عمده در زندگی کشاورزان روی می دهد. شاید در اثر پیش بینی این گندم را خواسته اند در دسترس داشته باشند. ولی اگر بارندگی ها به موقع بشوند، این عناوین تأثیر زیادی نخواهند داشت و محصول معموله به حد کفایت خواهد بود.

جریان طبیعی و تغییراتی که در زندگی خانواده ها قهرأ پیدا شده و بیش تر در اثر اولادها که در خارج کشور سال ها به تحصیل پرداخته و به خصوص آن هایی که از سنین کوچکی در مدارس و بعد دانشگاه گذرانده اند، پس از مراجعت اولاد مالک و بازرگان، به هیچ وجه به رشته کارهای پدری اظهار علاقه نمی دارند. بل که سازش با کار آنها ندارند و گاهی آشکار مخالف هم

هستند. من خودم که باغاتی احداث کرده و سالیان دراز زحماتی متحمل شده‌ام و بزرگ‌ترین لذّت را می‌برم که هر روزه در تکمیل آبادانی و نگاه‌داری آن‌ها به‌طور سبز و خرّم زحمات و بل که رنجِ بَرَم، دخترم که مالک همین باغات است و در تعطیلات تابستان می‌آید، یک‌بار به آن‌جاها رغبت نکرده با من بی‌آید و کوچک‌ترین علاقه و تفاخوری به داشتنِ آن‌ها ندارد و بل که برای گردش با دوستان هم سنّ خود به پیک‌نیک به باغات کرج یا به کنار دریا رفتن و زندگی در مهمان‌خانه را به مراتب بیش‌تر دوست دارد و برای خودش لذّت بخش می‌داند و این جریانات خانوادگی هر روز توسعه می‌یابد و در نتیجه مالکیت خصوصی هم ضعیف‌تر می‌گردد. چنان‌که من مکرّر در فکر هستم این باغات را می‌توانم به طریقی تبدیل به باغات عمومی یا وقف بکنم که لااقل در آینده هم مورد استفاده جمع واقع شوند و همه از بین نروند.

به تدریج مالکیت خصوصی تبدیل به مالکیت دسته‌جمعی و عمومی خواهد شد. از نظر اقتصادی هم طوری است که خرج و دخل ندارند و باید دو سال مبالغی از فروش زمین یا از محلّ دیگری، کم‌بود مخارج داشتنِ باغات متعدّد را جبران نمود. حتّی خانواده‌های روستایی که درآمد مختصر از باغات دارند و همگی کارهای باغ را انجام می‌دهند و کم‌تر از ما مزد کارگر و عمه دارند. ولی آن‌ها هم برای تأمین آب باغات خود اکثر باید ساعتی سی چهل تومان بدهند؛ آب موتور چاه عمیق خریداری کنند و از طرفی قیمت‌های غیرثابت میوه در میدان، که در اوایل حمل بار از باغات تنزل زیاد می‌کند، این قبیل باغ‌دارها، مخصوصاً اگر سال بد بی‌آید و آفت باشد و با قیمت روزافزون کود، که از ضروریات است، آن‌ها هم ممکن است طاقت نیآورده و باغات را به اشخاص مشتری و اصناف که پولی در دست دارند، بفروشند و دنبال کسب دیگری بروند. در صورتی که توجّه به تمام این مسایل از سیاست کشاورزی دولت باید باشد و باید تثبیت قیمت را به‌طور عادلانه معمول دارند. اعتبارات وامی به صاحبان باغات بدهند در دفع آفات از طُرُق عملی کمک نمایند. برای

تأمین آب فکری بکنند یا جلوگیری از ورشکستگی افراد علاقه‌مند به شغل باغداری بشود و عملاً از اشخاصی که زارع یا باغ‌دار هستند، حمایت نمایند و اکتفا به نطق و گفتار ننمایند.

چند روز قبل جلسه‌ای از مالکین در منزل بهزادی، که خود در فیروزآباد خلخال مالک است، تشکیل بود و دکترامینی هم آمده، شرکت نمود. چند نفر از مالکین اصرار داشتند که من هم شرکت کنم. چون سال‌ها است از تمام این مجالس گریزان هستم، در این موقع به‌خصوص، به یکی از آقایان که اصرار می‌داشت، گفتم من نه با شما مالکین هم عقیده هستم و نسبت به طرز عمل وزیر کشاورزی هم نظر تنقیدی دارم و چون می‌دانم هیچ‌یک از این اخبارات مؤثر نیست، شرکت من عمل بی‌هوده و زاید است و نرفتم. بعد معلوم شد حضرات انتقاداتی کرده‌اند. نخست‌وزیر هم جواب‌های سختی داده است و صراحتاً گفته که مصمم هستند همین موادّ تصویری خود دولت را به موقع اجرا بگذارند. ولی طرز بیان و سخن‌رانی امینی معمولاً ایجاد عصبانیت نمی‌کند و خوب می‌تواند شیره‌مالی و مطالب را سنبل کند و جماعت شنوندگان خود را به ترتیبی قانع نماید.

از طرف بهبهانی، شرح تلگرافی به شاه عرض شده. در زمینه تعطیل مجلسین و رفتار خشن مأمورین با دانش‌جویان، لحن خیلی جدی و بی‌پروا بوده، ولی معلوم نیست چه اثری داشته و چیزی بُروز نکرده است. ولی فعلاً به اتکای ینگه دنیا، امینی بر مرکب سوار است و مشق جوجه دیکتاتوری می‌کند. به قوانین موجوده اعتنائی ندارند و عقیده دارند همین‌طور که سال‌ها است وزارت کشور جانشین قانون انجمن شهر تهران است، دولت خود را جانشین قانونی مجلسین می‌داند، ولی قوانین را به مقتضای هر روز تغییر می‌دهند و نام مصوّبات خود را قانون می‌گذارند و فشار در اجرا می‌آورد و زور هم دارند و کسی عادت به مقاومت ندارد.

البته این طرز فکر و عمل، در زیر آسمان مشرق زمین و امریکای جنوبی

میسر است و مخصوصاً با اوضاع جهانی موافق سلیقه و مورد پسند
 یکنگه دنیایی هم می‌باشد و مسافرت اخیر مشاورِ کِنِدی به تهران، این فکر را
 بیش‌تر تقویت می‌کند تا این تقسیمات دنیا به دو بلوک تخصم موجود بماند و
 زمینه سیاست هم در عالم به نام جنگ سرد ادامه یابد. ما در مشرق زمین باید
 افتخار تحمّل این نوع حکومت‌ها را، که برحسب مقتضا ایجاد می‌شوند،
 داشته باشیم و چاره نخواهیم توانست بکنیم، مگر وضع خیلی خراب شود و
 به صورت کارهای انجام شده در جزیرهٔ دومینیکن دربیاید که بعد خود
 دوستان و با تصویب خودشان شکل و صورت حکومت را تغییر بدهند و
 رنگ و روغن جدید دموکراتیک بزنند.

این ایّام بارندگی‌های مفیدی واقع شده و موجب دل‌گرمی و امیدواری ما
 شد. به قول شخصی، باران رحمت به طرف املاک تقسیم شده و قانون
 اصلاحات ارضی ابواب خود را باز کرده است. باید در انتظار بهار بود، ولی
 برف کافی برای تأمین آب تابستان و پاییز کم است. به‌طوری که مسافر
 تازه‌وارد و غیرمالک در مراجعت از مراغه نقل می‌کرد مأمورین که با
 آب و تاب فراوان همه روزه در مصاحبه‌های رادیویی وزیر کشاورزی انتشار
 می‌دهند که اکیپ‌های مجهّز، با اصول علمی و با فداکاری فراوان، مشغول
 بررسی و تحقیقات هستند، عمل حضرات بدین قرار است که با جیب راه
 بیافتند و بدون این که از جیب پیاده بشوند، کدخدای هر محلی را احضار
 می‌کنند و از او سؤالاتی راجع به بذرافکنی و نسق‌بندی دِه می‌دارند و بعد از
 صورت‌برداری، شب در کنار آتش گرم، محاسبات خود را در جدول‌های
 آماده می‌نویسند. مساحت به هکتار به این طریق تعیین می‌شود، در صورتی که
 اوراق ممیزی از سه سال قبل در تمام دفاتر مالیّه، با دقّت خیلی فراوان‌تر، که
 بدون شتاب و عجله تهیّه شده بود، موجود می‌باشند و همین استفاده را از
 همان اوراق باکمال سهولت می‌شد به دست آورد. این خود نمونه‌ای است که
 در هر امری از امور و هر دولتی که روی کار باشد، به جلسهٔ تبلیغاتی مطالب

اهمیت فراوانی می‌دهند. آن هم نه برای مردم داخل کشور، بل که برای دوستان که باید در برابر این تبلیغات سرکیسه را شُل کنند. در خود دهات و بین زارعین، اشخاصی که قوی و با فامیل کثیر هستند، ممکن است از این وضع به نفع خود استفاده‌ها بکنند و عده‌ای بی‌دست و پاتر که زارع هستند، محدود نموده و از دِه برانند و نسبت به نَسَقِ آن‌ها، هر نوع تجاوزی بدارند. مخصوصاً که نقشه زمین در کار وجود ندارد.



چهارشنبه ۲ اسفند ۱۳۴۰

دکترامینی رَه‌سپار مسافرت اروپا شده است. چنان‌که مشهور کرده‌اند، با تصویب دوستان و سفارش قبلی آن‌ها، منظور گرفتن کمک‌های گوناگون است. خود دوستان صلاح این‌طور می‌دانند که ده برابر گفتارهای پیاپی بیگانگان، البته معلوم است در عرف بیگانگان چه کسانی هستند، دُول غربی هم به موقعیت ما علاقه بیش‌تری نشان بدهند و در برنامه‌های متعدّد مشارکت نمایند و سرمایه‌گذاری بدارند. حالا تا چه حدّ موفقیت به دست بیاید، معلوم نیست. مخصوصاً تاکنون از سابقه مذاکرات و درخواست‌های گذشته، از آلمان نتیجه رضایت‌بخش به دست نیآمده. این است با توسّل به خود نخست‌وزیر امیدهایی تازه می‌شود.

دکتر فرهاد چند روز قبل رفته است. می‌گویند او سعی دارد موقعیت مخصوصی برای خودش در دل دانش‌جویان حفظ کند و از این رو مورد عنایت زیاد دولت هم نیست. از چندی قبل شهرت داشت برای کارهای مشرف نفیسی، در ساختمان‌های مهمان‌خانه اصفهان و در خرید اراضی برای کوی کارمندان در فرح‌زاد، پرونده‌هایی تهیه شده و خود مشرف هم اروپا بود. ولی در برگشتن، با توسّل به امینی و حتی خویشاوندان، موضوع گفته مسکوت مانده و خود نخست‌وزیر در جلسه هیأت مدیره شرکت مشارکت کرده و بیاناتی نموده است که فعلاً رفع نگرانی مشرف شده. ولی بی‌چاره،

هرکسی در آینده بیاید، این مرد را به میدان خواهد کشید و مزاحمت جمعی را فراهم خواهند کرد. این رسم تکرار می شود و سنت شده است.



جمعه ۴ اسفند ۱۳۴۰

از دی روز که کاغذی از جمشید رسیده و خبر شکستن پای گلناز را در اسکی داده، فوق العاده پریشان خاطر شده ایم. مخصوصاً مادرش از عمل و طول مدت این شکستگی نگرانی دارد. این بود تصمیم گرفتم خودش حرکت کند و برود و در محلّ بماند تا تکلیف روشن شود. برای گرفتن تذکره به مهندس محلّاتی، پسر آقا شیخ اسدالله، دوست ایام قدیم ادوار مجلس، که فعلاً ریاست کمیسیون این کار را عهده دارد، متوسّل شدم. انصافاً او هم تمام سعی خود را نموده و تذکره قرار است فردا حاضر شود.

این اشخاص که فقط آشنایی دارند، بیش تر از اقوام نزدیک به درد می خورند و صادقانه تر حاضرند خدمتی از دستشان برآید انجام دهند. ترتیب اشخاص مصدر کار، در این مملکت، که همان کلمه نوکر به آنها براننده است و همیشه چشم را به بالا برای تعظیم و تملّق دوخته اند و کوچک ترین احساس انسانیّتی نسبت به غیر مافوق ندارند و از هرگونه انجام خدمت ساده و مشروع بی اعتنا می شوند، ولی اشاره از بالاها بشود، با سر می دوند. خوش بختانه این طبقه نوکر، اقلّیت کشور را تشکیل می دهند و در مردم ساده و متوسط، این رذالت ها خیلی کم تر است و دست گاه های بالا متأسفانه این گونه رذالت ها را کاملاً تشویق می دارند و از آنها حمایت مخصوصی دارند. این است که اشخاص صاحب مقام و تحصیل کرده، از راه جاه طلبی، به این پستی ها تن در می دهند و دلّک هم می شوند و علوم و فضایل را زیر پا می گذارند و تدریجاً همین تحصیل کرده ها به واسطه سر مشق بدبلا، هم فاسد می گردند و از جاده صلاح و صواب هم خارج می شوند.



چهارشنبه ۹ اسفند ۱۳۴۰

امروز صبح ساعت شش به فرودگاه برای راه انداختن شمس فر می‌رویم. با طیاره بویینگ B. O. A. C حرکت می‌کند. فقط در تل‌آویو پایین می‌آید و بعد به ژنو می‌رسند. دی‌روز عصر گلناز را برای همان شکستگی پا، عمل جراحی کردند و به‌طوری که با تلفن گفت، سه ساعت طول این عمل بود. امیدوارم ناقص نشود. خیلی به موقع شمس فر خواهد رسید. لااقل تقویت روحی برای او خواهد شد. جمشید این چند روزه خیلی زحمت این پیش‌آمد را متحمل شده است. به کلی من و مادرش را این پیش‌آمد کسل و افسرده کرده. این دخترِ بانشاط و متحرک، باید مدت‌ها در اتاق و شاید در بستر به سر بُرد. ولی با تقدیر چه می‌توان کرد؟

در این مواقع، ملاقات‌ها و تلفن‌های احوال‌پرسی، خود خسته کننده و به صورت یک عذاب در می‌آید. این است من هم تمام روز را آمدم در باغ و صحرا، خودم را با تنهایی مشغول و سرکشی به کارِ باغات نموده‌ام. نزدیکان تعجب می‌کنند که من چه‌گونه با تنهایی خارج شهر می‌توانم به سر بُرم. چون اکثر آن‌ها با کارِ مستقیم آشنایی ندارند، این خیال را می‌کنند. من که آن‌جا هستم، فرصت این‌که نیم ساعت در اتاق باشم، ندارم و برای تمام روز کار هست، و لو هر روز باشد. کار باغداری و کشاورزی هیچ‌وقت خسته کننده نمی‌شود، و لو همان کارها همه روزه تکرار شوند. متأسفانه در این مدتِ ملک‌داری، مالکان اکثر، از نعمتی که برای آن‌ها موجود بود، غفلت عظیم کردند و کم‌تر به کارِ آبادانی پرداختند. حتی به سرکشیِ سطحی هم تن نمی‌دادند تا عاقبت کار به آن‌جاها کشیده شد.



شنبه ۱۲ اسفند ۱۳۴۰

امروز شمس فر تلفنی صحبت کرد. حالا که خیالش از طرف گلناز قدری آسوده شده، عنوان تنهایی را می‌داشت و اصرار به این‌که چه خوب است من

هم تصمیم بگیرم و بیایم و پایه صحبت هم همیشه بر این است که در آنجا فعلاً کاری نداری. من بی چاره از صبح ساعت هفت که سر پا هستم، می بینم تمام روز را در دَوَندگی و زحمت هستم. روزی در این موسم بیش تر از یک صد تومان مزد عملۀ بیل زن می دهم و هر روز که سرکشی به کارها می کنم، می بینم تا چه قدر نواقص در کار هست و اگر دو یا چند روزی نباشم، پولی بی هوده از من رفته و کار مطابق نقشه انجام نگرفته و با این حال نزدیک ترین کس به من، زنم می گوید کاری نداری. به حمدالله حالِ گلناز خیلی بهتر است، ولی دو ماهی قادر به حرکت نخواهد بود.

امروز صبح منزل قائم مقام الملک، که مدّت ها بود نرفته بودم، سری زدم. همیشه در آنجا عده ای از رجال بی کار دیده می شوند. کاغذی به من داد بخوانم. ابول امینی از رُم نوشته بود و اشاره به مسافرت برادرش به آلمان کرد که نوشته بود در تلویزیون ایتالیا دیدم شاگردان ایران عکس هایی از مصدّق می گردانند. این شایعه که مدّتی دانش جویان تظاهرات شدید بر علیه دکتر امینی کرده اند، در شهر مدّتی است رواج دارد. ولی مسأله تلویزیون امر را مسلم می کند. یقین در پاریس هم همین بساط تکرار خواهد شد.



جمعه ۱۸ اسفند ۱۳۴۰

وزیر کشاورزی به مراغه مسافرت کرده، قرار است برای توزیع اسناد مالکیت بین کشاورزان، خود شاه بروند. می خواهند حدّا کثر تبلیغات در اطراف این کار بشود و تمام دست گاه ها زمینه آن را فراهم می دارند. اکثر مالکین با این همه تبلیغ دیگر نخواهند توانست در دهات پراکنده کار بکنند. یکی از مالکین می گفت در ده، تراکتوری کار می کرد، از طرف اهالی ممانعت به عمل آمد و تراکتور را خوابانند. این ها در میزان تبلیغ زیاده روی کردند و حتّی از آن چه لازم بوده تجاوز شده و ناچار از ترمز کردن خواهند بود. و الاّ رشته انضباطی که طالب هستند، از دستشان در خواهد رفت و باید با زور

ژاندارم در محلّ‌ها و داخل دهات نظم را اعاده دهند.

صحبت از نطق دکترامینی در لندن می‌شود، خیلی عبارات گرم و ذکر سابقه دوستی و یگانگی گذشته در میان بوده است. مسلّم هم سایه‌های دیگر به این اندازه مودّت آمیخته به تملّق را نخواهند پسندید و قدر مسلّم این است که در جامعه عادی و در کایه مشرق، تا سال‌های دراز، نسبت به قرن‌ها آقایی دولت بریتانیا، مردم به دل و حتّی به توارث کینه دارند. نمی‌دانم تا چه اندازه در سیاست بین‌الملل صداقت یک طرفه به صلاح کشور و به خیر عموم باشد. این‌ها مطالبی است که خیلی هم طول نمی‌کشد. پس از یک یا دو سال حوادث جواب ما را بدهند و تردید را برطرف می‌کند و معلوم نیست مردم تا چه اندازه با این همه خلوص نیّت اظهار شده در بیانات نخست‌وزیر هم‌راه باشند. زیرا غالب پیش‌آمدهای شوم را اکثریت ملّت همیشه ایجاد شده از سیاست بریتانیا می‌دانند.



۲۰ اسفند ۱۳۴۰

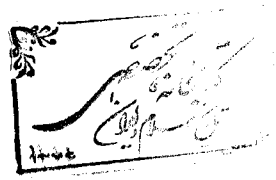
برحسب قرار قبلی، که ستاره‌خانم با وزیربهداری گذاشته بود، صبح به اتفاق آقای دکترریاحی وزیربهداری و آقای دکتردیبا، معاون وزارت‌خانه، عازم یافت آباد شدیم. وزیر را بار اوّل است ملاقات می‌کنم. مرد مؤدّب و متین و باد نکرده‌ای است. دکتردیبا را از مدّت‌ها قبل می‌شناختم. البتّه به واسطه نسبت با ملکه بر شوون خویش افزودگی پیدا کرده، ولی پسر علاءالملک مرحوم و مرد اصیلی است. از درمان‌گاه که در آن‌جا ساخته شده و باغ و موتور و تلمبه آب بازدید کردند و بعد از دبستان و دبیرستان دیدن نمودند و تعریف و تمجید نمودند. به وزیربهداری گفتم خواهشی دارم، به آقای ارسنجان‌ی گوش‌زد بدارید که آثار همه فئودال‌ها بدی و خرابی نبوده است. ولی زیاده‌روی‌های ارسنجان‌ی در گفتارها و مکرّرات، در هر نقطه که چند نفر به اصطلاح معمول فضول هست، بی‌اثر نمانده. نه این‌که فضول آن‌هایی باشند

که حقی بخوانند، بل که آن‌هایی هستند که طالب ایجاد حرف و تولید اختلاف می‌شوند. در صورتی که خصلت خود را فقط پرسیه زدن از این درب به آن درب در شهر قرار می‌دهند و به کلی رشته زمین موجود خود را از تنبلی از دست می‌دهند و دنبال موهوم می‌روند. یک چند از این قبیل اشخاص در هر ده وجود دارند. بدبختانه این عناصر زارع‌نما خود را همه جا قالب می‌زنند و به نام کشاورز صحبت‌های دراز می‌دارند که این روزها خریدار بیش‌تری در دست‌گاه‌های بی‌خبر شهری دارد.



پنج‌شنبه ۲۴ اسفند ۱۳۴۰

هوا به‌طور آفتابی و با عدم بارندگی می‌گذرد. برفی هم در کوه به چشم نمی‌خورد. امیدوارم باز در فروردین باران‌هایی نازل شوند، و الا باز هم خشک‌سالی در پیش خواهیم داشت. نخست‌وزیر از مسافرت مراجعه نموده. زبان‌های بد، شهرت می‌دهند که موفقیت مالی به دست نیآورده‌اند و به وعده و نوید از سر باز کرده‌اند. عملیات و اوضاع اقتصادی بعدی، جواب‌گوی مطالب خواهند بود.



۹ فروردین ۱۳۴۱

چند روزی ایام عید، در رامسر، منزل مهندس نفیسی گذراندم. هوا مساعد نبود و رطوبت و مه زیاد بود. تصوّر می‌کنم در این ایام از هر نقطه، هوای خود تهران مساعدتر باشد. از راه رشت مراجعت کردیم. راه خوبی در دست ساختمان است. این راه جزء برنامه دوستان است که دریای خزر را به جنوب متصل سازند و وسایل ارتباط به سهولت برای حمل و نقل به موقع ضرور آماده باشد. امروز خبر فوت شهشهرانی را در سوئیس شنیدم. خیلی افسرده شدم، چون اکثر به این باغات با هم می‌آمدیم. مرد خوش‌همت و بااخلاقی بود. چون مرض قلبی داشت، چنین مسافرت و خستگی راه‌ها برای او خیلی مصلحت نبوده است و عجیب این است که من او را با برادرهایم یکی از اوصیای خود قرار داده بودم و چنین پیش‌آمدی روی داده است.



۱۴ فروردین ۱۳۴۱

روز سیزده در صحرا و کشت‌زارها غوغا بود. من با ژاله به آن‌جا سری زدیم. ولی عده‌ای خودشان را آماده‌گذاران این روز کرده بودند. از این‌جا به حسن‌آباد، ملکی پدر ژاله رفتیم. جمعی بودند و اکثراً ساعت یک و دوی بعدازظهر آمدند. عجب عادتی است در این طبقه متمکن و تن‌پرور، صبح دیر جُنبدن. ملک با استعداد و آبادی است. بیش‌تر هم یونجه‌کاری و صیفی

می‌کارند و باغات فقط اربابی است و زارعین سهمی از قِبَل باغات ندارند و برخلاف ما عواید خوبی برمی‌دارند.



۲۳ فروردین ۱۳۴۱

گلناز هنوز در بیمارستان می‌گذرانَد و تا کارش معلوم نشود، شمس‌فر ناچار از اقامت است و من هم باید متحمل تنهاییِ مطلق باشم. مشغولیاتم همین آمدن به این باغات و راه رفتن است. امروز صبح به اتفاقِ دکتر مرشد و دکتر مؤید، که از مدیران وزارت بهداشتی هستند، برای دیدن درمان‌گاه، به اتفاق، به یافت آباد رفتیم. محلّ که قریب به اتمام است، مورد پسند بود، ولی به طوری که صحبت می‌شد، تهیّه پرسنل کافی و تأمین بودجه امری است بس دشوار و نمی‌دانم آخر کار چه صورتی پیدا خواهد کرد. حتّی کار خیر که اشخاص از کیسه فتوّت خود خرج کنند و محلّی را آماده نموده، تقدیم دست‌گاه دولتی بکنند، این عمل هم محتاج به پشتی‌بانی و سفارشات مقامات عالی و بالاتر دارد و به طور طبیعی نه کسی قدردانی می‌کند و نه راه می‌اندازد که چنان‌که مدّ نظر است، به درد رفع احتیاجات عمومی مردم بخورد. این وضع به کلی جلوی ابتکار اشخاص خیرخواه را، که علاقه دارند آثاری از خود باقی بگذارند، خواهد گرفت و ثابت می‌کند که هر کاری بشود، برای تظاهر و برای استفادهٔ دسته‌های مختلف صورت می‌گیرد.

در اطراف به گردش می‌روم. دخترکی پانزده ساله اکثر می‌بینم مشغول جمع‌آوری شاخه‌های موه‌های بُریده است و این دختر با پیراهن قرمز و موهای مشکی، نگاه‌هایی با چشمان مخمور و دراز و کشیدهٔ خود به من می‌کند. چند بار نزدیک شد. انعامی از پول دادم. ولی طبیعت انسانی به هر سن باشد گمان می‌کنم ولو نزدیک به نزاع، باز هم خود را می‌یابد و به جوانی و رؤیای یک دختر کشانده می‌شود و بی‌اختیار خونِ نیمه منجمدش جریان سریع‌تری پیدا می‌کند. پس عذر جوانی و جوانان خواسته است، در صورتی که پیران بلغزند،

به جوان چه ایرادی وارد است.



۲۵ فروردین ۱۳۴۱

امروز ناهار را به اتفاق حبیب نفیسی و عظمی خانم و بچه‌هایش و ژاله و کریم‌داد، در آن‌جا صرف کردیم. نفیسی از آن اشخاصی است که منحصرأً فکرش متوجه پشت و روی کار خودش است و برای حفظ شهرت و مقامش تکاپو می‌کند. به مطالب کلی و عمومی چندان توجه ندارد و زحمتی به خود نمی‌دهد. ولی در رشته کار خودش و نمایش‌کاری که انجام می‌دهد، خیلی شایستگی به خرج می‌دهد. دی‌روز به دنباله ماشین‌سواری دولتی که دارد، یک اتاق تریلر بسته بود و این اتاق لوازم کامپینگ و زندگانی یک خانواده را داشت. برای رسیدن و خارج شدن از مدخل باغ، دچار زحمت و معطلی زیاد شدیم.

این ایام مثل موسم‌های دیگر که محصول دست می‌دهد، در یافت‌آباد با زارعین که ملک را تقسیم کرده‌ایم، سر آب قنوات که برای خود نگاه داشته‌ایم، گرفتار دردسرهایی هستیم که در اکثر نقاط ایران، زمین از آب به مراتب بیش‌تر است. قسمتی از آب قنوات را به زارعین، به رسم اجاره نقدی می‌دهیم. ولی هم اجاره را نمی‌پردازند، هم آب را می‌برند و سالیانه مبالغی برای مرمت و لای‌روبی قنوات خرج می‌کنیم.

این‌ها تمام مطالبی است که باید یک هیأت‌هایی دارای اختیاراتی بوده و پس از تقسیم املاک و در هر قسمتی که خود مالکین شخصاً کسب خود را کشاورزی قرار داده‌اند و چنین مطالبی روی می‌دهد، رسیدگی و با کدخدانمنشی حل نمایند، و الا با این تبلیغات وسیعی که شده است، با وجود سعی بلیغی که شخصاً قبل از این صحبت‌ها دارم که با زارعین هم‌کاری داشته و در محیط دوستانه به زراعت بپردازیم، باز می‌بینم در اثر اغراض، بعضی فتنه‌انگیزی می‌کنند و نمی‌گذارند یک رَویۀ سالمی به وجود بیاید و عیب

بزرگ این است سیاسیون فقط از نظر پیشرفت کار خود، که جلب بعضی افکار است که ریشه و آبیاری از خارج می‌شوند، نطق و تبلیغ می‌دارند و غافل از این‌که پایه ترقی حقیقی در تولید هم‌آهنگی ممکن است توأم با انضباط در کار کردن به منظور ترقی امور کشاورزی و حتماً این تبلیغات خارج از هرگونه منطق عملی، ایجاد هرج و مرج بالمآل خواهد کرد و کار کشاورزی با اختلاف و هرج و مرج سازگار نیست.



۲۷ فروردین ۱۳۴۱

امروز از ظهر هوا گرفته و در کوه بارانی است. با وجود باد شدیدی که وزیدن گرفت، در ارتفاعات کرج به نظر می‌رسد باران باریده است. تمام چشم‌ها به آسمان است، زیرا میزان بارندگی روی هم کافی نبوده است و از هم اکنون دعوای آب است که هرکسی مطالبه می‌کند. بالأخره پس از چند روز نزاع بین باد و ابر، چند ساعت بارندگی و در کوه تگرگ بارید و سیل جاری شد و هوا رطوبتی حاصل کرد. امیدوارم عقبه داشته باشد.

امروز با گلناز، که تازه از کلینیک به اتاقش آمده است، صحبت شد. خودش به من گفت حالش بهتر است، ولی با چوب زیر بغل باید مدتی فقط در اتاق حرکت کند و شمس‌فر ناچار از ادامه اقامت است تا بتواند پا را مستقلاً مورد استفاده قرار بدهد.



اول اردیبهشت ۱۳۴۱

در نتیجه دو شبانه‌روز بارندگی، از دی شب سیل از کوه‌ها سرازیر و جاری شده است. امروز صبح خبر دادند که قنات فرمان‌آباد که چاه‌های آن کنار رودخانه کن است و در سر راه مسیل واقع است، اطراف جاده را آب فرا گرفته است. خودم حرکت کرده از راه امام‌زاده حسن می‌آیم. تمام سطح خیابان را آب گرفته و به شدت از طرف شمال، آب از کوچه‌ها سرازیر بود و خانه‌های

گلی و دیوارها را منهدم و تیر سقف‌ها در وسط گِل ولای به چشم می‌خوردند. منظرهٔ تأثرآوری بود. چندین ماه همه دست به دعا بودیم که باران بیارد، حال که آمده است، از بلای آن نالان می‌شویم. در دامنهٔ کوه، بدون توجه و دقت، ساختمان‌ها شده است و از این رو، سیل که جاری می‌شود، راه عبور ندارد و باعث این خرابی‌ها می‌گردد. با کمک بولدوزر فاروق از خسارت بیش‌تری جلوگیری شده است. ولی هوا طرف کوه، ابری و باز احتمال باران دارد. در این سه سال اخیر، چنین باران مفصلی در بهار نبایده بود و در اکثر نقاط بارندگی بوده است.



۲ اردیبهشت ۱۳۴۱

دی شب رعد و برق بسیار شدید شهر را به لرزه در می‌آورد و رگ‌بار تندی سرازیر شد. در جنوب شهر که آب‌های شمالی در رُو ندارند، خیلی از خانه‌ها را خراب کرده است. امروز هم ابر سیاهی دامنهٔ کوه را گرفته و می‌بارد. در این پنج سال اخیر چنین بارندگی دامنه‌داری روی نداده بود. با وجود خرابی‌های تأسف‌آور، برای آینده آب قنوات و چاه‌ها بسیار مؤثر و مفید است و برفی که به کوه زده است، برای آب تابستان مؤثر خواهد بود.



۳ اردیبهشت ۱۳۴۱

هوا رطوبت زیادی پیدا کرده است و عصر رعد و برق و رگ‌باری می‌زند. مردم قسمت‌های جنوبی شهر، این ایام تمام در نگرانی می‌گذرانند. محلّ برق شهر که در اراضی طرشت واقع است، دچار سیل گردیده و از کار افتاده است. خود این موضوع جالب است که در کارخانه چندین میلیون تومان خرج شده، در بدو امر دقت گردیده که از گزند سیل محفوظ باشد، در صورتی که همان حدود همه‌جا آثار سیل در گذشته و خطّ سیر آن آشکار است. این هم قطعاً در اثر نادرستی و گرفتن رشوه انجام شده و محلّ کارخانه را برای خاطر

صاحب زمین نصب کرده‌اند. بدون رعایت هیچ‌یک از شرایط ضروری علمی. باد تندی برخاسته است و شاخه‌های بی‌نوا را یکی پس از دیگری تا روی زمین خَم می‌کند و درختان میوه را هم چنان تکان می‌دهد که دانه‌ای دیگر بار باقی نگذارد. تعجب از مقاومت همین درختان است که باز در برابر چنین فشاری پای برجا باقی می‌مانند و از برکت فصول است که باز هم در آخر کار میوه باقی گذاشته شده و قابل چیدن و استفاده می‌شود.



۸ اردیبهشت ۱۳۴۱

دی‌روز با محمدحسین میرزا بودیم. محلّ کوهستانی و کم‌آبی است. با وجود آن‌که در قنات کار می‌کنند، به امید آن‌که آبی اضافه بکنند، عصر توفان شدیدی بلند شد و باز رگ‌بار بارید و آب سیل رودخانه همین‌طور ادامه دارد.



۱۲ اری بهشت ۱۳۴۱

امروز یکی از مالکین مراغه، پسر امیرکبیریان، که خودش دانش‌کده کشاورزی را تمام کرده است و در محلّ دیزجرود، در قریه خانیان، شخصاً به وسیله تراکتور کار می‌کند و باغاتی احداث نموده، برای شکایت به تهران آمده است. اظهار می‌کرد باغی که دارد و دیوارکشی شده و میوه‌جاتی از بیست سال قبل کاشته است، دسته‌ای از رعایای به اصطلاح آن‌جا قره و خوش‌نشین، به باغ ریخته، انهار آب را صاف کرده و درخت‌های پیوندی را بُریده‌اند. هرچند این مطالب مورد تکذیب آقای وزیر کشاورزی در نطق‌های رادیویی واقع است، ولی خیلی به عقل این عملیات نزدیک است. عده‌ای اشخاص محروم و جاهل را رسماً تحریک می‌کند و آن‌ها مصدر این حرکات می‌شوند.

عیب کار در این است، یک اصلاحی را می‌خواهند، به قول خودشان

انقلاب سفید، از بالا بدارند. ولی هوس گفتن و شهوتِ ادای کلمات زننده و تند، کارها را از دست خود صاحبان نقشه خارج می‌کند. امروز در اجرای برنامه، هرکس را ارسنجانی غاصب و متجاوز به رعیت می‌بیند. در صورتی که باید بدون بدبینی یا جانب‌داری قانون اجرا بشود. برای این یک مشت مالکین هم تکلیف معین باشد، و الاً برای خود من هم که بی‌ایم و امروز با فراغت خاطر در باغی که خودم احداث کرده‌ام و زحمت پرورش آن را یک عمر کشیده‌ام، هیچ‌گونه امنیتی نمی‌ماند. چون شهر تهران طوری توسعه یافته که در اطراف همین باغ، چندین دوجین مردم کارگر یا کارمند کوچک سکنی اختیار کرده‌اند. همین‌که اوضاع را چنین بپندارند، به هوس تقسیم باغ من هم بین خودشان ممکن است بیافتند و چه مرجعی از من به حمایت خواهد برخاست. مرا هم جزء غاصبین قلم داد خواهند کرد.



۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۱

دی‌روز صرف ناهار را با کاوه و زنش لیلا و حضرتین دفتری و کریم و ژاله گذراندیم و عصر، دیدنِ سردخانه‌ای که در مجاورت، شرکت دانمارکی و موسوی‌زاده ساخته‌اند، رفتیم. این جوان، پسر موسوی‌زاده دوستِ دیرین ما است. مرد صحیح‌العمل و قاضی با شهامتی بود. در دوران قوام‌السلطنه دبیر حزب شد و قدری خودش را باخت. در سیاست خوددار و ورزیده نبود. پسرش جوان فعالی شده و با دانمارکی‌ها سرمایه‌گذاری نمود و این سردخانه را بر پا کرده‌اند. تصور می‌کنم تأسیس این سردخانه خیلی مفید در نگاه‌داری اقسام آذوقه‌ها باشد؛ به‌خصوص گوشت و ماهی که جزء ارزاق عمومی و در موسم طولانی تابستانی مشکل نگاه‌داری می‌شود. هوا امروز سنگین و باز هم مستعد بارندگی است. عصرها باد تند و شدیدی می‌وزد.



۱۶ اردی بهشت ۱۳۴۱

عصر برای ملاحظه نهر آب کرج یافت آباد، که در چند نقطه سیلاب ها نهر را بُریده و پُر کرده است، بازدید می نمودم. عده ای شرکای توانا در این ملک داریم. یک نفر از آن ها در تمام مدت سال به فکر این که نهر آبی وجود دارد و باید آب مصرف زراعت از قریب چهل کیلومتر یعنی از زیرپل کرج به این محل برسد و توجّهی به آن بشود، در این فکر ابدانیافته. فقط در میزان کم و زیاد عواید بحث دارند. این خود نمونه کامل از انحطاط احوال مالکیت است و بهترین مجوز برای عنوان اصلاح ارضی و کوتاه کردن دست مالکین بی علاقه و بی قید به کار خودشان می باشد.

از جلوی کارخانه روغن نباتی شاه پسند عبور می کردم. تعداد کثیری اتوموبیل های سواری و عده ای ژاندارم بودند. تحقیق شد گفتند نخست وزیر به این محل آمده اند. یقین هست در رادیو نطق مفصل ایشان را می شنوم. از هر فرصتی استفاده برای نطق و بیان می کنند. رویه مخصوصی است که به دردشان مثل این است که زیاد می خورد. شاید در افکار عمومی اثرات معنوی و عمیقی نکند، ولی در جریانات روزمره بی اثر نیست



۱۷ اردی بهشت ۱۳۴۱

این ایام پس از جریان سیل و مقداری خرابی وارده در قسمت جنوبی شهر، سر و صدایی از مراکز دولتی و شهرداری به راه انداخته اند که زمین خواران باعث این پیش آمدها هستند و پرونده آن ها را از شهرداری به دادگستری خواهند فرستاد. این هم یک موضوع خوبی برای نطقان حرفه ای. اگر واقعاً به ریشه این قضایا رسیدگی شود، تمام زیر سر خود مأمورین دولتی از هر طبقه می باشد. خود شهرداری و مأمورین ثبت، همگی خودشان مردم را اغفال کرده اند و از دامنه های بالای کوه از زیر قرای اوین و درکه تمام مجاری سیلاب، که به دهات شهرری سرازیر می شد، تمام را از موقعی که راه

جدید خیابان پهلوی را به تجریش می ساختند، مسیر سیل ها را یا به کلی مسدود کردند، یا به طوری نهر را باریک گرفتند که در مواقع باران های شدید، آب، راه عبور دیگر نداشته و در این بارندگی های چند روزه، شدت سیل و باران این خرابی ها را به بار آورد و قسمتی هم، چون شهرداری مجرای عمده کن را از بالا مسدود کرده بود که آب زیاده تر به شهر فیروزآباد بیاید و همین شهر فیروزآباد در محلّ پل امامزاده معصوم از مجرای خود خارج شده و به طرف امامزاده حسن و کوچه های مجاور سرازیر شد و خرابی های عمده را در این قسمت وارد آورد و تمام منظور شهرداری استفاده از فروش به اصطلاح فاضلاب به زارعین شهرری بوده است که همه ساله معمول آن ها بوده است و از این راه استفاده عمده به دست عمّال شهرداری می آید.

همه این پیش آمدها وسیله تبلیغات وسیع و از استفاده برای سخن رانی های بی انتها که مردم را با الفاظ و وعده و وعید امیدوار نگه دارند و از وضع سخت و ناراحت اقتصادی منصرف و افکار را متوجّه مطالب جدید و سرگرم کننده بدارند و روی هم برنامه در این مملکت ادامه دارد و کسی که بی اطلاع از هر جهت و از هر شکل ثابت باقی می ماند، همان اجتماع مردم است که قادر نیستند حدس هم بزنند عاقبت به کجا کشانده می شوند و در میان سیل گفتار چه مطلبی را باید قبول کنند و در تشخیصات همه را سر در گم کرده اند.



۲۲ اردیبهشت ۱۳۴۱

از اوضاع اقتصادی و بهبودی آن، با همه وعده ها و گفتارهای رادیویی، آثاری ظاهر نمی شود. هر چند گفته می شود ذخیره ارزی بانک افزایش حاصل نمود، ولی به طوری سلب اعتماد عمومی از دست گاه شده که کسی قانع نمی شود و هرکس پولی و اندوخته ای دارد، در فکر حفاظت از دست بُرد خود دست گاه است. زیرا هرکس موقع تصدّی، از خدمات و شایستگی

دست‌گاه سخن‌گفته است، ولی پس از تغییر و سقوط، یکی پس از دیگری، از ندانم کاری و اشتباهات و حتی خیانت‌ها پرده‌برداری کرده‌اند. قدر مسلم آن است که بلند پروازی‌ها و عمل در امور صنایع، به‌طور وسیع و بدون محاسبه دقیق، باعث نکبت شده است. دقت لازم را نکرده‌اند که مصرف‌کننده تا چه حد توانایی دارد و مواد اولیه تا چه اندازه به دست خواهد آمد و برای رقابت با مصنوعات خارج، که ارزان‌تر وارد بازار می‌شود، چه رفتاری باید بشود. این‌ها تمام نکاتی است که در بدو تأسیس مؤسسات صنعتی دقت نکرده‌اند و به عشق پول فراوان - که از محل پشت‌وانه اسکناس، به‌طور بی حساب، در اختیار اشخاص گذاشته شده - هرکس روی رقابت‌های شخصی، کارخانه بزرگ و بزرگ‌تر، با قدرت بیش‌تر، به خارج سفارش داده. اکثر هم دچار کم‌بود مواد اولیه و فروش نرفتن اجناس و سررسید اقساط قروض، که به بانک‌ها در داخل و خارج دارند، شده‌اند و بحران شدیدتر احساس می‌شود و همه از بانک مرکزی گله‌مند هستند که چرا پول‌ها را به دامن مؤسّسین صنایع سرازیر نمی‌کند یا از دولت توقع دارند که سرحدات را به‌طور کلی روی اجناس ساخت خارج مسدود دارند و هرکس به تناسب صنعتی که دارد، پیش‌نهاد افزایش سود بازرگانی می‌دارد و در نتیجه هرج و مرج اقتصادی را پیش‌بینی می‌توان کرد.



۴ خرداد ۱۳۴۱

این هفته گرفتار کسالت خون‌ریزی مغزی منوچهر قانع، شوهر سعیده، بودم که در بیمارستان پارس تحت معالجه است و نتوانسته بودم به باغ سری بزنم و امروز که آمدم، می‌بینم گل‌های نسترن پیچ به‌کلی باز شده و منظره‌ای دارند. ولی تتبّع از امور باغ‌داری و کشاورزی، در صورتی کامل است که باغبان در همان محل اقامت و محل زندگانی خود باشد. شمس‌فر هم چنان گرفتار پای گلناز در ژنو می‌گذراند و من در شهر با زندگی ناراحت و پنهانی کامل

به سر می‌برم.

روز عید غدیر را با مشایخی، که از آشنایان زمان وکالت تبریز است، به قم برای دیدار و زیارت رفتیم. راه خیلی خوب بود، ولی منظر راه خشک و سوخته، انسان را کسل می‌داشت. در مسجد جدیدالبنای مرحوم بروجردی اقامه نماز جماعت کردیم. خیلی خرج مسجد شده است. این‌ها همه از جوهی است که مردم با طیب خاطر بابت خمس و زکات می‌دادند. رفیقِ راه من مبتلا به پرحرفی و آن هم مثل اکثر مردم این سرزمین از سیاست داخلی هم تجاوز کرده، به سیاست خارجی می‌پرداخت. چون من جوابی نمی‌دادم، خودش رشته سخن را در دست داشت. تا پس از دو ساعت راه به شهر مراجعت کردیم و از شنیدن آن همه خرافات سیاسی منگ بودم.



۳ خرداد ۱۳۴۱

یک محلّ شن و ماسه‌شویی به نام خلیج، که در اراضی مجاور فرمان‌آباد واقع است، به حسب دعوت صاحبانش، آقای نخست‌وزیر آن‌جا را افتتاح خواهند کرد. هر بهانه برای ایراد نطق و خطابه، مورد استفاده ایشان و استفاضه مستمعین است. فعلاً مسابقه دموکراتیک از شخص اول مملکت و وزرا در بین است. در هر شخصی صحبت از مساوات و آزادی و رفاه اجتماعی است و متأسفانه در عمل هیچ‌یک را نمی‌توانند فراهم کنند یا نمی‌خواهند و تعجب می‌کنم چرا این‌ها که عقلای قوم هستند، فکر نمی‌کنند یک روزی مجلس و انتخابات، که این همه از اشاره به آن پرهیز دارند، به‌طور قهری برقرار خواهد شد و با خشونت زیادتر به وجود خواهد آمد.

سرچشمه تمام این انحرافات سیاسی، در اثر اشتباه دوستان ینگه‌دنیایی است. همان اشتباهی که در کشور لائوس نتیجه تلخ آن را می‌چشند و همه روزه در جراید داخلی و خارجی، مقالات مبسوطی در علل پیدایش آن منتشر می‌شود و می‌خوانیم تمام آسیای شرقی فعلاً متشنج و برهم است. به همان

عللی که متأسفانه در خاورمیانه هم آثار سیاست غلط نمودار است و آتیۀ خطرناکی ممکن است به بار آوَرَد و موجب ندامت عمده بشود. پس از خرابی‌ها، برای امثال دکترا مینی یا زمام‌دار دیگر، مجلس به تمام معنی لولوی سرِ خرمن است و هرچه از این موجود دور باشند، حتی راحتی بیش‌تر می‌دارند و زمام‌داران جاه‌طلب هیچ‌یک سرِ سازگاری با مجالس تقنینیه ندارند. راست است که انتخابات ما همیشه سیر غلط داشته، ولی همان عدۀ انگشت‌شمار اشخاص صحیح و بی‌غرض، مؤثر در امر نظارت عمومی واقع می‌شوند و اکثریت فاسد و معیوب، از ترس هم باشد، تظاهر به پی‌روی از کارهای صلاح می‌دارند و تفاوت فاحشی به وجود می‌آید. چنان‌چه در ادواری که قدرت مقننه برابری با قوۀ مجریه می‌کرد، ممکن بود در امور سیاسی تندروی‌هایی به وجود بی‌آید، ولی قطعاً در امور بودجه و مالی، هزار یکِ خراب‌کاری‌های بعدی پدیدار نمی‌شد و بعد از دوره چهاردهم کلیۀ تفریط‌های مالی و دزدی‌های مجالس بوده که خود دست‌یار و برگزیده قوۀ مجریه بوده‌اند.



۱۱ خرداد ۱۳۴۱

امروز آقای دهقان، استاندار آذربایجان به ملاقات آمده بودند. از معلّمین هستند و سابقۀ فرهنگی طولانی دارند. سال‌ها رییس فرهنگ تبریز بودند و بعد داخل کادر وزارت کشور شده‌اند. دخول این دسته اشخاص به وزارت کشور هرچند کافی نیست که سیاست پر افتضاح بخش‌دارها و فرمان‌داران قدیمی، که اکثریت با آن‌ها است و مردمانی اخاذ و طمّاع و پرونده‌ساز هستند که مردم را می‌دوشند و آزار می‌دهند و کاغذسازی را طوری یاد گرفته‌اند که آثاری از اعمال خود نگذارند و هرچه استان‌دار درست و صحیح باشد، نمی‌تواند به‌طور قاطع مؤثر واقع شود و در مراکز شهرستان این‌ها کارهای خود را انجام می‌دهند و بیش‌تر محلّ اخاذی این جماعت از درآمدهای

شهرداری‌ها تأمین می‌شود، چون انجمن‌های واقعی وجود ندارند. هر جا انجمن می‌باشد، انتخاب افراد در باطن با نظر فرمان‌دار وقت انجام می‌شود. این است که دور تسلسل خاتمه‌پذیر نیست، مگر انجمن‌ها حقیقتاً به نمایندگی خود مردم رشته کارها را در دست بگیرند و به هیچ عنوان فرمان‌داران حق دخالتی نداشته باشند و دستشان به کلی کوتاه گردد. به یقین در آمد شهرداری‌ها کاملاً تکافو به اصلاحات محلی می‌کند، ولی صدی سی از درآمد را به مصرف می‌رسانند و بقیه را آشکارا می‌خورند و این است که هیچ وقت در شهرهای کوچک هیچ یک از کارها که شروع می‌شوند، خاتمه نمی‌یابند و همان مخارج را هر سال تکرار می‌کنند. به طوری که همیشه محلی برای خوردن و ربودن در برنامه شهر موجود باشد.



۲۳ خرداد ۱۳۴۱

پس از قریب چهار ماه دوری، خبر رسید که شمس فر امروز با طیاره پاکستانی، که یک سر می‌آید، حرکت می‌کنند. خیلی دوری او برای من یک حالت نومیدی و یأس تولید می‌کند و روحاً کسلم می‌دارد. امیدوارم به سلامت برسد.



۲۴ خرداد ۱۳۴۱

نصف شب شمس فر با بویینگ پاکستانی، که از ژنو مستقیم می‌آمد، رسیدند و بی‌اندازه خوش‌نود شدم.



۲۹ خرداد ۱۳۴۱

امروز باز درب‌های دانشگاه را دیدم عبوراً بسته‌اند و عده‌ای پلیس در اطراف گرد آمده‌اند. گویا دی‌روز به مناسبت چندمین سال یک واقعه، که هنوز نمی‌دانم کدام یک از وقایع است، زیرا حوادثی که در این ده سال در

دانش‌گاه روی داده، زیاده شده‌اند،... خلاصه شعارهایی بچه‌ها داده و اعلان کرده‌اند که موافق با سیاست دولت نبود. این است به بهانه تعطیلات تابستانی، درب‌ها را قفل کرده‌اند. مطلبی که مسلم است، بین طبقه دانش‌جو و جوان شکاف عمیقی با طبقه حاکمه امروزه ایجاد شده که با سخن‌پراکنی و گفتار این شکاف پُر نخواهد شد. یا از دانش‌گاه باید صرف‌نظر کرد، یا سیاست روابط با این طبقه را باید اصلاح نمود. مسأله عمیق‌تر و مهم‌تر از آن است که با چند فرمول بشود ماست مالی کرد و از سر باز نمود.



۱۰ تیر ۱۳۴۱

امروز شاه برای یک دیدار دوستانه، چنان‌که رادیو در اخبار گفت، عازم پاکستان می‌شوند. مشکلات مشترکی بین ایران و پاکستان ایجاد شده است؛ پیش‌تر از لحاظ سیاست خارجی. پاکستان در مسأله کشمیر، دل‌خوری از متحدین خود دارند. ما از لحاظ مالی پیش‌تر گله‌مندیم. ینگه‌دنیایی‌ها، این دوستان سخی، یک‌باره در این اواخر سرِ کیسه را محکم بسته‌اند و حاضر نشده‌اند با همه یگانگی دکترامینی، سخاوت‌مندانه با هرگونه خرج و برج، ما را یاری بدارند و این برخلاف دوران حکومت جمهوری خواهان است که سیاست‌مداران ما را بدعادت کرده بودند، در صورتی‌که به مملکت خیلی بی‌طرف‌هند، انواع کمک‌ها در توسعه اقتصادی و وضع و حتی نظامی، می‌شود. پاکستان ظاهراً می‌خواهد تجدید نظری در سیاست خود بدارد، اصطلاح تجدیدنظر، یعنی صورت‌خوش و گوش به گفتارهای مسکو نشان دادن است. همه این جریانات ثابت می‌کند که باید زیاد به دامان دوست‌داران خارجی، ممالکی مثل ما خود را نیاندازند و متکی به یک بلوک باشند. از طرفی شاه می‌خواهد رول میانجی بین پاکستان و افغانستان را، که قطع رابطه کرده‌اند، بازی فرمایند و در قسمت سیاست بین‌المللی برای خودشان مقام جدید احرار نمایند و اگر موفق شوند، دوستان ینگه‌دنیایی ممنون می‌شوند. افغان‌ها

به هیچ وجه گوش به نغمات دل نواز امریکایی هانمی دهند و از این جهت سیاست خارجیِ دوست دار امریکایی، همیشه نگران این قطعه حسّاس هستند.



۲۵ مرداد ۱۳۴۱

این ایّام، منیر برای هم‌راهی با گُلناز، که به واسطه کسالتِ زردی معاشرت زیاد نداشت، در فرمانیه عصرها را می‌گذراند و صبح‌ها هم همه روزه گرفتار کارهای متفرقه در دفتر شهر بوم. امسال وضع مرتّب آب کرج که تا امروز جریان خوبی داشته، وضع اشجار از بدبختی پارسال نجات پیدا کرده‌اند و منظره باطراوت و خرّمی دارند. هیچ آبی جانشین آب رودخانه در این زمین‌های شنی نمی‌شود.

بعد از رفتن دولت امینی و روی کار آمدن علّم، همه را عقیده بر آن است که این حکومت تماماً شخصی است و در هر امری از امور، از جزئی و کلی، دستورات بالا را اجرا می‌دارد و شخصیت معنوی ندارد. مشکلات قطعاً در جای خود باقی است، ولی طرز گفتارها که تحویل عامّه می‌شوند، تفاوت کرده‌اند. مسلّم آن است که کمکی دوستان تقریباً قطع است، حتّی به لشکریان نیز کمکی نمی‌دارند. از طرفی امور برنامه و ساختمانی به کلی متوقّف است و قطعاً مواعید رنگارنگ که از رادیو داده می‌شوند، ارزش این مواعید تو خالی نزد عامّه معلوم است و مردم عادت به تحویل دروغ‌های گوناگون دارند. دروغ‌های امینی را بهتر باور می‌کردند. انتظار آخر این پرده نمایش را همه دارند و تصوّر می‌کنند کوتاه‌تر از دوران نمایش امینی باشد. والله اعلم.

گرما امسال در اثر بارندگی‌های فراوان شمال و آذربایجان، از نیمه مرداد کاسته شده و شب‌ها به کلی خشک و آثار پاییزی دارد. هر چند روزها گرم هستند، ولی در شمیران هنوز هم احساس گرما، مگر در وسط روز، خیلی کم‌تر می‌شود.



۴ مهر ۱۳۴۱

این ایام کم تر به این جا تردّد نموده ام. موضوع رعیت که آن چه زحمت کشیده ام و باغات احداث کرده ام، به هیچ وجه مناسب با خرجی که می کنم، عواید ندارند و در این کار درمانده شده ام، قسمت عمده به واسطه بی علاقه‌گی مباشر و خود باغبان است: حقوق ثابتی از من نقد می گیرند و میوه ها را از همان ایام ناری، بچه ها و خودهاشان نفله می کنند. آفت هم حداکثر صدمه را وارد می کند. در نتیجه هیچ چیز به دست نمی آید و انسان از نگرفتن ثمر کسل و مأیوس می شود. خودم که زیادتر بیایم، توقعات این ها زیادتر می شود و عاقبت با مخارج سنگین شهری و بعضی هوس رانی ها، حُسن ختامی در کارها نمی بینم. هنوز در فرمائیّه مانده ایم و همین که آفتاب می رود، سرما محسوس است.

مسافرت شاه به شمال ادامه دارد و همه جا نطق های مفصل دموکراتیک ایراد می دارند. حکومت، سلطنتی پلیسی سوسیالیستی است. این هم نوعی از حکومت ها است. باید آخر کار را عمر و فرصتی داشت و تماشا کرد. از طرفی زلزله که خرابی زیادی بار آورده، تمام دست گاه را مشغول نموده. جمعی می روند و در این میانه جمعی برخوردار می شوند و جیب خود را بی باکانه پُر می کنند.

مسافرت چند روزه به رامسر و از راه رشت، یک شب زیباکنار، ملک امینی، ماندیم. محلّ خوبی است، ولی کم تر مسافر دارد. سدّ منجیل را تماشا کردیم. در آب یاری مناطق گیلان حُسن اثر دارد و کار مفیدی است. سبزی و خرّمی خطّه مازندران و رشت، با خشکی قزوین و اطراف تهران، که هر چه هست سنگ است، خیلی مؤثّر و زننده است.



۲۶ مهر ۱۳۴۱

این ایام تحت تأثیر اصرار گلناز، خودم را حاضر به مسافرت به بیروت

کرده‌ام. انسان در هر سنّ و سال باشد، اصرار در وجودش مؤثر است. در صورتی که خودم رجحان می‌دادم همین زندگی بین شهر و ده و رسیدگی به کارهای کشاورزی و باغداری را ادامه دهم، ولی فعلاً برای رضایت خاطر این دختر، از تمایل خود منصرف شده و به مسافرت می‌روم.

□ .

۲۵ آذر ۱۳۴۱

پس از مدّتی اقامت در ژنو و مراجعه به دکترها و دندان‌ساز، دو روز قبل با طیارهٔ سوییس‌ایر (کورونادو)، در یک بعد از نیمه‌شب، به تهران مراجعت شد و از تجدید دیدار شمس‌فر و کسانِ خود خوش‌نود شدم. روی هم با طبع و مزاج من زندگی اروپا سازگاری ندارد و مخصوصاً حالت اضطراب پیدا می‌کنم که در هتل یا در راه سفر دچار سکنه و مرگ بشوم و از این‌که جنازه را با قوطی برگردانند، بیزارم و خوش‌حال هستم که در این بار سلامت و با پای خودم مراجعت کرده‌ام.

در آن‌جا با اشخاصی که آمد و شد با ما دارند، موضوع صحبت، اصلاحات ارضی و اصلاحات بین زارعین محلّ و مالکین است. چون دست‌گاه دولت جنبهٔ تبلیغات به این کار از بدو امر داده‌اند، همین رشته را در واقع دامن می‌زنند. و الاً غالب این اختلافات موردی نداشته تولید بشود.

چند روز قبل از برگشتنم، مشهدی غلام‌علی، که سال‌ها سرپرست باغ و عمارت نازی‌آباد و مورد علاقهٔ زیاد من بود و عمر درازی هم طی کرده بود، اولادی هم نداشت، در اثر پیری و سینه‌پهلو درگذشته بود و خیلی متألم شدم. خیلی در اطراف کشته شدن مهندس عابدینی، در اطراف گردنه‌های راه فیروزآباد فارس، صحبت شده است. عقیدهٔ مطلقین بر این است که فقط در اثر تصادف با عده‌ای سارق این پیش‌آمد ظهور نموده، ولی وزیر کشاورزی او را شهید راه انجام وظیفه و اصلاحات ارضی معرفی کرده، از این موضوع برای پیش‌رفت کار بهره‌برداری کامل شده است. جمعی از مالکین ثروت‌مند

را توقیف نموده‌اند، مین جمله ضرغام رییس ایل باصری، که فوق‌العاده در سنوات اخیر ثروت به دست آورده، از راه کارهای فلاحی و بهره‌برداری از چغندرکاری و حشم‌داری و حتی در مسافرتی که شاه نموده‌اند، نطق آتشین بر مزار مهندس شهید فرموده و در اعطای اسناد مالکیت فرموده‌اند بردگان سابق واقعاً در این سی سال فراموش فرموده‌اند که چه‌گونه پدر تاج‌دارشان صاحب شش هزار قریه و صدها هزار بر دگان بوده‌اند. آیا معاصرین و مورّخین، فجایع مازندران و رسم مالکیت ایشان را از یاد خواهند برد؟ ناطقین این ایام را اگر انسان نشناسد، تصوّر می‌کند در کشور دموکراتیک فرانسه و در موقع انتخابات گمی موله دبیر حزب سوسیالیست یا دبیر حزب کمونیست در حال صحبت برای موکلین خود هستند.



۱۴ دی ۱۳۴۱

از دی شب باران خوبی باریده است و کوه را هم برف زده است. امروز در باغات همه جا باران اثرات خوبی گذاشته است، ولی در یک روز بارانی، یک نفر سرکار ندیدم. همه داخل اتاق‌ها چپیده‌اند، در صورتی که به هیچ وجه سرمایی وجود ندارد. وزیر کشاورزی وعده می‌دهد که در ۱۶ دی ماه جلسهٔ معظمی از نمایندگان کلیهٔ شرکت‌های تعاونی در تهران جمع شوند و تشکیل کنگرهٔ دهقانان آزاد بدهند. گفته می‌شود برای پذیرایی از چند هزار نفر تهیه می‌بینند. منظور تظاهر جدیدی است که در خارج از کشور منعکس باشد. از روزنامه‌نگاران و فیلم‌برداران دعوت کرده‌اند و شاه شخصاً این اجتماع کشاورزان را قرار است افتتاح بدارند و البته نطق هم بفرمایند. نطق و بیان شاه خیلی روان شده است و خوب ورزیده شده‌اند.



۱۶ دی ۱۳۴۱

این اوقات همه روزه شاه، که در گردش به مازندران رفته‌اند، مشغول دادن

اسناد مالکیت و ایراد نطق‌های پرهیجان هستند و اظهار داشته‌اند از طفولیت در فکر این کار تقسیم املاک بوده‌اند. یکی از اشخاص با اطلاع اظهار می‌کرد و این را موقع تقسیم املاک در مشهد ادعا می‌کند کشف کرده است که این اسناد فقط شماره‌هایی دارند و به مهر ثبت اسناد رسیده و دیگر حدود و اسامی و مشخصات دیگر به طور سفید مانده که بعداً پُر شده و اداره ثبت تکمیل نماید. واقعاً چه گونه بدون نقشه قبلی حدود همان نسق هر زارعی ممکن است معلوم شود؟ ما که این کار را با تهیه نقشه در میانه و یافت آباد کرده‌ایم، هنوز هم پاره‌ای اختلافات و اشتباهات معلوم می‌شود وجود دارد که اکثر با دردرس و زحمت مرتفع و حل می‌داریم.



۱۹ دی ۱۳۴۱

امروز شاه کنگره نمایندگان دهاقین را، که به نام عضویت شرکت‌های تعاونی از اطراف انتخاب شده و در تهران جمع شده‌اند، افتتاح کردند. ابراهیم خان زندیه، که از زارعین یافت آباد است، آمده بود و تفصیل جلسه را بیان می‌داشت. قریب پنج هزار نفر جمعیت بوده است. شاه پس از بیانات مفصل، جلسه را اداره کرده است. این صحنه را ارستجانی تولید کرده و اداره نموده است و چند ماده پیش‌نهاد شده است که شاه آن‌ها را به رفراندم عمومی قرار است ارجاع بدارند.

این موضع مراجعه به آرای عمومی، از تصدی دکتر مصدق معمول شد و راه باز شد. آرای عمومی در ایران تا مدت‌ها بعد تحت تأثیر دولت انجام می‌شود و معنویت نمی‌تواند داشته باشد. اصول مالکیت در ایران هیچ وقت استحکام و ثباتی که این اصل در جامعه روم قدیم و در ممالک اروپایی در طی قرون داشته، در ایران چندان استحکام و ریشه نداشته است. زیرا مملکت بعد از اعراب دست به دست گشته است و هریک از زمام‌داران که به قدرت بازو و شمشیر حکومت کرده، مالکیت را از آن خود می‌دانسته و هیچ

احترامی به مالکیت افراد نداشتند. به خصوص در دوران رضاشاه که پنج هزار ده و کلیه مراتع و جنگلات را روی اساس زور و فشار تصاحب نمودند و پس از جنگ دوم و دخول قشون سرخ به ایران و ایجاد ضدیت توده و قیام پیشه‌وری در آذربایجان، همه دانستند که مالکیت را دیگر بقا و دوامی نخواهد بود.

در جلسه کنگره نمایندگان دهاقین، به دعوت ارسنجانی، تقی‌زاده نطقی ایراد کرد و اظهار داشت که در روسیه تزاری بردگان به وسیله امپراتور الکساندر سوم آزاد گشته، در امریکا هم به وسیله ابراهام لینکلن و جنگ داخلی شمال و جنوب. ولی تعجب می‌کنم تقی‌زاده که خودش را مورخ و محقق می‌داند، چه گونه چنین اشتباه تاریخی می‌کند. زیرا هرکس می‌داند که سیاه‌پوستان امریکایی تا یک قرن تحت چه جور و شرایط سنگین و در بردگی واقعی زندگی می‌کردند. کتاب کلبه عموتوم معروف اوضاع آن‌ها را تشریح می‌کند. هیچ وقت در ایران بعد از اسلام، چنین قیودی برای افراد وجود نداشته است. زارع همیشه آزاد در اعمال داخلی خود بود. تعهدی که بر او وارد بود همان به نسبت هر محل، دادن بهره مالکانه از آب و خاکی بود که در دست داشت و زراعت می‌نمود. این رویه از بدو امر مشروطیت صورت قانونی داشته است و اگر بدرفتاری در محلی شده است، خاص اخلاق عمومی و بی قانونی است که همیشه در مشرق زمین حکم فرمایی کرده است و تصور می‌کنم بیانات آقای تقی‌زاده برای حفظ صندلی ریاست سنای آتیه بیش‌تر ایراد شده تا بیان حقیقت تاریخی که فاقد آن است. هم چنین زارع ایرانی آزادی حرکت و کوچ و رفتن از محلی به محل دیگر را داشته است و هرگونه زورگویی نسبت به افراد همیشه در کنف حمایت دولت و مأمورین آن انجام می‌شده. زمانی شاهزادگان ممکن بود زوری گفته باشند. مدت مدیدی در دوران پهلوی، نظامیان و بستگان آنان بودند و ربطی بر قواعد کلی کشور نداشته است.



اول بهمن ۱۳۴۱

این ایام تمام دست‌گاه‌های تبلیغاتی دولت در فعالیت و حرکت است برای روز فراندم که حتماً اکثریت قاطع خواهد داشت، زیرا غیر از موافقین کسی اظهار وجود نخواهد کرد. گویا دانش‌گاه اعلامیه‌هایی پخش کرده‌اند که شاه باید سلطنت کند و نه حکومت، و آزادی مصدق را خواستار شده‌اند. اوضاع بی‌شباهت به سال ۱۳۰۴ که من خود وکیل مجلس و ناظر بودم، نیست. البته تبلیغات آن روزها خیلی بدوی و بی‌جگانه است نزد ترقیات و داشتن وسایل تبلیغاتی امروزه. تمام ساعات رادیو و تمام وقت تلویزیون، که مؤسسه خصوصی است، صرف همین عمل تبلیغات پوچ و تمجید و ستایش از شاه است. تمام جراید بلااستثنا یک‌نواخت مشغول تبلیغ و ستودن نبوغ ره‌بر ملت، که شاه باشد، هستند. همیشه پرچم انقلاب اجتماعی را شاه بر دوش گرفته است. از ولایات همه روزه پیغام و تلگرافات است که می‌رسد. این هم از دوران مصدق یادگار ماند.



۳ بهمن ۱۳۴۱

امروز بازار تعطیل بوده است. آخوندها از موضوع قانون اوقاف دل‌خوری زیاد دارند. ارسنجانی عجولانه خواسته است تمام اصلاحات را توأماً انجام بدهد. برخورد با مقاومت غیرمنتظر شده‌اند. دانش‌گاه هم اعلاناتی برافراشته‌اند که با اصلاحات موافقیم، با دیکتاتوری شاه مخالف. گفته می‌شود از جبهه ملی عده‌ای را توقیف کرده‌اند و از قرار معلوم در شیراز و مشهد هم سر و صداهایی بلند شده است. البته قدرت و زور در یک طرف است و قادرند باز هم همگی را سرکوب کنند، ولی عاقبتی نخواهد داشت و قوام و دوامی دیده نمی‌شود.



شنبه ۶ بهمن ۱۳۴۱

پس از تردید زیادی که دیروز داشتیم، امروز تصمیم گرفتیم من هم جزء رأی دهندگان باشم و به این منظور به خود یافت آباد رفتم. در محل دبستان رأی می گرفتند. عده ای پشت درب بودند. با احترام راه را باز کردند و به پای صندوق رأی رفتم. به حضار گفتم من همیشه با خیر و شر شماها خود را شریک می دانم، در این رأی هم شرکت می کنم. شاید وضع کشاورزان بهتر شود. امیدوارم بدتر نگردد. خیلی با روی خوش جماعت برخوردیم. گفته شد حاجی ابراهیم زندیه مریض است. گفتم برویم منزلش احوال پرسی. به راه افتادیم و در اتاق تمیزی دور هم، روی زمین نشستیم، صحبت از کارهای کشاورزی کردیم و با گرمی از هم جدا شدیم.

در شهر جماعتی دیده نمی شد و پیدا بود به طور مکرر و بی کنترل، دسته جات را به هر چادری برای انداختن رأی می بردند. در هر صورت این کار هم خاتمه یافت. مرحله بعدی، تشکیل مجلس است که آن هم فرمایشی و دستوری خواهد بود، منتهی از دسته جات تازه خواهند آورد و این تازه کاران را از کهنه کاران سابق بیشتر خواهند توانست بار کنند.



۱۱ بهمن ۱۳۴۱

در خارج شهر همه جا اخلاص وجود دارد و از طرف سازمان اصلاحات ارضی، از رسیدگی کردن طفره و تعلل دارند. دستگاه وزارت کشور که صلاحیت کار را دارند، آن ها هم به ملاحظه وزارت کشاورزی، کم تر می خواهند دخالت کنند. این است کارها با دل سردی و بلا تکلیفی می گذرد. از قرار معلوم اوراقی در بازار دست به دست می گردد که مکتوب آیت الله خویی از نجف خطاب به بهبهانی است که تنقید شدید از حکومت شده. همان جریان اوایل مشروطیت و طرفیت روحانیون با محمد علی شاه است؛ منتهی فرق عمده، اقتدار ظاهری شاه است که قوای مکمل و منظمی را

در دست دارد. پلیس و سازمان امنیت از برکت پول امریکایی ها به طور مفصل همه جا تشکیلات خود را گسترده و هر مخالفی را می کوبند. فعلاً عده کثیری در توقیف هستند. مساجد، در این ماه رمضان که همه جا وعظ و نماز جماعت بود، به حالت تعطیل درآمده و پیش نمازها حاضر نمی شوند. این قضایای مذهبی بی اثر نخواهد بود، ولی نه به طوری که بعضی ها انتظار دارند. هوا به کلی بهاری می گذرد. امروز از باغ مقداری شکوفه بادام آوردم. حتماً سر درختی را سرما خواهد زد.



۲۷ بهمن ۱۳۴۱

یک شب در شهر بارید و کوه را برف زد و هوای بهاری احساس می شود. باید در انتظار باران های بهاری بود.

به چند قطعه از اراضی متصرفی و بایر، که به هیچ وجه زارع نداشته و دست خودمان بوده، تجاوزاتی شده. به اصلاحات ارضی شکایت شده بود. پس از تعیین وقت، روز ۲۴ بهمن، برای رسیدگی به محل آمدند. قطعات را دیدند. از طرف من مرتضی رنجبر را فرستاده بودم. تحقیقات مستقیم از اشخاص اشغال کننده کردند. البته آن ها خیلی ضد و نقیض گفته اند. نتیجه معلوم خواهد شد. اگر حکم تخلیه ندهند، مسلم است که دستور کلی دارند که توجه به شکایت مالک اصولاً نباید بشود. این است در انتظار نتیجه هستیم که تکلیف آتی خودمان را بهتر تشخیص بدهیم.

چند روز قبل آیت الله خوانساری، به اصرار جماعت بازاری ها، به مسجد رفتند و سایرین هم در مساجد مشغول نماز و وعظ شدند. این ایام تمام توجه به اوضاع و جریانات کشور هم سایه عراق است که با انقلاب جدید، که با خونریزی توأم بوده، فصل تازه ای ایجاد می کنند. پیش آمد عراق نعمت نسبی اوضاع ایران را آشکار می دارد. اگر اتفاقی در ارکان کشور فراهم می شد، دیگر تمامی نداشت و خطرات عمده با هم سایگی ای که داریم، تولید می شد.

از اصلاحات ارضی، پس از معاینه محلی، حکمی به نفع ما دادند ولی من خودم قبلاً به حسن کلهر، که یکی از متجاوزین زمین بود، زمین بخشش کردم و همان سیاست مدارا و گذشت را رجحان می دهم به شکوه و شکایت کردن.

اوّل اردی بهشت ۱۳۴۲

این ایّام که تنها مانده‌ام و بعد از شکستن مجدّد پای گلناز، به عجله شمس‌فر را روانه کردم که در مدّت اقامت در کلینیک تنهایی زیاد مؤثر نشود، ساعت بیش‌تری را در خارج شهر می‌گذرانم و در مراجعت خسته و کوفته هستم.

اوضاع داخلی، آنچه واقعیّت امور و مطالب است، من و امثال من بی‌خبریم. فقط در همان محور دربار و خواص معلوم است، ولی از گفتارهای عمومی، که دهن به دهن می‌گردد، خیلی بد تعریف می‌شود. طبقه روشن‌فکر مملکت که حضرات دانش‌جویان تشکیل می‌دهند، خوی مبارزه شدیدی پیدا کرده‌اند. اخیراً اعتصاب غذا کرده بودند. دسته‌جات دیگر که اکثر همان هواداران جبهه ملّی هستند، آن‌ها هم با تصمیمات عجولانه و برای نتیجه تبلیغاتی که گرفته می‌شود، مخالفت دارند و سران و پیش‌وایانشان همگی در زندان به سر می‌برند. در صورتی که با کمال وقاحت و بی‌شرمی وزیر تبلیغات، در رادیو هر روز تکرار می‌کند دولت کسی را نه جلب می‌کند و نه فشاری می‌آورد و افکار عمومی آزاد است. این‌ها همه از همان مکتب دیکتاتورهای غربی، دروغ‌پردازی را یاد گرفته‌اند و بی‌پروا عمل می‌دارند.

اوضاع مالی و اقتصادی هم هیچ‌گونه بهبودی ندارد و پولی که از نفت و انحصارات می‌گیرند، همان کفاف مخارج یومیّه دستگاه دولتی را می‌کند.

اکثر کارخانه‌ها، مین جمله کارخانه سیمان، دست‌گاه مولده را یا خوابانده یا کوچک کرده‌اند و موادّ اولیه زیادی از محصولات داخلی در انبارها مانده و سفته‌های بی‌شمار صاحبان صنایع، در بانک‌ها و دست مردم مورد مطالبه است.

اوضاع کشاورزی بعد از رفتن ارسنجان، از تندرّوی‌های تبلیغاتی زیاد کاسته شده و در عمل هم کار تقسیمات صورت وقفه به خود گرفته است. به واسطه باران‌های نافع بهاره، روی هم حاصل شتوی باید خوب باشد، هر چند گندم به مقدار زیادی از امریکا وارد کرده‌اند. این ایام بارندگی‌های مفید و مفصلی در اکثر نقاط پیش آمده و سیلاب‌ها از هر طرف جاری شده است. محصول دیم آذربایجان و غرب را تعریف می‌کنند.



۱۳ اردی بهشت ۱۳۴۲

ایام را به تنهایی می‌گذرانم و دوری شمس فر مؤثر می‌شود. گُلناز همین‌طور در کلینیک بستری و مقیم است. امروز پادشاه دانمارک و ملکه رسماً وارد تهران شدند. خوش‌بختانه از بستن طاق‌نصرت معلوم می‌شود صرف‌نظر شده و خیلی مناظر ساده‌تر و جالب‌تر جلوه می‌کند. قبلاً دین‌راسک وزیر خارجه امریکا و دی‌روز هم لُردهیوم وزیر خارجه بریتانیا یک شب در تهران گذرانده و با شاه مذاکراتی کرده‌اند. روی هم پیش آمده‌ای دنیا باز بزرگان را ناراحت و بل‌که نگران کرده است. مخصوصاً تأسیس جمهوری مصر و عراق و سوریه، آتیه خاورمیانه را، که منابع نفت عمده دنیا را در زیر خاک دارند، حضرات را مضطرب می‌دارد. از این پیش آمده‌ها، به حدّاکثر، شوروی بهره‌برداری می‌کند. هم تهدید می‌کند و موشک‌ها را به رخ غربی‌ها می‌کشد. و هم با نرمش فوق‌العاده ممالک دیگر را به خود جلب و نزدیک می‌دارند و کابوس جنگ و موضوع خلع سلاح را به‌طور مدام در حالت زنده در دست نگاه می‌دارند که همیشه اختلاف دامن زده شود. ولی

به طوری که شایع است، امریکایی‌ها با همه اظهاراتشان، از دادن دلارهای خود، که یگانه منظور دولتی‌ها است، خودداری دارند و چیزی نمی‌دهند، مگر مقداری گندم که فرستاده‌اند که از فروش آن دولت ریال به دست بیاورد و بعضی کارهای عمرانی بدارد.

کار رشوه‌گیری در دستگاه‌ها عمومیت دارد که با نطق‌های غرّا که می‌شود، انسان در حیرت است که تا چه حدّ از طرفین وقاحت در کار است، چه از طرف بلندگوهای دستگاه دولت، چه از طرف رشوه‌خواران. هر کس کوچک‌ترین کار را با ادارات دولتی داشته باشد، در برابر ده تومان تبر اسناد یا قبض، چندین صد تومان باید از جیب خود داخل جیب مأمورین نماید تا کاری را که دارد، هر اندازه مشروع و ساده بوده باشد، انجام گیرد و تعجب نیست که این همه کسر بودجه آخر سال و این همه سیگاری بین مردم وجود داشته باشد. وضع ادارات به منزله زخم مهلکی بر پیکر نحیف این مملکت جلوه‌گری می‌کند و هر چه قوانین را بیش‌تر پیچ و خم می‌دهند، راه‌های رشوه‌خواری را تشویق می‌نمایند و هر وزیر گم‌نام و کم‌معلوماتی، برای پوشاندن ناتوانی خود، برنامه مفصلی در موادّ متعدّد، به وسیله رادیو و تلویزیون، پیش‌نهاد می‌کند و همه آخر کار که می‌شود معلوم می‌شود جز هرج و مرج بیش‌تر هیچ ثمره نداشته.

این ایام دوستان امینی در مجالس شهرت صدارتش را می‌دهند. رییس بانک مرکزی و معاونش، هر دو از کار استعفا داده، رفتند. شهرت دارد که دولت می‌خواهد برخلاف قانون موجود، اسکناس کثیری به چاپ برساند. به همین ملاحظه همایون‌پور، رییس بانک مرکزی، به بهانه معالجه، به خارج رفته است که این کار به دست او نشود. ولی ظنّ عموم این است که این عمل را دولت برای پیش‌رفت کار خود ناچار است انجام بدهد. هریک از ادارات، مثل راه‌آهن و شهرداری تهران، میلیون‌ها مدیون هستند.

با وجود آن‌که شهرداری برخلاف حقّ، حتّی به اراضی بایر و زراعتی دور

از شهر، که پای شهرداری به آن تا سال‌ها نخواهد رسید، وضع عوارض و مطالبه سطح شهر می‌دارند و روی هم وضع طوری است که از اظهار و شکایت کردن هم انسان مأیوس است و آن را هم بی‌ثمر می‌داند.

ارسنجانی بالاخره سفارت را قبول کرده و گویا خیال رفتن دارد. البته اصرار از طرف دست‌گاه دولت و امر شخصی شاه بوده است. در شیراز، به طوری که مسافری نقل می‌کنند، از سوءسیاست، ناامنی تا پشت دروازه شهر کشانده شده و عده‌ای نظامی مسلح در کوه‌های ممسنی برخورد با دسته جات به اصطلاح یاغی شده و نظامی‌ها را خلع سلاح کرده‌اند و عده‌ای گفته می‌شود تلفات وارد آورده‌اند. البته تحریکاتی هم در کار است که این مردم ساده لوح را بر علیه نظامی‌ها برانگیخته‌اند و حتماً مردم دچار صدمه خواهند شد و نظم را با زور برقرار خواهند داشت. عده‌ای بی جهت تلف می‌شوند.



۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۲

رئیس جمهوری هند دیدار رسمی از ایران می‌کند. مورد استقبال شاه و با همان تشریفات سلطنتی به کاخ گلستان رفتند. رؤسای ممالکی که شاه از آن‌ها رسماً دیدن نموده، قرار است هریک به تهران بیایند. ملکه هلند و بعد ژنرال دوگل رئیس جمهور فرانسه، در اوایل پاییز خواهند آمد. این مراودات، غیر از جلسه تشریفاتی، ممکن است در امور اقتصادی مؤثر باشد، به شرط آن‌که اشخاص کاردانی رشته را در دست داشته باشند. کادر وزارت خارجه، از اشخاص جوان و کم تجربه تشکیل شده و به طور شایسته نمی‌توانند از موقعیت و پیش آمدها استفاده بدارند و فرصت‌های پرقیمت را از دست می‌دهند.



۱۵ خرداد ۱۳۴۲

این ایام در قم و در روزهای سوگ‌واری، در مساجد تهران و علناً از بالای منبر، خطاب به اولیای دولت، توبیخ‌ها و ملامت‌ها می‌شد. گویا خمینی که مرجعیت دارد و از طرف روحانیون دیگر تقویت می‌شود، آشکارا به مقام شاه حرف‌های تندی از بالای منبر ایراد کرده. در نتیجه، تهران در مراکز بازار، اغتشاشاتی روی می‌دهد و امروز گفته می‌شود حتی در بازار کشته و زخمی در مردم روی داده است. دانشگاه هم برای تقویت این جریانات و شرکت در آشوب، آمادگی زیاد دارند. روی هم عدم رضایت از اوضاع توسعه پیدا کرده است.

شخصی که از تبریز آمده بود، روایت می‌کرد در دهات که می‌خواهند در مقابل واگذاری زمین، سند از دهقانان بگیرند، حاضر نمی‌شوند و می‌گویند ما همان بهره‌مالکانه را به دولت خواهیم داد و نمی‌خواهیم حریم دار شویم و از قرض دار شدن به دولت خیلی‌ها می‌ترسند. در این پیش‌آمدها بی‌تدبیری و بی‌اعتنایی و غرور مقامات بالا، که تماماً به اتکای قدرت پلیس و ژاندارم تکیه زده‌اند، بی‌اثر نمی‌شود و این رشته اگر به زور سرنیزه خاموش شود، آتش زیر خاکستر خواهد بود. امروز مرتباً از اطراف بازار و ارگ و میدان بهارستان صدای تیر تفنگ به گوش می‌رسید. نمونه به طور وضوح معلوم نیست بیلان این پیش‌آمد چیست. ولی قدرت حکومت، باکمال خشونت، جلوه‌گری کرد و به‌طور معروف، لشگر گارد، با تمام وسایل و تجهیزاتی که در اختیار دارد، مأمور سرکوبی جماعت است و موفق هم هستند.



شهریور ماه ۱۳۴۲

تقریباً سه ماه در مسافرت سوییس گذراندم. کارم آن‌جا روزی دو مرتبه رفتن به کلینیک، که گِلناز مدت پنج ماه تمام بستری است، می‌شد. خود این دختر روحیه قوی و خوبی دارد و هیچ‌وقت کم‌حوصلگی بروز نمی‌کرد و

خیلی در تحمّل خوددار است. ولی واقعاً حوصله خود من و مادرش سر رفته بود، تا این که در پانزدهم اوت اجازه دادند با کمک یک جفت عصا حرکت کند و به منزل برود. هوا فوق العاده بد و بارانی بود و در بیست و هفت ماه اوت، من به نوبه خود، به طرف تهران پرواز کردم.



۷ مهر ۱۳۴۲

این ایام را در فرمانیه بودم و در عمارت کوچک گلناز منزل داشتم. عمارت یک طبقه کوچک و جمعی است و راحت بود. هوا همین طور تابستانی است. در شهر روزها به ۳۲ درجه می رسد و شمیران بسیار هوا خوب و لطیف است، ولی با این وصف، بیش تر برای خاطر آشپز و راننده که در شهر منزل دارند و از آمد و شد ناراحت می داشتند، به شهر مراجعت کردم و تنهایی را در شهر باید متحمّل باشم و در انتظار مراجعت شمس فر بمانم. هوای شهر قابل تحمّل است. مخصوصاً شب ها هوا خوب است.



۹ مهر ۱۳۴۲

شاه هم چنان در هر فرصتی زول انقلابی خود را، با ادای نطق و خطابه مفصل، به خوبی ایفا می کند. امروز از رادیو، نطقی که برای عده ای از کارگران که به سعدآباد دعوت شده بودند، من می شنیدم. بیش تر از یک ساعت صحبت کردند از حق کارگران و دهاقین و زن ها. آن چه باید، گفتند و قائل شدند که در کارهایش خدا به حدی همراهی دارد که معجزه می کند و حقیقت من از نقطه نظر یک فرد خارج از صف و حاشیه نشین و تماشاچی این ها را معجزه می دانم، زیرا طوری چشم ها بسته و گوش ها گرفته شده است که آن چه اراده می کنند، انجام می گیرد و کوچک ترین نفسی از کسی در نمی آید. در سازندگی معجزه ها هم، سهم عمده تشکیلات سازمان امنیت دارد. بسیار خوب نقشه های قبلی را با دقت تهیه و انجام می دهند. پیدا است ورزیده

شده‌اند و کار ناشیانه کم‌تر می‌شود. مقدمه را درست می‌چینند و نتیجه را طبق برنامه به دست می‌آورند. فعلاً می‌خواهند هرچه زودتر مجلس و سنا را دایر بکنند. البته از نقطه نظر خارجی‌ها به وجود آن‌ها احتیاج دارند. سرمایه‌گذاری و قرضه‌های جدید را می‌خواهند به اتکای قوانین مجلسین باشد، نه با تصویب‌نامه دولت. خارجی‌ها این اواخر از هر طرف سرکیسه‌ها را محکم بسته بودند و می‌گفتند محتاج به مجلس مقننه است که اعتباری در این‌گونه معاملات با سرمایه‌های خارجی بدهند و دارای قدرت قانونی باشد، و الا حکومت از وجود مجلس به خوبی می‌توانست صرف‌نظر کند، چنان‌که در این مدت کرده‌اند و به عناوین مختلفه، قانون اساسی دیرین مملکت را زیر و زبر کرده‌اند.



یادِ بعضی نفرات...





از راست: سعیده (دختر محمدولی فرمان فرمایان)، و ایرج (پسر فیروز میرزا نصرت الدوله)، لبنان، بیروت.



سعیده فرمان فرمایان (قانع).





محمّدولی فرمان فرمایان و دخترش گلناز.



از راست: گلناز، و سعیده، دختران محمدولی فرمان فرمایان.



از چپ: بُدّاق فرمان‌فرمایان، محمدولی فرمان‌فرمایان، ناهید (دختر بُدّاق)، و شوهرش دکتر اهری.

محمدولی فرمان فرمایان، هم سرش شمسفر عدل، و دختر شان گلناز.





محمّدولی فرمان‌فرمایان و خواهرزاده‌اش ناهید فرمان‌فرمایان (اهری).



محمّدولی فرمان‌فرمایان، تهران، بهمن ۱۳۵۴. (عکس از استودیو کاخ)

چهل و هشت سال به عقب برگشت می‌کنم. مرد جوانی بودم و با تلاش و پشت‌کار فراوان، به نمایندگی دوره چهارم مجلس، انتخاب شده بودم. خود انتخابات این دوره داستان مفصلی دارد که به‌طور اختصار و تا حدی که حافظه یاری کند، یادداشت می‌دارم. من از تبریز انتخاب شده بودم. انتخابات عمومی در سال ۱۲۹۷ انجام شد. از دوره سوم مجلس که با اولتیماتوم روس‌های تزاری، دوره ختم شد و مقارن با جنگ بین‌الملل اول بود و از آن تاریخ، به واسطه آشوب و انقلاب همه جانبه، تجدید انتخاب به بعد موکول شده بود و در تشکیل دولت، به ریاست میرزا حسن خان وثوق‌الدوله، وعده انتخابات جدید داده شده بود، اعلان انتخابات منتشر شد.

من در تبریز کفیل مالیه شده بودم و مالیه را تا آن زمان بلژیکی‌ها اداره می‌کردند. محمد حسن میرزا ولیعهد بود و محمدولی خان سپهسالار، به پیش‌کاری ولیعهد، چنان‌که رسم آن زمان بود، منصوب شده بود. سپهسالار تنکابنی از اعظم بود، زیرا در انقلاب مشروطیت، مجاهدین و مشروطه‌طلبان آن زمان را هدایت می‌کرد و ریاست بر آن‌ها داشت. سرکرده‌های این مجاهدین قسمتی از ارامنه و از قفقاز به ایران آمده بودند که ریاست آن‌ها را پیرم‌خان می‌گفتند. به واسطه کبر سن که داشتند، این ارامنه از انقلابیون حرفه‌ای قفقاز بودند و اکثر برای بمب‌اندازی و عصیان، به رفتن سبیری در روسیه محکوم شده بودند و مردمان با سابقه بودند. ضمناً روس‌ها در ممالک

دیگر، برای پیشرفت سیاست خود، از همین مردم استفاده می‌کردند. چنان که به تحریک روس‌ها بود که صنیع‌الدوله هدایت را، که مرد روشن فکر و آزادی‌خواه بود، در چهارراه مخبرالدوله، در راه منزلش، ترور و به قتل رساندند.

غیر از ارامنه، آزادی‌خواهان دیگر برخاسته از گیلان زیاد بودند که معروفین آن‌ها میرزا کریم خان و برادرش سردار محیی بودند. که در قتل آقابالاخان سردار افخم، که از طرف محمدعلی شاه حکومت گیلان را برعهده داشت، دست داشتند و هم محرک و هم عامل اصلی بودند.

یار محمدخان خشت‌مال کرمانشاهی و مصیب خان و حسین علی خان اهل ده کده شیدلو، اطراف میانه، این‌ها هم هریک یک صد نفر مجاهد در اطراف خود جمع کرده و بر آن‌ها ریاست داشتند. شخص دیگری هم به نام سید کاظم، ملقب به سطوت السلطنه، از سران مجاهدین به شمار می‌رفت که در شرارت و غارت‌گری شهرتی یافته بود و بعدها در همدان به دست بختیاری‌ها به قتل رسید. غرض این بود که سپه سالار با این سابقه بر آذربایجان قرار بود حکومت کند.

اما شمه‌ای هم بی‌مناسبت نیست از محمدحسن میرزا برادر کوچک‌تر احمد شاه گفته شود که با سیمت ولی عهدی، بعد از فرار حاج صمدخان شجاع‌الدوله، از تبریز، که مصادف با اوایل انقلاب بزرگ روسیه و آمدن تُرک‌های عثمانی و سرنگون شدن نیکلای دوم امپراتور مستبد روسیه بود، پس از سه سال حکومت بی‌رحمانه و ستم‌گری‌ها و آدم‌کشی‌ها و جنایت رنگ و وارنگ صمدخان بر مردم آذربایجان - که تمام به پشت‌گرمی سالدات‌های روسی، که در تمام آذربایجان پخش بودند، صورت گرفته بود - با اولین آثار انقلاب و رسیدن تُرک‌های عثمانی از طرف کردستان، حاج صمدخان به همراهی جبرائیل بوداغیانس ارمنی، که از بازرگانان معروف تبریز و دوست شجاع‌الدوله بود، راه فرار را به تفلیس و قفقاز پیش گرفتند و با

عاقبت عبرت آوری عمر خود را در قفقاز به پایان رساند.

این شخص، به واسطه حرص و طمع به مال و منال دنیا و قساوت قلب، بی اندازه منفور مردم بود و در همان روزهایی که آماده فرار بود، یکی از رؤسای ایل قراچه داغ، معروف به حاجی علی لو، که نام او سام و ملقب به ارشد بود و جوان دل آور و در بی باکی معروف بود و به زندان شجاع الدوله افتاده بود، توانست از زندان رهایی یابد و فوری برای گرفتن انتقام، با عده ای از یارانش، خود را به مراغه و وطن اصلی شجاع الدوله رساند و خانه مجلل که اثاثیه گران قیمت داشت، غارت کرد و به آتش کشید. یکی از مجاهدین دیگر به نام صمصام، خانه ییلاقی شجاع الدوله را، در نعمت آباد، چند کیلومتری تبریز، به یغما بُرد و خانه را به آتش کشید و اثاثیه مجلل و ظروف طلا، که در این منزل ییلاقی جمع شده بود، همه را به غارت بردند.

شجاع الدوله از هیچ گونه شقاوت و رفتار بی رحمانه مضایقه نداشت و مردم که از نظر او مقصر شناخته می شدند، به انواع شکنجه، بی رحمانه جان می سپردند. شخصاً جوانی را در آن زمان شناختم که در حوض آب یخ بسته انداخته و با چوب های بلند بر سرش می کوبیدند. اشخاص دیگری به زیر دندان های سگ های درنده، که نگاه داری می شدند، می انداختند. مأمور اجرای این عملیات، فراش باشی او بود که سیدی سالارمکرم می نامیدند. در اطراف تفلیس شجاع الدوله به این عظمت و غرور و شقاوت دچار سرطان گلو شده و با مذلت بسیار عمر خود را به پایان رسانید. املاک او را دولت ضبط و آنچه با زور و شکنجه از مردم گرفته بود، به صاحبان اولیه پس دادند.

در این زمان بود که با موافقت روس ها محمدحسن میرزا با اسکورت یک صد ژاندارم، که با تفنگ قدیمی موسوم به ورنیدل بودند، از تهران به راه افتادند. شریف الدوله به سمت کارگزار تعیین شده بود، من هم به سمت معاون بلژیکی، که ریاست مالیّه را داشت، انتخاب شده بودم. حاجی محتشم السلطنه اسفندیاری، وزیر مالیّه آن زمان بود و آقای

مستوفی الممالک ریاست وُزرا را عهده دار بود. نظام الملک نوری هم به سِمَتِ پیش‌کاری ولیّ عهد تعیین شده بود. مرد مسنّ و ناتوانی با قیودات قدیمی که به نظر جوانی مثل من در آن ایام خیلی مضحک می رسید.

پس از بیست روز طیّ مسافت با کالسکه و سواره به تبریز رسیدیم. اهالی که از فشار و قساوت شجاع الدوله خلاص شده بودند، با حرارت و شوق، مقدم ولیّ عهد جوان را گرامی داشتند. کارهای دولتی در دست رشیدالملک بود. این مرد سوابق زیاد داشت. البتّه این سوابق زیاد درخشان نبودند. با روس‌ها خیلی بند و بست داشت و توانسته بود با چرب‌زبانی ایلات شاه‌سَوَن را رام کند و از غارت و چپاول، که کار متداول آن‌ها بود، جلوگیری نماید و به همین جهات منصب امیرنویانی، که لفظی بیش نبود، به او اعطا گشته بود و ریاست تشکیلات نظام آن زمان را برعهده داشت. اطراف ولیّ عهد جوان عده‌ای اشخاص کهنه‌کار درباری که در رأس آن‌ها عزیزالسّطان معروف به ملیحه محبوب ناصرالدّین شاه بود - که از ادوار گذشته و ازمنه شاه شهید راست و دروغ و از انتریک‌های درباری و صدارت وقت، نُقل‌ها می‌کرد - روی هم اطرافیان شایسته‌ای نبودند و برای شخص جوانی که بی‌جهت غرور هم دارد، تمام جنبه بد او را ترغیب می‌کردند. افراط در نوشابه، زن، و بچه‌بازی، کلمات رکیک ادا کردن، بدبختانه در خانواده قاجاریّه در سلسله سلاطین، چون خود تربیتی ندیده بودند، رایج بود و در فکر نبودند که ولایت عهد و اولاد دیگر خود را از تربیت صحیح برخوردار سازند.

محمّدعلی شاه را ندیده بودم ولی آن‌چه روایت می‌شد، مخصوصاً با اراذل نشست و برخاست داشت و حرکات و عادات آن‌ها را اقتباس می‌کرد و می‌آموخت که مثل الواط رفتار نماید. به همین جهت هم فکر تربیت اولاد نبود. فقط شخصی که در بین این‌ها بی‌معلومات نبود، خود احمدشاه بود که آن هم در برابر، انواع عادات زشت و زننده در وجودش لانه کرده بودند. در صورتی که زمینه و استعداد طبیعی زیادی در نهان داشت و ممکن بود شاه و

رییس حکومت قانونی شایسته‌ای بشود، که نشد و هرگونه استعداد طبیعی را به هدر داد و روزگار هم با او روی خوش نشان نداد.

این را هم بگویم و بنویسم که من یادداشت‌هایی که به جای می‌گذارم، نه برای شهرت و جاه‌طلبی و نه برای سوداگری است. کسی از این نگارشات من، لااقل تا زنده هستم، با خبر نمی‌شود. برای من که بیش‌تر با تنهایی به سر می‌بزم، یک نوع عادت شده است که احساسات درونی خود را، که با هم نوعان کم‌تر در میان می‌گذارم، بدون مضایقه به رشته تحریر در می‌آورم. این کار بحث و مجادله ندارد و از روی صداقت آن‌چه به نظر می‌رسد و به یاد می‌آورم، می‌نگارم. چون مطالب راجع به گذشته دور است، امکان اشتباه در تاریخ وقایع یا در اسامی می‌شود. اگر روزی منتشر گردد، خُرده‌گیری نشود. خودم اذعان به اشتباه می‌کنم. ولی سوءنیت در کار وجود ندارد.

در این اوقات، اشخاص مختلف، در مجلات هفتگی، مطالبی از گذشته منتشر می‌کنند. هرچه فکر می‌کنم، مطالب انتشار یافته، با شخصیت آن زمان آقایان، تا حدی که من به یاد دارم، تطبیق نداشته و این آقایان محترم که بعضی از قوام‌السلطنه در سلسله مقالات بدگویی و تنقید کردند، هیچ‌گاه حشر با احمد قوام که شخص متکبر و اخلاقاً نجوش بود، صفا و راهی نداشته‌اند و قوام مطالب خود را به آن‌ها در میان نمی‌گذاشته و برابری با او نداشته‌اند که بتوانند امروزه قصه‌های افسانه‌وار بنویسند.

محزک این اشخاص، در این نگارشات، دو چیز به نظر می‌رسد؛ یکی تملق و چاپلوسی به اشخاصی که امروزه سرکار هستند و سن آن‌ها مقتضی نیست که تشخیص بدهند که حقایق آن زمان چه بوده؛ و دیگر منظور مادی و اخذ پول، که صاحبان مجله‌ها برای پر کردن صفحات خود حاضرند و می‌پردازند و خوب هم در این موارد پول می‌دهند و هرچه به رجال و زمام‌داران قدیم بیش‌تر بتازند و بدگویی کرده باشند، خواننده بیش‌تر پیدا

می‌کنند. مضافاً به این که مورد پسند مقامات امروز هم شاید باشد. من در یادداشت‌هایی که به جا می‌گذارم، منظورم نه لاف‌زنی، نه بدگویی، و نه تملق است. آن چه را که دیده‌ام و شرکت در جریان‌ات داشته‌ام، و یا آن چه از اشخاص مورد اعتماد و یا از شخصیت‌ها شنیده‌ام، همان‌ها را می‌خواهم به رشته تحریر در بیاورم. این‌ها گوشه‌ای از تاریخ و شرح زندگی اجتماعی همان زمان است که تصویری از آن چه بود، به جای می‌گذارد و ممکن است برای خوانندگان و محققین آینده مفید واقع شود.

از مجموع این گونه یادداشت‌ها است که شخص مورخ می‌تواند معیار صحیح اوضاع و احوالِ از منته را بسنجد و عصاره از حقایق قابل ذکر در تاریخ را به دست بیاورد و تجزیه و تحلیل نماید. به نظرم مهم‌ترین وظیفه مورخ واقعی، بی‌غرضی در نگارشات باید باشد، نه احساسات خصوصی و نه امیال، نباید در تاریخ که به منظور ابد باقی می‌ماند، دخالتی داشته و بی‌طرفی و روشن‌بینی مورخ را آلوده نماید.

چنان‌که ذکر شد، این روزها خیلی متداول شده که اشخاصی نسبتاً مسن، به عنوان خاطرات، مقالاتی در مجلات منتشر می‌دارند و از بی‌اطلاعی خوانندگان نسبت به ایام گذشته سوء استفاده شده، مردم را دچار اشتباهات می‌سازند. من جمله در این روزها، در سلسله مقالاتی، یک نفر اعیان شیرازی که سال‌ها است در تهران اقامت داشته و به مقاماتی در گذشته رسیده، از تصدی عبدالحسین فرمان‌فرما، موقع جنگ بین‌الملل اول، در حکومت فارس، خُرده‌گیری‌هایی نموده، در صورتی که در آن دوران هرج و مرج عظیم، که هرکسی با پنج نفر تفنگ‌چی گردنه را می‌گرفت و خود را مسلط بر اموال مردم می‌شناخت و مقصود فقط غارت‌گری بود، از قوای انتظامی و دولت هیچ‌گونه آثاری باقی نمانده بود.

از یک طرف صولت‌الدوله متکی به افراد ایل قشقایی و از طرفی قوام‌الملک متکی به ایلات خمسه، معروف به عرب، در حوزه‌های وسیع که

محلّ بیلاق و قشلاق این ایلات بود، حکم‌روایی مطلق داشتند و مردم شهر به دو دسته خود را تقسیم نموده، دسته‌ای طرف‌دار قشقایی و دسته دیگر طرف‌داران قوام را تشکیل می‌دادند و مرکز تمام انتریک‌ها قنصل‌خانه انگلیس بود که بیش‌تر از قوام طرف‌داری می‌کرد، زیرا قشقایی‌ها با سرکشی و غارت، زیر بار آوامر و تمنیات قنصل کم‌تر می‌رفتند و همیشه منازعه نفوذ را خود بستگان قنصل‌گری دامن می‌زدند و کیش مکش‌های مسلحانه و خونین اغلب روی می‌داد. و در این بین ده‌نشینان مرتب مورد حمله، و اموال و احشام، که مایه زندگی آنان بود، به غارت می‌رفت و صدمات طاقت‌فرسا می‌دیدند، چنان‌که نیمی از دهات فارس غارت‌زده و خالی از سکنه شده بودند. در چنین موقعیتی فرمان‌فرما توانسته بود ایجاد آرامش و امنیت نسبی فراهم سازد و چون در اثر جنگ و مسدود بودن راه‌ها و خشک‌سالی چندساله و ملخ‌خوارگی، قحطی و مجاعه مردم را به شدت تهدید می‌کرد، با تدابیر و کاردانی، موفق شده بود حدّاقل نان و آذوقه اهل شهر را فراهم سازد و جلوگیری از مرگ و میر حتمی بدارد و راه تجارت عمده که از بوشهر به شیراز بود و در اثر انقلابات محلی توسط عشایر به کلی مسدود بود، آن را هم باز و دایر نماید.

از نقطه‌نظرهای سیاسی، در قیام ژاندارم‌ها، عده‌ای مردم، به واسطه تمایلات سیاسی، مورد تعقیب مقامات اشغال‌گر خارجی بودند. فرمان‌فرما با تدابیر و پشت‌کار مستمر همه آن‌ها را از چنگال قشون بیگانه نجات داد و به بهانه‌های مختلف روانه تهران نمود. حتی یکی از خانواده آقایان حکمت - که آقای سردارفاخر بعد به ریاست شورای ملی نایل شدند - بهاء‌السُلطان نام، او را به من سپردند که به همراهی خود به آذربایجان بپرّم و سال‌های دراز در همان آذربایجان اقامت گزید. معلوم است در زمان جنگ که قشون اجانب بر سرتاسر کشور تسلط دارد، کوچک‌ترین حرکت عجولانه ممکن است با خرابی و خطر جانی مردم بی‌پناه تمام شود. چنان‌که در سایر قسمت‌های

ایران، این گونه پیش آمدهای خونین تولید شدند. در تبریز، در مشهد، و نقاط دیگر، بسیاری از مردم صالح جان خود را از کف دادند، ولی در فارس کم تر اتفاق سوء رخ داد و در مدت چهار سال حکومت فرمان فرما امنیت و آسایش بیش تر از نقاط دیگر کشور برای مردم و دینشان فراهم شده بود.

ولی نویسنده مقاله که منظور عمده اش سیاه کردن صفحات مجله و بدگویی نسبت به رجال قدیم است و مقصود اصلی اش اخاذی صاحب مجله است، به مقصود خود نایل آمده بود و این شخص محترم که جاه طلب و تهی از معلومات است، شیوه خاصی اختیار کرده بود که سود آور بوده است. تا حدی که به خاطر دارم، سه خانه شخصی خود را، در زیر فشار قرض، آن هم به واسطه عادت شوم قمار بود، به توصیه مقامات عالی کشور، که نظر محبت به این شخص محترم داشته اند، از دست گاه های دولتی، بدون آن که احتیاج در کار بوده باشد، به چندین برابر قیمت واقعی، خانه ها را هر چند سال یک بار خریداری کرده اند که در آمد آن برای ادامه مجالس قمار و تا خاتمه عمر کافی باشد.

باری منظور غیبت و بدگویی نیست و آن چه دیده و می دانم، می نویسم. برگشت به اصل مطلب می کنم و نوشتم من به واسطه تنهایی و قطع هرگونه معاشرت، آن چه در درون دارم، روی صفحات کاغذ می آورم. در این قسمت از یادداشت هایم که نام کتابچه پایان گذاشته ام، برای این است که من از پل زندگی هشتاد ساله گذشتم و قطعاً به پایان عمر یا چند صباح یا چند ساعت یا اگر الطاف پروردگار شامل حال باشد، چند سال بیش تر باقی نیست. در این جا فقط مطالب و وقایعی که مستقیم به شخص خودم وارد آمده، می نویسم. مطالب عمومی که جریانات روز باشند، جداگانه یادداشت می شوند.

چنان که قبلاً اشاره شده بود، من قبل از سن قانونی به وکالت از شهر تبریز برگزیده شدم. برای جوانی به سن من، کار فوق العاده بود. موجب تعجب و حسادت بود و ریش سفیدهای آن زمان که بیش تر مالکین در آن نافذ و قدرت

داشتند، زیر بار نمی رفتند. از طرفی برای به دست آوردن این موفقیت چون به مالکین اعتماد نمی کردم و آن‌ها هم اکثر به من راست نمی گفتند، با طبقه روشن فکر آن زمان ناچار و از روی مصلحت و بل که تمایلات درونی، راه سازش و هم کاری پیش گرفتم. این را هم توضیح می دهم بیش تر مالکان آن زمان اشخاص مسنّ و عقب افتاده بودند. طرز فکر آن‌ها همان دوران سلطنت ناصرالدین شاه را به یاد می آورد و فکر اینان در همان سطح مانده بود.

من که سلیقه دیگری داشتم، خودم به دهات می رفتم. اقامت می کردم. با افراد زارعین صحبت و گفت و گو می داشتم. مهمان ریش سفید و کدخدا نمی شدم و خودم را بر آن‌ها تحمیل نمی کردم و آشکار در جلسات که می شد، بی پروا نظر خود را اظهار می داشتم و ایراد می گرفتم که برخی مالکان حکم گدایان و خوشه چینان را دارند، فقط در سر خرمن سوار شده به ده می آیند و سهم اربابی را مطالبه می کنند و کم تر به درد زارعین و به مشکلات که دارند می رسند. به خصوص مالکان طبقه علّمانمای وقت، که در رأس آن‌ها حاجی میرزا کریم آقا امام جمعه بود، که هم و قدرتش به کوبیدن زارعین می گذشت. حتّی گفته می شد اشخاص بدیه کار را می آورند و در طویله محبوس می سازند. خانواده حاجی میرزا حسن آقا مجتهد، که اکثر مالکین عمده بودند، همین اعمال غیر منصفانه را می داشتند.

به واسطه همین اختلافات سلیقه، من با این طبقه روابط حسنّه نداشتم. هر چند صورت ظاهر را سعی می کردم محفوظ بدارم، ولی در معنا با آن‌ها که به نام آزادی خواه و به دموکرات اشتها پیدا کرده بودند، نزدیک تر بودم. من جمله از این اشخاص بودند ناظم الدوله دیبا و سیّدالمحقّقین دیبا و حاجی میرزا آقا فرشی و گنجه ای و بادامچی. حتّی در اوایل و قبل از غایله کشته شدن خیابانی، با شیخ محمد آشنایی و ملاقات و مکاتبه داشتم. چون در موقع قیام من در تبریز نبودم و در دهات اسدآباد همدان می گذراندم.

شیخ محمد خیابانی آخوند ساده پرحرارتی بود و خیلی به افکار سیاسی

خود علاقه‌مند شده بود. در صورتی که اطلاعاتی از اوضاع دنیا نمی‌توانست داشته باشد و تحت تأثیر گفتار اشخاص مغرض واقع بود که آن‌ها با قنسول‌گری‌های خارجی ارتباط داشتند و در تحریک شیخ مؤثر بودند. اوّل کار به واسطهٔ رفتار ناشایستهٔ محمدحسن میرزا و مخصوصاً اطرافیان بی‌مغز و عیاش و طمّاع و گداصفت، مردم منزجر و متنفر شده بودند. شهربانی آن زمان که ریاست آن را بهرامی به عهده داشت، در باطن با نظریات شیخ همراه شده بود. این بود که ولیّ عهد ناچار شد از تبریز به تهران حرکت کند و میدان برای قیام شیخ آماده باشد. شیخ را بردند در محلّ ولیّ عهد، که عالی‌قاپو می‌نامیدند، منزل دادند و دُور او جمع می‌شدند. او نطق می‌کرد و مردم با دست‌زدن‌ها او را به شوق می‌داشتند؛ تا این‌که از تهران حاجی مخبرالسلطنه را روانه کردند. مخبرالسلطنه سوابق ممتد از اوایل مشروطه داشت. مردم به او اعتماد داشتند. شیخ که از قدرت خوشش آمده بود، به حرف‌های او گوش نداد. مخبرالسلطنه نقشهٔ کار را با رییس قزاق‌خانه، که یک سرهنگ روسی بود، کشید و خودش به قزاق‌خانه رفت و حکومت نظامی اعلان شد. افراد قزاق، تحت فرماندهی ظفرالدوله سرتیپ و اسماعیل‌خان امیرفضلی، به شهر آمدند و بلامانع، پس از مختصر تیراندازی، شیخ را در خانهٔ خودش گرفتند و جابه‌جا کردند و غایله خاتمه یافت. مشیرالدوله در تهران ریاست وُزرا را برعهده داشت و مدّت‌ها از طبقات آزادی‌خواه به مشیرالدوله خُرده می‌گرفتند که چرا شیخ را دولتی‌ها به قتل رساندند.

قبلاً سخنی از احمدشاه گفته شد. احمدشاه که در اوان کودکی پیش‌آمد خلع پدرش محمدعلی‌شاه را به یاد می‌آورد، کاملاً از کاری که خلاف قانون اساسی باشد، پرهیز زیاد می‌کرد و تمام موادّ قانون اساسی را به حافظه سپرده بود و اکثر که صحبتی پیش می‌آمد، اظهار می‌داشت که برخلاف فلان مادهٔ قانون اساسی است و از این رو از انجام همان کار شانه خالی می‌داشت و در جزء رجال هم در باطن علاقهٔ زیاد به برادران مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک

داشت و برخلاف به وثوق الدوله و دوستان سیاسی‌ای که با وی همکاری داشتند، سوءظن فراوان داشت.

از نقطه نظر عمومی، شهرت به بی‌عرضگی یافته بود. این هم از شدت احتیاط بود که خلاف قانونی از مداخله مستقیم در کارها مسؤولیت برای شخص او تولید نکند. قسمتی از احتیاط زیاده از حد تحت تأثیر چند سال نیابت سلطنت ناصرالملک بود. چون ناصرالملک در سیاست داخلی فوق‌العاده احتیاط‌کار بود و دقت داشت که در تصمیمات کلی به شخص او چیزی نسبت داده نشود، این بود که همیشه سعی می‌کرد احزاب به وجود بیاورد که مشمول امور سیاسی همان حزب باشد. و در نتیجه مساعی او بود که در دوره سوم مجلس دو حزب به وجود آمد. یکی حزب اعتدالی و دیگری حزب دموکرات. آرزو داشت همان سیستم و نظام حکومت پارلمانی انگلستان را عیناً در ایران به جریان اندازد. و این آرزو به واسطه عدم رشد اجتماع، هیچ‌گاه عملی نشد.

این پیش‌آمد شیخ خیابانی، که خود جزء کاندیداهای شهر تبریز بوده و انتخاب شده بود، مدت‌ها اختلافی باقی بود نسبت به آرای حوزه سهندآباد که در این حوزه، که مرکز آن لیقوان بود، مالکین معروف به مرتجع اکثریت کامل داشتند. انجمن نظار وقت نظر داشت که باید آرای این صندوق باطل گردد و نتیجه انتخابات اعلام نشده بود. پس از گذشت سه سال، در اول سال ۱۳۰۰ و پس از روی کار آمدن رضاخان سردار سپه، در کمیسیون مخصوص و پس از افتتاح مجلس چهارم، کمیسیون به پرونده انتخاباتی شهر تبریز رسیدگی به عمل آورد و در نتیجه همان آرا را، بدون آرای صندوق سهندآباد، معتبر دانست و وکلای تبریز را به مرکز دعوت کردند و در سال ۱۳۰۱ وکلای تبریز که من هم جزو آنها بودم، به تهران رسیدیم و به واسطه اوضاع مشوش شهرستان‌های آذربایجان، انتخابات را دیگر در آنجا که انجام نشده بود، شروع نکرده و ساکت گذاشتند.

در مجلس دورهٔ چهارم، اشخاص سابقه‌دار در مشروطیت زیاد بودند. مدرّس، سلیمان میرزا، مساوات، جلیل‌الملک، شیانی، و غیره. قوام‌السّلطنه چند ماهی رئیس‌الوزرا بود و مؤتمن‌الملک ریاست مجلس را برعهده داشت. اکثر در امور سیاسی اصطکاک با رضاخان سردار سپه که هر روزه روبه قدرت افزون‌تر می‌رفت، حاصل می‌شد. در مجلس، تیمورتاش بازی‌گر بارزی بود و وُکلا را به طرف‌داری از حکومت قدرت سوق می‌داد. تدین، یاسایی، میرزارضاخان افشار، این‌ها برای آمال خود، که هر یک جاه‌طلبی‌ها داشتند، با قدرت روز خود را سعی داشتند نزدیک سازند.

قوانین مهمی در این دوره به تصویب رسید، من جمله قانون استخدام کشوری و مالیات‌ها. شخصاً در این مجلس و در برابر این اشخاص، که همه از من مسن‌تر و مردمان با سابقه‌تر بودند، قدری خجل و از این حرف زدن و مداخله کردن در مباحث روز، در خود ضعف احساس می‌کردم. ولی سعی داشتم شیوهٔ کار را فراگیرم و از ناطقین و از طرز بیان و گفتار آن‌ها چیزی بیاموزم. در نظر دارم چون برای وُکلا یک برتری محسوب می‌شد، بعد از حکومت واژگون‌گشته سیدضیاءالدین، به سیاست دولت انگلیس حمله نمودند.

من هم برای عقب نماندن از غافله مطالبی یادداشت نموده و اولین نطق و بیان خود را آزمایش کردم، ولی در ضمن از امنیتی که پس از تنبیه و قلع امیرعشایر خلخالی در آذربایجان برقرار شده بود، تمجید فراوان داشتم. راه‌های آذربایجان طوری ناامن بودند که وُکلا برای آمدن به تهران، سوار بر قاطر و اسب، از بی‌راهه خود را رسانده بودند.

با وُکلای تبریز دوستی و رفاقت داشتیم. معتمدالتجار امین، یکی از وُکلا بود. مرد باشهامتی بود و به وضع حکومت و قلدری معترض بود و بدون ترس مطالبی در مجلس اظهار می‌داشت. در دورهٔ چهارم، بیانات وُکلا را تحمّل می‌کردند و آزادی بیان و آزادی تنقید هنوز سلب نشده بود و امکان

بُروز احساسات برای وُکلا بود. در ادوار بعدی، تدریجاً این نوع مطالب از بین برده شدند و رَویۀ تمکین به تصمیمات دولتی، به مرور، با گذشت زمان و ازدیاد قدرت، عادت و طبیعت ثائوی برای وُکلا شد.

داور هنوز به مجلس راه نیافته بود و در دوره پنجم بود که از ورامین انتخاب شد. ولی روزنامه مردم را منتشر می‌کرد و خود را در صف مخالفان مدرّس و از هواداران قدرت معرّفی می‌داشت. در این دوره ابوطالب شیروانی، از نمایندگان اصفهان، به نام جوانان خیلی حرف‌ها می‌زد. او هم با سیاست روز خود را تطبیق می‌داد و جزء دسته‌جانی بود که داور خارج از مجلس تشکیل داده بود.

روزنامه اطلاعات با یک ورق، عصرها منتشر می‌شد. او هم با داور بستگی داشت. در انتخابات چیزی که مرا جلب می‌کرد، همان مبارزه و تحرّک فراوان بود که صورت مسابقه پیدا کرده بود و برنده کسی بود که طاقت بیشتر پرداخت زیادتر به همین رشته کار و صرف اوقات برای پذیرایی و دیدار مردم طبقات پایین شهر و پاتوق‌های اجتماع را داشته باشد. چون در آن موقع از طرف دستگاه‌های رسمی آشکارا و علنی دخالت نمی‌کردند و توانایی و قدرت منع کسی را هم نداشتند. در چند مورد در دوره چهارم و پنجم، خودم شاهد قضیه بودم که با عدم موفقیتِ کاندیدای دولتی تمام شد.

مردم هم به این جریان آشنایی پیدا کرده بودند و پس از دوره چهارم که همگی برای انتخابات دوره پنجم به تبریز مراجعت کرده بودیم، در مجالس خصوصی، مؤاخذه می‌کردند که چرا در فلان موضوع، که مردم علاقه به آن داشتند، کاری از پیش نَبُردید و حرفی در جلسه علنی نزدید. این‌ها دلیل علاقه مردم به کار و جریانات مجلس بود. راست است همین اظهار علاقه در وُکلا ایجاد حسّ عوام‌فریبی را زیادتر می‌کرد، ولی خواستند در مواردی بحث کنند که طرف توجّه مردم باشد و آنچه به مصلحت است، اُتا حدّی کنار گذاشته می‌شد و این جنبه بد کار بود.

از نمایندگانی که در کار عوام‌فریبی مهارت تام داشتند، مرحوم سلیمان میرزا، یکی از آنان بود. به ناحق نمی‌توان گفت که سلیمان میرزا فقط عوام‌فریبی داشت. باید اذعان کرد مرد پاک و بی‌آلایشی هم بود. در وطن پرستی او هم هیچ شکّی ندارم، ولی جنبه تنقید از قسمت مثبت و سازندگی در وجودش برتری داشت. دسته‌جات دیگری زیاد بودند که خوش‌بین و مردمانی ناطق به شمار می‌آمدند، ولی متأسفانه به مرور به من ثابت می‌شد اهل بند و بست و برای جمع‌آوری مال دنیا و کسب و تجارت بیش‌تر دل‌بستگی دارند تا انجام وظایف ملی.

برای من حقیقتاً وکالت جنبه مقدّس خدمت به آسایش مردم را داشت و از روی صداقت می‌خواستم خدمتی به عامّه کرده باشم، نه به طبقه‌ای که خودم از آن برمی‌خاستم. اذعان می‌کنم برنامه‌ای نداشتم و اصلاحات دراز مدّت را در نظر نمی‌گرفتم، ولی به شدّت در آن زمان آشفته، علاقه به اعاده امنیت و زندگی بهتری برای مردم را داشتم و از همین جهت، در طلیعه روی کار آمدن سردار سپه و جدّیتی که برای انضباط در راه‌ها و سرکوبی اشرار، برنامه ایشان را تشکیل می‌داد، صادقانه می‌خواستم همراهی کنم و از این اقدام من، در اشخاص مخالف، عدم رضایت هم حاصل می‌شد. حتّی تصوّر می‌کردند من بند و بست و منافع شخصی دارم.

در یکی از جراید فکاهی آن زمان، نسبت به من، نوشته بودند وصله ناجور هستم و خودم تأیید این نظریّه را می‌کنم. من اهل بند و بست مادی نبودم. جاه‌طلبی در پیش‌رفت کاری که در قسمت عمومی مورد نظر بود، داشتم، ولی در فکر تجارت و تهیّه مال برای خود هیچ‌گاه نبوده‌ام. پیش‌رفت کار من در این بود که هیچ‌گونه آلائش نداشتم و تمام و قتم صرف کار وکالت می‌شد. مقایسه با رُفقای دیگر می‌کردم، می‌دیدم تا چه حدّ آلودگی به شب‌نشینی‌ها و مجالس قمار طولانی، وقت این‌ها را اشغال می‌کند. اکثر این آقایان ساعت‌ها با هم تخته‌نرد یا با ورق‌بازی و برخی به انضمام مشروبات تند

الکلی شب را به صبح می‌رساندند و البته من که از صبح ساعت پنج آمادگی داشتم، در این مسابقه جلو بودم و برنده می‌شدم.

در دوره پنجم انتخابات، با دو رقیب با نفوذ روبه‌رو بودم، یکی از این آقایان مکرم‌الملک عدل که لقب قائم‌مقام داشت و دیگری امیرنصرت اسکندری بود که نفوذ و علاقه زیادی در حوزه الان‌براغوش داشتند. مکرم‌الملک مردی زیرک و فعال و پُردل بود. به هرکاری دست می‌زد برای پیش‌برد مقصودی که داشت. خانواده وسیع و متنفعی در شهر تبریز داشت. در کارهای دولتی وارد بود. مدتی رئیس نظمیه تبریز بود و چندی کفالت و معاونت حکومت را داشت. در همان زمان غایله اکراد به ریاست سمیتکو از ایل شکاک خیلی بالا گرفته بود. تمام صفحه سلدوز و شهر رضاییه که ارومیه نام داشت، زیر تسلط اکراد بود و حتی نواحی خوی را تهدید می‌کردند. مرکز اسماعیل آقا سمیتکو قلعه چهریق بود.

معروف بود مکرم‌الملک، با دست‌یاری چند نفر از قفقازی‌های با سابقه، در یک جعبه شیرینی، بمبی تهیه و به‌عنوان هدیه برای سمیتکو می‌فرستند. این بمب به موقع منفجر می‌شود، ولی به خود اسماعیل آقا اصابت نکرده. یکی از یارانش و فرزندانش را می‌کشد یا مجروح می‌دارد. این هم برخشم آن‌ها افزوده و به جان مردم بی‌پناه اطراف می‌افتند و بر شدت قتل و غارت خود می‌افزایند. این غایله همین‌طور ادامه داشت، تا زمان وزارت جنگ و زمام‌داری سردار سپه. در آن زمان ظفرالدوله مأموریت قلع اکراد را یافت و با تدابیر و حیل مختلفه سمیتکو را به دام انداخت و در خانه خود به قتل رسید. مکرم‌الملک قائم‌مقام تلاش زیاد برای وکالت داشت. با وجود روابط دوستانه، باطناً اعتماد نمی‌کردم.

مالکین عمده و قسمت مرتجع، پستی‌بانی زیاد از او داشتند، در صورتی‌که با من از روی صداقت رفتار نمی‌شد یا من سوءظن داشتم و برای عقب‌نماندن، ناچار بودم در قسمت‌هایی که برایم پیش‌رفت داشت، در اسامی

کاندیدها سبک و سنگین کنم و در حقیقت تلاش بر این بشود که اقویا در این قسمت‌ها از من جلو نیافتند و در نتیجه در این دوره من با اکثریت کافی شماره یک وکلای تبریز شدم. قائم‌مقام نفر دوم بود. برای نظارت در انتخابات، ناظم‌العلوم هدایت از تهران مأمور شده بود. سرلشکر اسماعیل خان امیرفضلی والی ایالت بودند.

پس از گذشتِ زمان درک می‌کنم چه قدر ظرفیت و رقابت‌های بی‌هوده با عده‌ای کرده‌ام. فرض بر این بود که این اشخاص به من بدین هستند و بدون آن‌که یقین حاصل شود، با حرارتِ جوانی به جنگ آن‌ها می‌رفتم، من جمله همین قائم‌مقام و امیرنصرت اسکندری از این‌ها بودند. در صورتی که بعدها با آن‌ها کمال دوستی را پیدا کردم. قائم‌مقام خیلی زود در اثر افراط‌گرفتار مرض کلیوی شد و برای معالجه به اروپا سفر کرد و در همان‌جا فوت نمود و بعدها برحسب اتفاق دخترش را، زن عزیزی که دارم، در تبریز به عقد خود در آوردم و زندگانی سعادت‌مندی را با وجود اختلاف زیاد اخلاقی با هم می‌گذرانیم.

امیرنصرت که چندین دوره وکیل بود، با او هم در اواخر با سازش و تفاهم معاشرت داشتیم. من از دور هشتم قانون‌گذاری و پس از گرفتاری اولیه نصرت‌الدوله برادرم، یک مدت طولانی، با کسب اجازه از رضاشاه، به خارج سفر کردم و دیگر در هیچ کاری دخیل نبودم و محل اقامت خود را تبریز قرار دادم و به کار آبادی دهاتی که در بلوک رود قات شش فرسخی تبریز داشتم، پرداختم و با جدیت هر چه تمام‌تر به این کار دل‌بستگی پیدا کردم و باغ و بیشه‌زار مفصل ایجاد کردم و حیات امروزه خود را مرهون همان زندگی در هوای پاک و کوهستانی آن دهات می‌دانم. و فقط بعد از حوادث شهریور ماه، زندگی خود را به ناچار به تهران منتقل داشتم و خداوند به ما دختری اهدا کرده بود که فوق‌العاده علاقه‌مندی به او داریم و پس از اتمام دبستان او را به سویس بردیم و در مدارس تا دانش‌گاه با موفقیت تحصیلاتش را به پایان رسانید و فعلاً پس از ازدواج با یک مرد جوان امریکایی، که نه ثروت داشته و

نه فضیلت زیاد و فقط اخلاق بسیار ملایم و خوبی دارد، صاحب دو فرزند نازنین شده‌اند که در سنّ پیری برای ما به منزله دو مشعل فروزان جلوه‌گری می‌کنند و کهولت مرا به خصوص شیرین می‌دارند.

چنان‌که امروز متداول است که اشخاص به تنقید از خود می‌پردازند و ضعف و معایب خود را بدون پرده‌پوشی اظهار می‌دارند و در معرض قضاوت می‌گذارند، من هم که نه دزد و نه دغل و نه طماع بودم، در جوانی با اشخاصی که تصوّر می‌رفت نظر تحقیر به من دارند، پلادرنگ به جنگ آنان می‌رفتم، در صورتی که آن‌ها کمال علاقه را داشتند که با من سازش کنند و در واقع آن‌ها از خود دفاع می‌کردند و من گمان می‌کردم که با من طرفیت دارند. در جوانی این‌گونه احساسات تند روی می‌دهد که بعضی‌ها قادر نمی‌شوند به موقع آن را مهار نمایند و مسبب زیان دیگران، بدون درک می‌شوند.

من نسبت به برادرهای بزرگ‌تر از خود، که دارای زندگی و اولاد شده بودند و من فاقد این زندگی بودم و خیلی دیرتر و پس از ازدواج با شمس‌فر صاحب خانه و زندگی داخلی مرتبی شدم، نسبت به آن‌ها فداکاری بسیار کردم. از قسمتی از اموال موروثی به نفع آن‌ها گزاشتم و در اموالی که خودم تهیه کرده بودم و از بانک استقراضی روس خریده بودم، خودم منتفع نشدم و با شرکت دادن دو برادر بزرگ‌ترم، اولادان آن‌ها امروز منبع و ریشه ثروت اصلی آنان از همین گذشت‌های من که به نفع آنان بود بهره بزرگی می‌برند و من هیچ‌گونه حسّ حسادتی نسبت به مال مردم نداشته‌ام.

دیگر خدمتی که من از جهات مالی کردم، این بود که پدر ما مبالغی در حدود دویست و پنجاه هزار تومان آن زمان، که خیلی زیاد بود، از بانک استقراضی روس قرض کرده بودند و در برابر، کلیه اموال مراغه خود را، که بعدها به ما برادرها مصالحه قطعی کردند، در گرو گذاشتند که سالیانه اصل و فرع در مدّت پانزده سال به اقساط به بانک پرداخته شود. جنگ جهانی اول هنوز پایان نیافته بود. پول منات روسی که هشت ریال و یک تومان ارزش

داشت، رو به کاهش می‌رفت و به شش ریال رسیده بود و من در تبریز بودم. با یکی از ارامنهٔ مستخدم بانک استقراضی روس معاشرت داشتیم. او به من اظهار داشت اگر بتوانید بدهی ریالی را به منات تبدیل کنید، به صرف شما خواهد بود.

من تصمیم گرفتم مسافرتی به پتروگراد بدارم و راه افتادم. چند روزی در تفلیس گذراندم و پس از سه شبانه روز به پتروگراد رسیدم. در آنجا مَفْخَم‌الدَّوْلَه، از دیپلمات‌های قدیمی، وزیر مختار بود. با او مطلب را در میان گذاشتم. او گفت باید کلون را، که شخصیت مهم وزارت خارجه بود، ملاقات و برای خانم او هدیه خریداری کرد. یک جعبه لوازم توالِت خریداری کردم و با رئیس بانک صحبت داشتیم. یک قالیچه هم به او هدیه کردم. سرانجام پایهٔ قرضه را روی دو منات برابر یک تومان گذاشتیم و اسنادی رد و بدل کردیم. همه روزه منات تنزل می‌کرد و شکست روس‌ها و بعد انقلاب باعث از بین رفتن ارزش منات شد و منات را یک قران و بعدها ده شاهی و بعد از انقلاب روسیه، یک غاز در بازار تهران خریداری کردیم. روی هم با شصت هزار تومان، به حساب این قرضه که پایهٔ بسیار سنگین بود، خاتمه دادیم.

این کار برای من شهرت زیاد را باعث شد و همه مرا بی‌جهت مرد اقتصادی خواندند. اکثر رجال به این بانک مقروض بودند و بعد هم که کلیهٔ مطالبات بانک به دولت واگذار شد، دولت اصل و فرع تمام این مطالبات را، با کمال سختی، در صدد وصول برآمد و در اثر همین مطالبه، که توسط دکتر میلیسپو صورت می‌گرفت، محمدولی خان سپه‌سالار خودکشی نمود. باری در برابر انجام این خدمات، نه من چیزی مطالبه کردم، نه کسی فکر این بود که پاداشی برای من قایل شوند و در نتیجه، در زندگی خانوادگی، در معنا من بازنده بودم.



فرجام نصرت الدوله

دوره پنجم مجلس، ایام پُر جنجالی بود. تغییر سلطنت و انتخابات برای مؤسسان، در این دوره صورت گرفت. قوانین زیادی در تقویت حکومت وقت از مجلس گذرانند. داور و تیمورتاش بازی گران معنوی و مورد اعتماد بودند. فراکسیون اکثریت تشکیل شده بود و اقلیت که مرکز آن مدرّس بود، با عده معدود، که پاره‌ای مشکوک هم بودند، استقامتی می‌کردند. توسط سرتیپ درگاهی، رئیس شهربانی تهران، بگیر و ببند سختی جریان داشت. اشخاص نیست می‌شدند، بعد شهرت پیدا می‌کرد که فلان را سر به نیست کرده‌اند. درگاهی شخص بدجنس و ناراحتی بود. خودش هم گرفتار غضب شاه گردید و به جای او سرتیپ کویال آمد که مرد تربیت شده تحصیل کرده و خوش ذاتی بود و برای مردم پاپوش نمی‌دوخت. ولی او هم رفت و به جای او مختاری آمد که بسیار مرد موزی نااهل و آلوده به جنایت بود. از خوراندن قهوه مسموم تا در محبس، به وسیله آمپول هوا، مردم آزاده را کشتن و از بین بردن، باکی نداشت.

دوران ترور به وجود آمده بود. هیچ‌کس شب در خانه خود تأمین جانی و مالی نداشت. به وسیله کاغذپرانی مردم را آلوده و گرفتار این دژخیمان بی‌رحم می‌داشتند. مرکز شهربانی حکم قلعه باستیل زمان لویی شانزدهم و اوایل انقلاب فرانسه را پیدا کرده بود و همه در آرزوی دگرگون شدن این مرکز

جور و ستم بودند.

گرفتاری اولیه نصرت‌الدوله، که وزیرمالیه بود، در دوره هفتم مجلس پیش‌آمد کرد. تا آن زمان به ظاهر خیلی طرف اعتماد بودند. حتی برای ابراز اطمینان بیش‌تر، یک روزی شاه به وزیردارایی گفته بود به شما اجازه می‌دهم در محاسبات وزارت جنگ هم رسیدگی‌هایی به عمل آورید. در هر صورت هیچ دلیلی وجود نداشت که عاقبت کار به این بدی بشود.

خود نصرت‌الدوله چند روزی بود که نگرانی‌هایی پیدا کرده بود. یک روزی که به سعدآباد رفته بود، برای شرف‌یابی اجازه حضور نداده بودند. از همین پیش‌آمد فوق‌العاده نگران شده بود. ایام محرم فرا رسیده بود و در تکیه دولت، در ایام عاشورا، روضه‌خوانی می‌شد. روزی که شاه در مجلس حضور داشت و وزراء هم بودند، سرتیپ درگاهی پیغام می‌دهد و وزیردارایی را برای ملاقات می‌طلبد و از همان جا او را به عنوان توقیفی روانه شهربانی و زندانی می‌دارند و مشغول پرونده‌سازی می‌شوند.

ابتدا عنوان می‌دارند در انبار غله تهران اختلاس شده است. انبار را با قبان زیر و رو می‌کنند. چیزی معلوم نمی‌شود. بعد ادعا می‌شود که در تسعیر غله مالیاتی ملکی اولاد امین‌الضرب، ۱۸۰۰ تومان رشوه توسط ارباب علی‌آقای یزدی گرفته شده. ارباب علی‌آقا شخص ناجنس و خیانت‌پیشه بود. من که املاک جلالیه، وردآورد، فرحزاد، حسین‌آباد، و چیتگر را خریداری کردم، با این شخص که در عمارت نیمه‌مخروبه جلالیه منزل داشت و مختصر احشامی نگه‌داری می‌کرد، آشنایی پیدا کردیم. و چون مثل اکثر یزدی‌ها اطلاعاتی از کشاورزی داشت، او را به عنوان مستأجر و مباشرت، به وردآورد انتقال دادیم. این مرد مستأجر دهات امین‌الضرب مهدوی در ورامین بود. به واسطه هم‌بستگی با ما پیدا کرده بود. واسطه کارهایی می‌شد که برای خودش نان و آبی باشد. این اشخاص از موقعیت نصرت‌الدوله، که همیشه فکر خرج بود و نه فکر جمع و خرج، استفاده‌هایی می‌کردند.

خلاصه برای اولین بار از قانون محاکمه وُزرا، که چند ماه قبل از این اتفاق از مجلس گذشته بود، مورد آزمایش و استفاده قرار دادند. در دیوان عالی تمیز، جلسه محاکمه را تشکیل دادند. میرزارضاخان نایینی مدعی العموم بود و اَدعانامه را تنظیم کرده بود. داور هم که وزیر عدلیه بود، با اقتدار تمام، کادر عدلیه را به هم ریخته بود و مردمان تازه‌ای را دعوت کرده بود. دست بالای کارها را داشت و البته مایل بود از فرصت استفاده کند و یک رقیب سیاسی خود را از بین ببرد.

البته انگلیسی‌ها که نفوذ کامل زیر پرده داشتند و هاوارد در سفارت نفوذ داشت، به این محاکمه و محکومیت نصرت‌الدوله علاقه‌مند بودند. علایمی من قبلاً در دست داشتم. یک مرد همدانی، از اقوام عنایت‌الملک همدانی، میرزانصرالله‌خان پیران، عضو مالیّه، در تبریز، زیر دست من بود و با قنصل‌گری انگلیس زیاد ارتباط داشت. حتی در تبریز که بودم، منزلش در همان قنصل‌گری بود. در تهران گاهی به ملاقات من می‌آمد و همیشه از وزیر دارایی گله‌مند بود. یک روزی به دیدن آمده بود. گفت این رَویّه برادر شما عاقبت خوشی نخواهد داشت و سرنگون خواهد شد. من اهمّیت زیادی ندادم. نصرت‌الدوله را چنان غروری گرفته بود که هیچ تصوّر آن را حاضر نبود بکند که ممکن است موجب غضب رضاشاه گردد. پرونده درآمد نفت را هم شاه به او سپرده بود و او هم گزارش خیلی سخت و مخالفی داده بود که معلوم می‌گردد تا چه حدّ در محاسبات نفتی کلاه سر ایران می‌گذارند.

یک روزی اسماعیل‌خان امیرفضلی، که از دیر زمان با هم آشنایی داشتیم، به من گفت که درباره شخصی که مورد توجّه سفارت انگلیس بود و از طرف هاوارد پشتیبانی می‌شد، با نصرت‌الدوله در وزارت دارایی، صحبتی کرده بود. وزیر دارایی جواب داده بود که هاوارد گه‌خورده است و در برابر توصیه، همان شخص را به سختی رد کرده بودند. نتیجه این رَویّه و پاره‌ای خودنمایی‌ها و حمله مخالفین تیمورتاش، که نصرت‌الدوله را با او کاملاً یگانه

می دانستند، به وسیلهٔ کاغذپرانی ها و زمینه سازی ها، که بعدها بر من ثابت شد، همان اشخاصی که از دوستان به حساب می آمدند، از راه حسادت و کوتاه نظری و جاه طلبی، در سر نابود ساختن تیمورتاش و نصرت الدوله را پرورش می دادند.

در مرحلهٔ اول، هدف ها در واژگون کردن فیروز زودتر به ثمر رسید. راجع به تیمورتاش مدتی بعد به نتیجه رسیدند. بدبختانه به واسطهٔ همان سوابق معاشرت ظاهری، من غافل اکثر شبانه منزل آن ها می رفتم و از آن ها طلب چاره و کمک می کردم؛ از اشخاصی که بعدها فهمیدم از همه متزلزل تر هستند. از میرزارضاخان نایینی، که مدعی العموم بود، بدی ظاهر نشد. خودش به من گفت ظلم شده است و حتی انتقاد می کرد. با وجود بیش از یک سال توقیف بدون محکومیت وی، که بایستی مدت توقیف را از مدت محکومیت وی کم می کردند، ولی نکردند.

خلاصه نصرت الدوله به زندان قصر، که تازه بنای آن تمام شده بود و برای افتتاح خود شاه تشریف فرما می شدند، ما را هم در جزء نمایندگان دعوت کرده بودند و در بازدید از اتاق های تازه ساز و کارگاه کارهای دستی، یکی از وکلا به من اظهار داشت این جا را برای پذیرایی شما ساخته اند. در همان روز بازدید از اتاق های قراول درب ورودی، که چند تخت خواب هم در آن ها بود، فریادی بلند شد که همه به خود لرزیدند. معلوم شد شاه که از تعدیات رئیس شهربانی پر شده بود، بهانه ای به دست آورده و فحش را به جان درگاهی کشیده و همان جا او را معزول داشتند و باری از روی سینهٔ مردم برداشته شد. باز یک سال گذشت. محرم و همان روضه خوانی تکیه پیش آمد. از رجال هم دعوت می شدند. در موقع شرف یابی رجال وقت، مستوفی الممالک به شاه عرض کرده بود در این روز مقدس که عاشورا بود، فیروز را مستخلص فرمایند. شاه هم به داور فرمودند راه قانونی این کار را فراهم سازید. این بود که اقامت در زندان عمومی را مبدل به اقامت اجباری در ورد آورد کردند و این

خبر را که شنیدیم، با چه شتاب و عجله‌ای سوار شده، خودم را به زندان قصر رسانیده و با سرهنگ پاشا مبشر، که از سال‌ها قبل رییس زندان بود، ملاقات کردم و قرار براین شد که من فردای همین روز بروم و از قصر فیروز را ببرم یک‌سره به وِرد آورد. حتی اجازه‌ای که به ملاقات مادر و زن و بچه بروم، ندادند و من همین کار را انجام داده، یک‌سره با فیروز عازم وِرد آورد شدیم.

آن‌چه به گذشته می‌نگرم، از طرف برادر ما خیانتی به شاه نشده بود. موضوع قرارداد در کابینه و ثوق‌الدوله به کلی مطلب جداگانه‌ای بود و باید دقیق‌تر و عمیق‌تر مورخان مسأله را حلّاجی و روشن نمایند. با در نظر گرفتن زیر و زبر شدنِ قدرت‌ها، در جنگ جهانی اول، به وجود آمدنِ بالشویسم، روی کار آمدنِ لنین، واژگون شدن حکومت تزاری، و خیلی مطالب دیگر، که هریک در یک تصمیم موقت، به امید رهایی از مرحله خطرناک، شاید هم با علم و پیش‌بینی که کوچک‌ترین تغییر و تبدیل در مراکز قدرت آن‌روز این‌گونه قراردادها را بی‌ارزش و کان‌لم‌یکن می‌سازد و اندک مدّت شاید برای گرداندن چرخ‌ها و روبه‌رو شدن با مشکلات متعدّد و اثر مُسکّنی فقط داشته است، و ثوق‌الدوله مرد دانا و طالب حفظ مقام و آن‌هایی که با او هم‌کاری داشتند، دسته‌جمعی دچار وحشت از توسعه بالشویسم بودند که به آشکال مختلفه، به‌عنوان جنگلی‌ها و خالوقربان و غیره، خودنمایی می‌کردند.

انگلیسی‌ها هم قوای خود را از قفقاز عقب‌کشی نموده و قسمتی از راه پهلوی (انزلی آن زمان) از قزوین و کرمانشاه به بغداد مراجعت می‌کردند و سیاست آن‌ها ترساندن حکومت مرکزی بود که اگر کمک مالی و مستشاری آن‌ها به دولت برسد، به کلی حکومت وقت پاشیده، از میان رفته باید حساب شود و به قدرت رسیدن طرف‌داران کمونیست بلامانع می‌گردد.

در این‌که حکومت، با وضع خان‌خانی و ولایات و قدرت عشایر مسلّح، قادر به حفاظت خود نبودند، تردید نبود، ولی موضوع این است شخص خون‌سرد قضاوت کند ببیند در برابر هر دو بد کدام کم ضررتر است. ولی علاقه به

ریاست، مانع دوربینی می‌شد و سفیر انگلیس هم پرسی کاکس، که مدت پانزده سال نمایندهٔ تام‌الاختیار در بنادر و خلیج فارس بود، عادت دیرینه پیدا کرده بود که با شیوخ و اُمرای محلی قرارداد با هریک وضع کند. این بود که این فکر قرارداد، در اقامت و سفارت کاکس، از پدیده‌های خاص او به وجود آمد و حکومت را تحت تأثیر این فکر قرارداد و در اثر ابرام او این قرارداد بسته شد و تصویب مجلس، توسل دولت وقت بود که هیچ‌گاه مجلس تصویب نخواهد کرد.

مستوفی‌الممالک - که از مردان خوش فطرت و آزاده بود و چنان‌که ذکر شد، در استخلاص فیروز از محبس مداخلهٔ مؤثری کرده بود - مورد احترام همگی حتی رضاشاه بود، تا زنده بود. صولت‌الدولهٔ قشقایی که از مُریدان مستوفی به شمار می‌آمد، در امانِ تهران می‌زیست. همان روز فوت مستوفی، که در ضیافتی در شمیران روی داده بود، در همان روز مأمورین شهربانی صولت را دستگیر و روانهٔ زندان قصر نمودند که دیگر از آن‌جا جان به در نَبُرد و من همیشه نسبت به معاملهٔ وَرْد آورد و غیره که با بانک کردم، وجدانم ناآرام باقی ماند. چون این قریه محلّ تفریح و شکارگاه مستوفی و هم‌راهانش بود و من سبب قطع این علاقه و دل‌بستگی شدم. هرچند خودم از این معامله هیچ‌گونه انتفاعی نداشتم و سخت متضرّر و مقروض و مبالغی تنزیل پول و انواع ناراحتی‌ها را تحمل نمودم، ولی با این احوال وجداناً ناراضی هستم که چرا دست به چنین عمل عجولانه‌ای زده‌ام. دیگران از این معامله در نقل و انتقالات بعدی تا امروز میلیون‌ها ثروت استفاده داشته‌اند و برای من به جز ناراحتی وجدانی و ضرر مادی چیزی باقی نماند. من قسمت عمده‌ای از دارایی خود را وقف بر درمان‌گاه‌ها، مدارس حرفه‌ای، و غیره نموده‌ام. امیدوارم در پیشگاه عدل الهی، تا حدّی اگر از روی کمال نادانی به اشخاصی زیان و ضرری وارد شده باشد، چون صرفاً از روی جوانی و نه سوءنیت این پیش‌آمدها روی داده‌اند، قلم بر گناهانم کشیده شود و بخشوده گردم.

سیاست داخلی مجلس، حکومت روی کار آوردن بود. برای این کار هم اکثریت آرای نمایندگان را تهیه کردن، ضرور بود. تمام مساعی بر این بود که از فراکسیون رقیب، افرادی به اصطلاح قُرْزده شوند. پاره‌ای از وُکلا، به واسطهٔ سست عنصری، بهترین شکار بودند. یک نفر از وُکلای معمم، از اهل قم و دیگری نمایندهٔ زنجان بود. این دو نفر از دیگران بیش‌تر مطمح نظر بودند و هیچ پرهیز نداشتند که هر ماه از اتاق مخصوص یک فراکسیون به اتاق فراکسیون دیگری منتقل شوند. حتی در موقع رأی علنی مکرر نیم‌خیز می‌شدند و گاهی می‌نشستند. موقع اخذ رأی، گاهی با نهیب رُفقا، تمام قد، می‌ایستادند که رییس مجلس ناچار بود سؤال کند آقا شما قیام کردید یا خیر. در یک روز استیضاح که از همه طرف صف‌بندی شده بود و تمام روز مجلس جلسه داشت و ناهار را در خود مجلس صرف کرده بودیم، یکی از وُکلای مردّد، که در حالت نماز ایستاده بود، درب را به روی او کلید کردند که در اخذ رأی حضور نداشته باشد. این روی‌داده‌ها می‌رساند که برای دموکراسی و انجام وظایف آن، یک تربیت طولانی اجتماعی ضرور است.

هنوز در ممالک قدیمی و پُرسابقه در حکومت پارلمانی و دسته‌جمعی، فرق بسیار هست. انگلستان و ممالک اسکاندیناوی یا سوییس، با طرز کار در فرانسه یا ایتالیا متفاوت می‌باشد. اخیراً که در ایتالیا رییس جمهور بایستی انتخاب می‌شد، هفده مرتبه برای انتخاب رییس جمهور، که به وسیلهٔ مجمع نمایندگان و سناتورها بایستی تعیین می‌شد، به واسطهٔ کثرت دسته‌بندی‌ها و تشتت آرا، فقط در دور هیجدهمین اکثریت ضروری به اسم یک نفر، لثونه، حاصل شد. در صورتی که چنین اتفاقی در انتخاب نخست‌وزیر انگلستان روی نمی‌دهد. یا در سوئد یا سوییس هیچ‌گونه بحران به وجود نمی‌آید، زیرا هرگونه اکثریت ملّت واقعاً علاقه‌مند باشد، همان رژیم و همان سیاست، بدون برخورد و استقامتی، رایج می‌شود و همه تمکین دارند. اگر مخالف هم باشند، از راه قانون و در حدود مقرر اظهار مخالفت می‌دارند و دیگر نه

تشت، و نه در فکر ایجاد آشوب و انقلاب برمی آیند.

ما از آزادی کامل، که فرصت آن چند بار در طول تاریخ مشروطیت دست داد، هیچ وقت عاقلانه به نفع جامعه استفاده نکردیم و همیشه اغراض خصوصی را خواستیم، به هر نحو که باشد، موافق دید خود از پیش ببریم و همه وقت با دسته‌بندی‌ها و سازش‌کاری‌ها، بدون این‌که در چهارچوب قانون یا مرام خود را محدود سازیم، قیام کرده‌ایم. در نتیجه، هرج و مرج حکم فرما گشته، یا دیکتاتوری مطلق بوده. امید می‌رود با توسعه سواد و دانش مردم، روزی برسد تشخیص مصلحت را بدهند و از روی حقیقت، حاکم بر اوضاع بشوند. به این نتیجه مرقی لااقل بیست یا سی سال دیگر وقت و فرصت لازم خواهد شد، ولی در عمر کشور چیز زیادی نیست.

در ادوار وکالت، ارتباط با تبریز و اهالی همیشه رو به استحکام می‌رفت و مورد توجه مردم بودم و برای مراجعین، بدون دریغ، کمک و سعی داشتم تقاضاهای گوناگون که داشتند، حتی المقدور انجام بگیرد. البته مأمورین عالی‌رتبه محل، از موقعیت من خرسند نبودند و در کاستن نفوذ سعی داشتند و با قدرت حکومت مرکزی، برای آن‌ها اشکالی این امر نداشت. اکثر بین‌استان‌دارها و فرمان‌دهان قوا اختلافات باطنی زیاد بود. در نظر دارم زمانی شریف‌الدوله بنی‌آدم والی ایالت بود و احمدآقا امیرلشکر فرمانده قوا. شریف‌الدوله شخص سیاست‌مدار کهنه‌کار و احمدآقا مرد جاه‌طلب، که به هیچ‌وجه تحمل شریف‌الدوله را نداشت و هرچه می‌توانست به او اهانت می‌کرد و از تحقیر کردن او کیف می‌برد. تا بالأخره شریف‌الدوله احضار به تهران شد و منصورالملک به سمت استان‌داری منصوب گشت. منصورالملک، به نوبه خود، با نرمی و سیاست، موقعیت امیرلشکر را متزلزل ساخت. این بار احمدآقا به تهران مراجعت نمود.

هر سال در اوایل پاییز، شاه دوره‌ای به استان‌های شمالی می‌زد. از تبریز، از راه اردبیل و آستارا به گرگان و مازندران می‌رفتند. در قسمت راه‌ها خیلی

تأکید داشتند که ساخته شوند و مرمت کردند. در این سفرها وکلای هر قسمت جزء تشریفات بایستی حاضر شوند، ولی کم‌تر به آن‌ها اعتنا و توجهی می‌شد. ما هم وظیفه می‌دانستیم تا میانه به استقبال برویم. اکثر من و اجلال‌الملک که از قُدما و وکیل بود، هم سفر می‌شدیم و میرزا آقا فرشی او هم با ما هم‌راه بود. شاه نسبت به میرزا آقا فرشی بیش‌تر از سایرین توجه داشت. در میانه، در همان منزل قدیمی و کهنه‌ای که داشتیم، شب را می‌ماندند. صحبت از قلّه معروف میانه شد، من اظهار نمودم چون مکان‌ها سفید می‌شوند، دیگر قلّه‌ها معلوم نمی‌شوند، ولی یدالله‌خان تفنگ‌دارباشی، که نوکر محرم بود، اندکی بعد یک مشت مله، که نوعی مگس مخصوص آن نقاط است، از آشپزخانه برداشت و به شاه نشان داد.

قوام شیرازی که از هم‌راهان بود، از ترس مله، داده بود دور از شهر، در محلّ یونجه‌زاری، چادر زده و شب را گذرانده بود. با آن همه سوابق طولانی که من داشتم، از دوران جنگ‌های سالارالدوله در صحنه و کرمانشاه و کردستان، به هیچ‌وجه حاضر نبودند به ما نظر عطفوت به خرج دهند و خیلی با سردی همیشه برخورد می‌شد. من هم عادت کرده بودم و برخلاف وکلای دیگر سعی نداشتم در ردیف‌های جلو خود را مورد توجه قرار دهم. اگر ما را در صف وکلا نمی‌دید، آن هم به مصلحت نبود.

بعد از گرفتاریِ اولیه نصرت‌الدوله، که در مجلس باقی بودم، وضع دشواری داشتم. البته اوضاع مجلس از دوره ششم به بعد، به کلی تغییر حاصل کرده بود. دیگر کسی را یارای گفتار نبود. فراکسیون‌های متعدّد گذشته به فراموشی سپرده شده بودند. فقط یک فراکسیون وجود داشت، آن هم اکثریت که به دستور تیمورتاش و داور در حرکت بودند. رفتار وکلا به حدّ انتظار خودم نانجیبانه نبود، زیرا فرد فرد آن‌ها به خود اطمینانی نداشتند و غیر از ساعات جلسات، دیگر رفت و آمدهای خصوصی وجود نداشت. مگر حوزه سیدکاظم یزدی که افرادی باز دُور منقل جمع می‌شدند، ولی حرفی از

سیاست دیگر در بین نبود، زیرا همه از جاسوسان دست‌گاه مختاری در ترس و هراس بودند.

دوره هشتم به پایان نرسیده، چون تردید نداشتم که دیگر نخواهند گذاشت انتخاب شوم، ترجیح دادم کسب اجازه بدارم برای معالجه سفری به خارج بکنم. پس از اتمام تحصیل و مراجعت به ایران، دیگر سفری به خارج نکرده بودم. در یکی از روزهای شرف‌یابی، که از جلوی صف بی‌روح و کلا عبور می‌کردند، به من فرمودند خوب است سفر بروی و مالاریای خود را معالجه نمایی. ما هم مشغول تهیه وسایل حرکت برآمدیم. گرفتاری‌ها و به حبس افتادن مدرّس، دکتر مصدّق، و جمعی دیگر، محاکمه تیمورتاش و بعد توقیف دوّم فیروز و تبعید او به سمنان، این مطلب را پیش می‌آورد که آیا وجود هر یک از این اشخاص، خطری برای رژیم به وجود آورده شاه در برداشت.

این اشخاص اخلاقاً خیلی با هم فرق و دوری داشتند. مدرّس به کلی یک مرد دیگری بود و هیچ‌گونه آرایش دنیوی نداشت. احتیاجاتش به گفته خودش با روزی دو تومان هم می‌گذشت. ولی در عقاید دینی و در نتیجه سیاستی که پیدا کرده بود، راسخ و پا برجا بود و طالب حکومت قانون و بر پایه اصول مذهبی بود. در صورتی که سایرین سیاست‌مدارانی جاه‌طلب و فرصت‌جو و هواخواه مقامات بودند. روی هم از وجود این‌ها هیچ‌گونه خطری متوجّه حکومت سلطنت جابه‌جا شده و متکی به قدرت نظامی و تشکیل یافته نمی‌شد و تصوّر باید کرد شخص رضاشاه، که تیزهوش و مآل‌اندیش بود، در فکر بعد از خودش بود و نمی‌خواست در دوران بعد خود، سلطنت ولیّ عهد را مواجه با وجود اشخاصی بدارد که در دوران اوّلیه و رسیدن به سلطنت او بازی‌گرانی بوده و آشنایی به رموز و در واقع هر مقامی داشتند و خود را در این بنیان‌گذاری، با سلطنت جدید شریک و تا حدّی سهیم می‌دانستند.

از اشخاصی که در دوران مسعود سلطنت، در پانزده سال اول، مقامات حسّاس و در سیاست داخلی بازی گرانی بودند، همگی از بین بُرده شدند و در نظرم از بین این اشخاص، پس از مدرّس، داور عمیق تر و در کار باتدبیر تر و دوربین تر از سایرین بود و چون احساس به جا کرده بود که جان به سلامت در نخواهد بُرد و می دانست طرز فکر شاه چیست و از معامله ای که با سایرین کرده بودند آگاهی داشت، دست به انتخاب و معدوم ساختن خود زد و خود را از مذلّت محاکمات ساختگی و زجر در زندان آزاد ساخت. فقط از سیاست مدارانی که نام بُردیم دکتر مصدّق در قید حیات مانده بود که اگر این یک نفر هم از قلم نیافتاده و از بین رفته بود، چند صباحی، چنان که در سال های بعد دیدیم، موی دماغ و مزاحمت اوقات شاهنشاه جوان بخت را نمی توانست فراهم آورد و باز تربیت سیاسی و لیاقت ذاتی شاه جوان باعث دوام و بقای سلطنتش گردید.

چنان که شرح دادم، هیچ یک از اشخاصی که در محبس از بین رفتند، هیچ گونه خطری برای شخص رضاشاه و رژیم او نبودند و از روی مآل اندیشی و کمال خون سردی نسبت به آینده، وجود آنها مضر تشخیص داده شده بود. گرفتاری دوّم نصرت الدوله به هیچ وجه علّت و ریشه سیاسی نداشت. نصرت الدوله زندگی را برای زندگی طالب بود. می خواست اعیانی زندگی کند. اسب سواری خوب نگاه دارد. شکار برود و برخوردار از نعم مادی باشد. برحسب اتفاق و برای رفع احتیاج مادی، باغ فرمانیه شمیران خود را به شارژدافر فرانسه، به وسیله دلال اجاره داده بود و به همین علّت رفت و آمدی به طور خیلی سطحی با آنها داشت، که محرّک اصلی آن هم خانم زیبا و خوش برخورد شارژدافر بود.

در همین موقع، نسبت به اوضاع حکومت و دیکتاتوری شاه، در جراید فرانسه، چیزهایی نوشته می شد و با خُلقِ مستبدِ شاه قابل تحمّل نبود. فروهر، که وزیر مختار بود، مورد غضب واقع شده بود. این شخص فرومایه، برای

برائت خود، پای فیروز و دوستی او با سفارت را به میان کشید. شاید و خدا عالم است که در این طرح داور دخالتی داشته یا نه، زیرا فروهر بستگی زیاد نزدیک به شخص داور می داشت و بدون مشورت او کاری نمی کرد و شخصیت سیاسی نداشت. در هر صورت حکم قضا و قدر از امر شاه جاری شد و در سمنان، با کمال بی رحمی و بی اعتنا به هرگونه عوامل انسانی، پایان عمر فیروز را اعلام داشتند.

اما راجع به تیمورتاش، پس از آن که مورد غضب واقع شد و به حبس افتاد، کفیل وزارت خارجه شوروی قزاخان به تهران آمده بود، گفته شد در صدد وساطت برآمده. رئیس شهربانی سرلشکر آیرم بود. در جواب شنیده بود که تیمورتاش در زندان درگذشته است. مدرّس هم در گناباد خراسان، در ماه رمضان، به دست دژخیمان شهربانی مرکز، عمر خود را پایان یافته دید.

از هر کجا که به تاریخ مراجعه شود، روال رسیدن به قدرت و حکومت یکی است. باید راه را صاف کرد. اول مخالفین آشکار و گردن کیشان که استقامت می دارند، از راه جنگ و زد و خورد از بین برده می شوند. بعد موافقین هم راز که در تمام مراحل کمک بوده اند و شخص به قدرت رسیده را یاری نموده اند و چند صباحی آن ها هم که هواخواهان هستند، در استعمال این قدرت شرکت داشته و هریک صاحب جاه و مقامی هم شده اند، به نوبه، هریک به بهانه ای سرنگون گشته و از بین برده شدند. در واقع راه و جاده تخت سلطنت و قدرت، مفروش از اجساد دشمنان آشکار و نزدیک ترین همراهان و هم رازان گشته است. تا دنیا دنیا است و حکومت ها به نام سیاه و زرد و سرخ نام داشته باشند، روال تاریخ همین خواهد بود. باید از این هفت خوان، با دست خونین، سرپرده تخت زرین قدرت را بالا زد و چند صباحی کوتاه تکیه بر اریکه نمود. حتی آن ها که نزدیک تر و از محارم شب و روز هستند، آن ها بیش تر در معرض خطر و نابودی هستند، چون زیاده از اندازه چیزهایی می دانند و روزی قادر خواهند بود پرده از اسرار زیادی

بردارند. اما به مصلحت صاحب قدرت نیست. پس گور آن‌ها قبلاً آماده پذیرایی است. ماکیاول در کتاب معروف خود، تمام این مراحل را متذکر شده است. بعضی نبوغِ نخواندهٔ ماکیاول را در سینهٔ خود دارند و به همان روش پیش‌گویی شده، به‌طوری طبیعی عمل می‌دارند و نخوانده مجتهد هستند.

فرقه دموکرات آذربایجان

پس از مراجعت از سفری طولانی، که تا الجزایر و مراکش و تونس مرا کشاند، برای کار املاک و اشتغال به کشاورزی، مرکز زندگی خود را تبریز قرار دادم. در خانه‌های موروئی محله ششگلان، که از طرف پدر قسمتی به من صلح کرده بودند، اقامت داشتم و هر سال بین میانه و تبریز و زرقان، ملک بیلاقی‌ای که در جوار کوه‌های مرتفع قراداغ واقع بود، می‌گذراندم. در میانه کارخانه پنبه‌پاک‌کنی دایر کرده بودم. در آن زمان پنبه در انحصار دولت بود و با کمک و راه‌نمایی میرزا آقا فرشی و علی و کیلی، که هر دو در این شرکت مدیر بودند، کارخانه را به راه انداخته بودم و پنبه‌کاری در آن حدود رونقی پیدا کرده بود. آب و هوا مساعد بود و سالی پنج هزار تن محصول برداشت می‌شد. در هر تن به ما پنج تومان مزد می‌دادند. البته مخارج کارخانه با ما بود. همین کارخانه را که با زحمت دایم دایر و به کار انداخته بودم و بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ سالدات‌های روسی در همین محل که تعطیل شده بود، منزل کرده بودند و در شبی، به واسطه بی‌مبالاتی یا عمد، در قسمت همان ماشین‌خانه، آتش‌سوزی روی داده بود که همه را نیم‌سوخته و از بین برده بود. به‌ناچار هرچه بود، به قیمت نازل فروختم و چون انحصار پنبه هم به هم خورده بود، دیگر در این حوزه، پنبه‌کاری هم از بین رفت.

پس از سال ۱۳۱۴، که زن اختیار کرده بودم، زندگی ما بین تهران و تبریز

می‌گذشت. در سال ۱۳۱۶، پس از فروش خانه‌های پدری، برای قصور همایون، مدّتی اجاره‌نشین بودم، تا این‌که خانه‌ای در خیابان صبا، محلّی که فعلاً در آن زندگی می‌کنیم، خریداری شد. پس از انتقال به خانه جدید، معمولاً ما این شد که از ماه تیر عازم تبریز بشویم و تا مهر ماه مقیم بودیم و بعد به تهران باز می‌گشتیم. پس از قضایای شهریور و پیش آمدهای دموکرات‌ها و آشوب در دهات، مخصوصاً حوزه مرنده، که از نقاط دیگر پر آشوب‌تر بود، ده بیلاقی‌ای که به آن دل‌بستگی مخصوص داشتم، به قیمت ارزان مشتری پیدا شده بود، فروخته و باغ شمیران، که زمین سنگ‌لاخی و بایری بود، شروع به آباد کردن و دیوارگذاری نموده، تدریجاً باغ امروزه به وجود آمد که گلناز با بچه‌هایش چند سال است همان‌جا زندگی می‌کنند.

قضیه پیش‌آمد دموکرات‌ها، اصولاً روی همان رقابت‌های سیاست خارجی دُول بزرگ، که متفقین دوران جنگ جهانی دُوم را تشکیل می‌دادند، سرچشمه گرفته بود. چنان‌که امروز هم جریانات همان است که بوده است و متأسفانه سرچشمه اختلافات همیشه همان است. چون متفقین تعهد داشتند پس از تسلیم آلمانی‌ها، ممالک اشغال شده مختلفه را، که از نظر سوق‌الجیشی در تصرف داشتند، فوری تخلیه بدارند، مضافاً به این‌که با ایران قرارداد هم بسته شده بود. همگی مواضع خود را شروع به تخلیه نمودند. شوروی‌ها اظهار داشتند در موقع خود که بهانه‌های سوق‌الجیشی می‌آوردند، بعد تخلیه خواهند کرد و در واقع برای آزار دادن متفقین خود زمینه‌سازی می‌کردند که در قسمت آذربایجان یک نوع حکومت محلّی، که شاخ به شاخ تهران بگذارد، به وجود بیاورند.

به واسطه هم‌جواری با قفقاز و رفت و آمد دیرینه بین اهالی، آداب و رسوم و زبان محلّی، همه کمک بزرگی به نقشه آن‌ها می‌داشت. از ایام دیرینه، همه ساله بالغ بر دویست هزار نفر از اهالی دهات، به خصوص اردبیل، سراب، اروتق، گرم‌رود، مرنده، و غیره، از شهر و دهات به طرف باکو و تفلیس، حتّی

راستوف، برای کار در معادن نفت و مشاغل مختلف، از باربری تا نجاری و غیره، می‌رفتند و مبالغی در سال از مزد خود را، که پس‌انداز کرده بودند، برای زن و بچه‌های خود، به ایران می‌فرستادند و به همین جهت در دهات آذربایجان پول بیش‌تر از سایر نقاط یافت می‌شد. چنان‌که در نظر دارم یک نفر از اهالی شبستر، در شهر تفلیس، خواربارفروشی مهمی داشت و صاحب ثروت عمده شده بود.

جماعت مهاجر در ضمن کمک بزرگی هم به اقلام صادرات ایران می‌داشتند، به‌خصوص در خشک‌بار زمینه از هر نقطه دیگر فراهم‌تر بود. بهانه هم مطالب مختلفی بود، از قبیل تقاضای برقراری انجمن‌های ایالتی و شهرداری و غیره، که در قانون اساسی تصریح داشته، ولی سال‌های دراز متروک بود. آلت فعل هم پیشه‌وری قرار گرفت. این مرد عصبی به حدّ جنون، سال‌ها در دوران رضاشاه در حبس گذرانده و اشتغال به روزنامه‌نگاری به‌طور نامنظم داشت. سال‌ها هم مقیم بادکوبه بود. در دوره چهاردهم جزء کاندیداها از تبریز به وکالت رسیده بود. من هم از سراب و میانه وکیل شده بودم. دولت را متناوباً افراد معینی تشکیل می‌دادند. سهیلی، ساعد مراغه‌ای، حکیم‌الملک، حکیمی، صدرا لاشراف، و قوام‌السلطنه هم مدّ نظر بودند. اعتبارنامه‌ها در مجلس مطرح بود.

نسبت به اعتبارنامه پیشه‌وری - مورد مخالفت فراکسیون اکثریت مجلس، که به ره‌بری دکتر طاهری یزدی و ملک‌مدنی، که هر دو از کهنه سیاسیون مجلس بودند و در تمام ادوار به وکالت منصوب شده بودند، اداره می‌شد - من به‌طور دوستانه مکرّر به آقایان تذکر می‌دادم که مصلحت در این است که پیشه‌وری را در داخل مجلس نگاه‌داری کنید. ضررش به مراتب کم‌تر است، زیرا در مجلس اکثریت کامل در دست شما است و هرگونه حرف و داد و بی‌دادی پیشه‌وری بدارد، با رأی اکثریت خفه خواهد شد، ولی خارج از مجلس، این مرد عصبی و تند مزاج، ایجاد دردسرهایی خواهد نمود. با

نظرتنگی و دید سیاسی کوتاه، از هوس غلبه بر پیشه‌وری دست بردار نشدند و اعتبارنامه این شخص رد شد.

در تبریز و ثوق السلطنه دادور، والی بود. مرد خوش برخورد ضعیف النفس و شاید به وسیله رییس دفترش پول می‌گرفت، ولی به واسطه سوابق خدمات دولتی، راه و رسم کارها و جلب اشخاص را می‌دانست و از این رو با ژنرال فرمانده قوا و قنصل روس ارتباط نزدیک برقرار کرده بود و با مهمانی‌ها و پذیرایی‌ها، در کارها واسطه اشخاصی می‌شد و تا حدی حفظ اوضاع ظاهری را می‌داشت. باز در مورد او بعضی از آقایان و کلا اظهار بدبینی کردند و اصرار داشتند تغییر بکند و حکیم‌الملک تحت تأثیر واقع شد و برای جانشینی او اختلاف شدید بین وکلای تبریز روی داده بود. چند نفری فرخ را کاندید کرده بودند. این شخص متظاهر کم‌ظرف و خودخواه، به هیچ وجه در موقع حساس مرد این کار به نظر نمی‌رسید و ممکن بود خطراتی هم برایش به وجود بیاورد. نظامی‌ها در تبریز و در مراکز دیگر، با روحیه بد، در واقع محاصره قوای روس بودند و عملاً قادر به اقدام جدی نمی‌شدند. غلام‌یحیی هم در قسمت‌های اطراف میانه، مردانی را مسلح کرده و باعث ترور اشخاص می‌شدند، من جمله سالار مظفر گرم‌رودی، میرزا داوود خان رنجبر، و انصاری اشلقی، که این‌ها همگی از نزدیکان من بودند و علم و اطلاع از مطلب هم داشتند. این‌ها را ترور کردند و به قتل رسانیدند که فوق‌العاده در من مؤثر بود و گاهی فکر می‌کردم که این‌ها برای ریشه‌کن کردن من از آن حوزه دست به این کارها می‌زنند. از طرفی چون من علی‌الظاهر و قبل از قیام اظهار نظر کرده بودم که بهتر است پیشه‌وری در مجلس بماند تا رد بشود، بعضی تعبیر بر این می‌کردند که من طرف‌دار این مرد هستم.

پس از قیام، مکرر توسط فتح‌علی ایکیچیان - که از وکلای تبریز بود و به واسطه سابقه طولانی تجارت با قفقاز، با روس‌ها آشنایی زیاد داشت - به من تکلیف شده بود که به عنوان منتخب انجمن ایالتی تبریز بروم و از وکالت

دست بردارم. و من صراحتاً مطلب را رد کرده بودم و با تصدیق این که انجمن ایالتی از تشکیلات پیشینی شده قانون اساسی می باشد، ولی با تشریفات قانونی باید این انتخابات در سراسر مملکت صورت گیرد، نه منحصرأ در تبریز، آن هم به طور قیام غیر قانونی، مخصوصاً فشاری در میانه به نماینده من آورده بودند که او هم دستورات کتبی صادره، که به عبارات ترکی نوشته شده بود، برایم فرستاده بود. دستور داده بودند که هرچه در انبار جنس موجود می باشد، باید تحویل مقامات اعزامی بدارد و برای تقسیم زمین هم دستوراتی داده شده بود.

در این پیش آمد به من ثابت شد تا چه اندازه سلوک و رفتار با مردم و روابط بین مالک و زارع در این گونه حوادث غیر منتظره، مؤثر است. بدین معنی که من با زارعین بیگانه نبودم و تحکم نمی کردم. چون همیشه اهل پیاده روی بودم، همه اوقات، ساعت ها به همراهی یکی دو نفر از اهل محل، پیاده به راه می افتادم و در سر راه طولانی با همه صحبت می کردم و هر کسی دردی داشت، بی ملاحظه به من اظهار می داشت و من جوابی می دادم و درصدد علاج کار اشخاص هم بر می آمدم و از طرف دیگر هیچ گونه تحمیل خارج از موضوع، یعنی اخاذی، بیگاری، شخم کردن زمین، مجانی کاشتن، درو کردن، انبار کردن مفت و مجانی، برای مالک، در کار من سابقه نداشته است و همیشه زارعین دهات دیگر این رفتار مرا در گوشه و کنار به رُخ مالکین و خوانین زورگو می کشیدند.

نتیجه این شد که در بین کشاورزان میانه هیچ گونه خودنمایی یا خوش خدمتی برای اجرای دستورات تبریز به عمل نیامد و برخلاف همه جا باطناً طرف داری و حمایت از نماینده من کردند و در دهات خان نشین برعکس بدترین اعمال از کشاورزان و اهالی دهات بروز کرد. در قریه ترک، چند فرسخی میانه، که دو برادر سید عمّامه ای مالک بودند، به انبار ریختند، اموال مالک را به یغما برده و حمله به خانه اربابی نموده، تیراندازی کردند که شبانه

مالکین با اهل و عیال از راه خلخال و رشت به تهران آمدند. هم چنین عده‌ای از خوانین میانه، که آن‌ها هم فراری خود را به تهران رساندند. یکی از خوانین چند هفته در منزل من ماند و به اکثر این‌ها مبلغی به عنوان قرضه پول داد. ثابت شد که رفتار و سلوک با مردم، شرط اساسی برای زندگی اجتماعی است؛ در هر حکومت و رژیمی که باشد.

خلاصه فرّخ به آذربایجان رفت و آقای سهام‌السلطان بیات - که مرد مصلح خوش برخورد، ولی بی عزم و اراده و ناآشنا به اوضاع باطنی در محلّ مأموریت بود - عازم تبریز شدند. در تبریز انجمن ایالتی دایر کرده بودند و هر کسی به نطق و اظهارنظرات سیاسی مشغول بود. برای امور سیاسی رضاییه، یک نفر میانه‌ای به نام پنبه - که کارش در میانه خرید و فروش لاستیک‌های اسقاط و ماشین سواری بود و هر وقت تهران می‌آمد، من هم تعدادی لاستیک کهنه‌های خود را به او می‌بخشیدم - این شخص مأمور امور استان داری رضاییه بود، چون در باطن مرد سالمی بود، زیاد مزاحمتی از قرار به مردم نرسانده بود. سهام‌السلطان مدّت کوتاهی بیش‌تر نمانده بود.

بر شدّت محاصره و مزاحمت نظامیان افزوده می‌شد و افراد، که بیش‌تر از جوانان محلّی بودند، به مرور ترک خدمت نموده و شبانه لباس را تغییر داده، فرار می‌کردند. پیشه‌وری برای مذاکره به تهران دعوت شده بود. قوام‌السلطنه رئیس‌الوزرا بود. احمدآقا وزیر جنگ بود. رزم‌آرا رئیس ستاد بود. هیأتی که مستشارالدوله و من و صادقی عضویت داشتیم، مأمور مذاکره با این‌ها بودیم. این‌ها را در جوادیه ارباب مهدی یزدی منزل داده بودند.

منظور قوام‌السلطنه گذرانیدن وقت بود و مشغول ساختن این‌ها تا از راه‌های سیاسی کار را خاتمه بدهد. من جمله از مطالبی که مورد توجّه روس‌ها بود، تشکیل مجلس بود و قوام از این تمایل به نحو احسن استفاده و بهره‌برداری می‌کرد. من جمله گفته بود باید انتخابات تدریجاً صورت گیرد و در هر حوزه انتخابیه، برای حفظ بی‌طرفی، اوّل باید قوای ژاندارم مستقر شود

و سپس انتخابات شروع کردند و از همان موقع معلوم بود روس‌ها حکومت پیشه‌وری را جدی نمی‌گیرند و می‌دیدند مردم استقبالی از این وضع ندارند و در سیاست عمومی به زیان آن‌ها بیش‌تر تا به نفع آن‌ها بود.

از طرفی شاه به‌طور جدی مقاومت را آماده می‌کرد و قوای نظامی را شخصاً ره‌بری می‌داشت، تا این‌که یک‌سره قوا به طرف زنجان و از آن‌جا به طرف میانه و تبریز به حرکت در آمدند. همین‌که قوای دولتی به میانه رسیدند، خود مردم جنبش ضد پیشه‌وری و یارانش را شروع کردند و آن‌ها هم بدون استقامت، راه جلفا و سرحد روسیه را پیش گرفتند. تعدادی از سران آن‌ها در مراغه که عدل‌الدوله کبیری ره‌بری می‌کرد و تمام اهالی از دیر زمان از این مرد دیوانه متنفر بودند و خون اشخاص بی‌گناه را ریخته بود، من جمله سیدی از تجار محلی که به کارهای ما سال‌ها رسیدگی می‌کرد و مرد شریفی بود، در بین راه مراغه تبریز، از اتوبوس بیرون کشیده و بدون دلیل به قتل رسانیده بودند. انتقام بی‌گناهان با به دار آویختن عدل‌الدوله گرفته شد.

هم چنین محمد قاضی در ساوج‌بلاغ، که خیلی جدی دم از حکومت‌گردی می‌زد و خلاصه در اندک مدّت، آثار این انگل‌ها از بین برده شد و موجب تأسف کسی هم نشد. خود روس‌ها به اشتباه سیاسی خود پی برده بودند و بازی را باخته بودند و رقبای سیاسی پیشی گرفته بودند.

این پیش‌آمد ره‌بری شاه را مسلم می‌داشت و معلوم بود در قشون یک‌پارچگی برقرار است و خود این وضع مملکت را از رژیم‌های سرگردها و سرهنگ‌ها نجات می‌داد و قدرت نظامی در دست یک نفر باقی می‌ماند و از خطرات عمده، مملکت رهایی می‌یافت.

انتخابات خاتمه یافت و همه دوستان سیاسی، یک‌یک قوام را به حال خود رها ساختند و قوام استعفا نمود و در صحبت نجات آذربایجان، برای این مرد - که ساعت‌های طولانی، پس از نیمه شب‌ها، با فکر و قلم، از راه‌های سیاسی و مخصوصاً با روس‌ها، عمر و اوقات صرف کرده بود - یادی هم

نمی‌کردند و زحماتش را به فراموشی سپردند. در صورتی که انصافاً زمینه دخالت قوای ژاندارم و بعد نظامی را، از راه‌های سیاسی، این مرد فراهم ساخته بود و اگر روس‌ها روی عناد و لجاج باقی مانده بودند، به هیچ‌وجه کار حلّ نمی‌شد و زحمت هر روز زیادتر می‌گشت. روس‌ها حسّاسیت زیادی داشتند که ظاهر امر طوری باشد که گویی با توافق دولت ایران می‌روند و نه با فشار متفقین، مخصوصاً آمریکایی‌ها.

متفقین ایّام جنگ، در باطن با خصومت و سوءظن به یک‌دیگر نگاه می‌کردند و در هیچ کاری توافق حاصل نمی‌شد. چنان‌که مسأله شهر برلن، با ترتیب حکومت کره شمالی و جنوبی، تا سرحدّ جنگ کشیده شد و چه سعادتی بود که مذاکره با ایران به خوشی خاتمه پذیرفت و به دخالت دوستان نکشید و خودشان راهشان را کشیده رفتند.

منصورالملک استان‌دار شده بود و زیاده از حدّ مزاحم مردم نشدند و آرامش به سرعت بازگشت. نسبت به افراد ژاندارم، در دهات و پاره‌ای از نقاط، بدرفتاری و شقاوت شده بود، ولی روی هم با تحریکاتی که می‌شد، به جماعت و توده مردم و در دهات، به طوری که انتظار داشتند، گفتارها و تبلیغات مؤثر نبود و در همان دهات که مالکین حُسن سلوک نداشتند، اقداماتی به عمل آمده بود و بیش‌تر در دهاتی که خوانین سکونت دایم داشتند، مثل اطراف میانه و سراب و مراغه و مرند. ولی به عنوان پیش‌برد مرام، کسی قیامی نکرده بود و کوچک‌ترین علاقه‌ای را هم از خود نشان نمی‌دادند و این وضع خود در تصمیم‌گیری روس‌ها برای رهایی دست‌نشانندگان مؤثر بوده است و به خوبی تشخیص دادند زمینه برای پیش‌رفت مرام هم مسلکانشان فراهم نیست و تا حدّی همان امثال پیشه‌وری و غیره آن‌ها را دچار اشتباه می‌ساختند و بعدها شهرت یافت به واسطه عدم رضایت از نتیجه پیش‌آمدها، شخص پیشه‌وری مورد غضب بوده است و حتی گفته می‌شد او را سر به نیست کرده‌اند.

خوی و خصلت محمد مصدق

در یادداشت‌های گذشته، اشاره به جریان‌ات زمام‌داری دکتر مصدق شد. من در مدّت زمام‌داری‌اش فقط یک‌بار او را که در رخت‌خواب بود، ملاقات کردم و هیچ‌گونه صحبتی نداشتم. اساساً به من اعتماد نداشت و من هم سیاست‌مداری او را نمی‌پسندیدم. جنبه شهرت و عشق به عوام‌فریبی او، بر حقیقت‌بینی غلبه داشت. در یک سیاست‌مدار، به نظرم بزرگ‌ترین عیب، همین است؛ خاصّه اگر توأم با مزاج عصبی باشد و به حدّ بیماری بکشد. به هیچ‌وجه ایشان را از نظر من سیاست‌مدار به معنای واقعی کلمه نمی‌شد به حساب آورد. قوام‌السلطنه در دوران زمام‌داری اخیرش، در مسافرت به مسکو و ملاقات با استالین و بعد رَوِيّه باطنی، که در غایله آذربایجان داشت و حوصله و بردباری و بازی‌های سیاسی‌ای که برحسب فشارهای روزانه می‌داشت، به مراتب مردی سیاست‌مدارتر خود را معرفی می‌کرد. اعصاب قوی و عمق فکری زیادتری از خود بُروز داد.

از طرفی مصدق در گفتارش و کردارش تزویر نداشت و صادقانه می‌خواست خدمت بدارد و در بی‌نظری و پاکی کردارش هم نباید تردید داشت. همان علاقه به شهرت و مرض عصبی و اغراض نسبت به رَوِيّه دیگران، مانع از کار واقع‌بینی او می‌شد و مثل همه سیاست‌مداران ما به حرف عده‌ای معدود، کورکورانه گوش می‌داد و مورد قبول و حجّت برای خود

می دانست. در صورتی که بعدها معلوم شد بین یاران صمیمی او، کسانی بودند که در باطن جهت مخالفی داشتند و گوششان به نغمات دیگر آشنایی داشت.

یک روزی که از شمیران به شهر و منزل رسیدم، شهر که از صبح آشفته بود و صدای تیراندازی به گوش می خورد، در ساعات بعد از ظهر به اوج رسیده بود و یک باره دود غلیظی از انتهای خیابان کاخ بلند شده بود. پس از تحقیق معلوم شد خانه مسکونی مصدق را به آتش کشیده و غارت کرده اند. پایان زمامداری پُر جنجال او بود و خودش به طور فراری از منزل خارج شده و بعداً خود را به محلّ باشگاه افسران، که مرکز سپهبد زاهدی شده بود، رسانده و تسلیم کرده بود که لااقلّ از برخورد به کسان شعبان جعفری، که قصد هلاکش را داشتند، محفوظ بماند.

مصدق با بی پروایی، پرده وزینی که روی صنعت نفت را می پوشاند، درید و با تبلیغات ایجاد یک امیدواری بزرگی در قلوب طبقات عمده کشور نمود و دریچه ثروت ملی را گشود. بعدها البته بهره برداری کامل و در سطح اعلا به دست شاه ایران انجام گرفت. و روز به روز بر وسعت عملیات افزوده گشت تا به پایه میلیارد دلار درآمد رسید. این را هم ناگفته نگذاریم که رشته کار از دست خود مصدق، در اواخر به در رفته بود و عناصر مشکوک با مرام معلوم، که بیش تر تجدید همان اوضاع و تکرار قضایای آذربایجان بود، کارها را داشتند به دست می گرفتند که سقوط حکومت پایان به آمال آنان بخشید و فصل جدیدی در طرز زمامداری و پیشرفت ها در کشور آغاز گردید.

فساد در دیوان سالاری

شاه موازنهٔ سیاسی را به خوبی و با مهارت حفظ نمود و همان است که به سیاست مستقلّ ملّی نام‌گذاری کرده‌اند و از هر طرف در سایهٔ همین حفظ موازنه، بهره‌برداری‌های مؤثری می‌شود. بلااستثنا در این مدّت روابط نزدیک با شرق ایجاد شده و تمامی به نفع کشور بوده و در آرامش افکار جامعه اثر داشته است. با غرب هم روابط که خوب بوده، توسعه یافته و تصوّر می‌رود بهره‌برداری بهتر بشود، چون در گذشته، ممالکِ دوستِ غربی، بیش‌تر به نفع خود کارها را انجام می‌دادند و هیچ‌گونه موازنهٔ تجارّتی رعایت نمی‌شد. امروز فرق کرده، اگر وارداتی هست، باید اقلام صادراتی به وجود بیاید و این امرِ مراقبت در موازنه، به سود افراد و کشور تمام می‌شود.

موضوع محدودیت در آزادی‌ها و توسعهٔ عدم رضایت طبقات دانش‌گاهی، با توسعهٔ آموزش، حتماً برای آینده یکی از مشکلات اساسی را به وجود می‌آورد. بر دامنهٔ این مشکل هر سال افزوده می‌شود و ناچار خواهند شد تا با مقتضیات روز راه حلّ بیابند. زیرا با فشار و قدرت، مشکل سرپوشیده می‌ماند، ولی به هیچ‌وجه حلّ نمی‌شود. در تمام کشورها، هرچه پیش‌رفته‌تر باشند، این احساسات تازه، مثل امواج، هر چند یک‌بار طغیان می‌کنند و جوش و خروشی به بار می‌آورند. با طرز افکار گذشته نمی‌توان سدّ مناسبی ایجاد کرد، بل که باید از همان نیروی افکار جدید، با اصول حفظ نظم در ثبات

آمیخته، ترکیبی در نظر گرفت که قدرت توانایی در برابر سیل توقعات و هیجانات را داشته باشد و از طرفی دیر یا زود باید از روی صفا و حقیقت کار مردم را به خودشان سپرد و اگر از سطح روستاها این کار شروع شود، اساسی تر و ساده تر و به حقیقت نزدیک تر می شود، زیرا در روستاها اتزیک و جاه طلبی خیلی محدودتر از شهر است و روی هم مردم ساده دل عادت به اجتماع ریش سفیدان قوم دارند.

واقعاً باید اجازه داده شود این ها انجمن ده را با آزادی کامل انتخاب بدارند و الزاماً بخش دارها و ژاندارم ها مطابق معمول دستورات ندهند. اگر این عمل در هزاران دهات و قصبات صورت بگیرد، این خود زیربنای محکمی خواهد بود برای انتخاب شوراهای شهرستان و شهرهای بزرگ هر استان و از همین مرحله پایه انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی را می توان بنیاد نهاد و از این زیربنا استفاده خواهد شد. و الا انتخابات حزبی جامه حقیقت نمی پوشد و تأثیر در طبقه روستائینان به هیچ وجه نداشته و سال های دراز کار دارد تا حزب واقعاً از پایین، یعنی از اکثریت برخیزد و در حیات کشور مؤثر واقع شود. اگر نه احزاب ساختگی دستگاه های دولتی، فقط برای کاریابی و سورچرانی افراد، به طور موقت و بدون هیچ گونه ایمان، تجمع می دارند. در ایران این گونه احزاب دولتی به منزله یک دکان کاریابی وسیع تبدیل می شوند و ادامه حیات آنها بستگی به بقای همان حکومت فقط دارد و مردم واقعی، دخالت و علاقه ای ندارند.

اگر رهبری عادل، بی طمع، با اطرافیان صالح و غیر فاسد یافت شود، بلاتردید برای ملّتی در حال رشد، که با اصول کهن دموکراسی ناشناس است، برای مدّتی اداره شود تا خود مراحل آشنایی به امور و اصول حکومت اجتماعی خو بگیرد، روی هم موجب سعادت انسان خواهد بود. اطرافیان به این حدّ فاسد، که همیشه مورد توجه به مرکز قدرت هستند، فقط در تاریخ ممالک شرق به این اندازه متداول و عمومیت دارد. آنچه در این جا می گذرد،

شنیده می‌شود در کشور مراکش هم به همین منوال است، ولی در ممالک غربی باید رفت و تاریخ را از دویست سال قبل ورق زد. تازه نحوهٔ فساد فرق فراوان دارد. در آن‌جا تاریخ نشان داده درباریان بی‌قدرت، در به دست آوردن رشته‌های حکومت کردن و توسعهٔ حوزه‌های نفوذ، مبارزه می‌داشتند. در این‌جا می‌توان گفت فقط چکیدهٔ فساد با سیمای کثیف و بدون حجاب وجود دارد و نفوذ و رخنه در سیاست مملکت و در حیات اقتصادی کشور راه می‌یابد و موجب بسی بدبختی‌ها و سرگردانی‌ها می‌شود.

شخص واردی برای من تشریح می‌کرد که هریک از صاحبان مناصب عالیّه و کاملاً نزدیک به قدرت، هر کاری که خرج عمدهٔ عمرانی در آن مصرف شود و ظاهر کار به دست مقاطعه‌کاران با سابقه انجام می‌گیرد، تعدادی از این مقاطعه‌کاران خود را بسته به صاحب‌منصبانِ عالی‌رتبهٔ ارتش یا رؤسای مجلس سنا و شورای ملی یا از این‌ها بالاتر به والا حضرت و والا گهرها دارند و میلیون‌ها تومان کارها را با سفارشات این مقامات به دست می‌گیرند و از این میلیون‌ها صدی شش و بالاتر تحویل این مقامات می‌شود، که تأمین ول‌خرجی‌ها و هوسرانی‌های بزرگان ثروت بشود. و از همین نظر است که هر خرجی که برآورد شده، در آخر کار، چندین برابر اضافه‌تر گشته است و از کیسهٔ مردم یا از منابع درآمدهای نفت یا آخر کار، از اعتبار و قرضه‌های بین‌الملل، به جیب اشخاص سرازیر می‌شود.

در اطراف قدرت، اشخاص بدسابقهٔ بدنام آلوده به افیون و تریاک و هروین و غیره، حلقه‌وار زندگی می‌دارند. برای کارهای بزرگ صنعتی، هر یک از این مدیران فاسد، تا مبالغ کلانی نمی‌گیرند، کار جریان پیدا نمی‌کند و خاتمه نمی‌پذیرد. وای به حال بی‌چاره و ساده‌لوحی که از راه صاف و راست وارد کار بشود. در اندک مدّت، سرمایهٔ خود را از دست می‌دهد و باید متواری و در انتظار اعلام ورشکستگی باشد.

با این رویّه، مملکت از هر طرف رو به توسعه، برابر با ازدیاد درآمدهای

نفتی و مالیاتی، مخارج عمرانی چندین برابر بیش‌تر از درآمدها برآورد می‌شوند. البته از ارقام وصولی و مخارج و زیان حاصله از اجرای پاره‌ای قوانین مترقی، کسی اطلاع ندارد و آنچه منتشر می‌شود، ارقام حقیقی و صادق نیستند. من جمله به‌طوری که اشخاص با اطلاع نقل کرده‌اند، در قسمت اجرای اصلاحات ارضی و تشکیلات وسیع، که برای به کار انداختن تعاونی‌ها یا واحدهای زراعی به عمل آورده شده، منافی تاکنون نداشته‌اند و مبالغی هر ساله ضرر از محل‌های دیگر روی این کارها گذاشته شده. هم‌چنین در کارهای صنعتی، که خود دست‌گاه دولت مستقیم عمل و مباشرت آن را دارند که باید از محل‌های بودجه کشور کم‌بودها جبران شوند و قطعاً دست‌های پاک‌تری اگر مداخله در این قبیل کارها می‌داشتند، نتیجه بهتر و ارزان‌تر و سریع‌تر حاصل از کار و کوشش به دست می‌آمده است.

هرچه توسعه و عمق فساد در دست‌گاه‌های دولتی ذکر شود، باز هم گفتنی‌های بسیار باقی می‌ماند، چون هرکسی در رشته‌ای که با آن کار دارد، به فساد برمی‌خورد. مثل یک دروازه فولادین راه را بر همه مسدود ساخته، فقط با دادن رشوه موانع برداشته و دروازه محکم از بین می‌رود و هرگونه تلاش صادقانه دیگر بی‌هوده و بی‌ثمر می‌ماند.

در دوران رضاشاه فساد و دزدی وجود داشت، ولی با ترس و نگرانی انجام می‌گرفت و در موارد عدیده اشخاص را مورد تعقیب و به مجازات می‌رساندند. و در اطراف مقامات و درباری‌ها، اشخاص جوان و دلچک و افیونی که مداخله در کارها هم بکنند، باید گفت خیلی کم بودند، یا بل که اگر هم بودند، مؤثر واقع نمی‌شدند. وجود امیرلشکر خدایارخان، یا سرلشکر نقدی علی آقاخان، که از قدماي قزاق‌خانه بودند، یا قائم مقام‌الملک رشتی، که از محارم به شمار می‌رفتند، هیچ‌یک با امثال آن‌هایی که امروزه هستند، قابل مقایسه نمی‌باشند. امروزی‌ها چکیده فساد و اشخاص بدنام و بدسابقه، که هر یک از برکت بی‌بندوباری صاحب‌خانه، صاحب ثروت و مکنت بی‌تناسبی

شده‌اند و مشوّق بر دیگران هستند و به همین نحو است که فساد روزافزون و ایران‌گیر می‌شود.

قائم‌مقام‌الملک رشتی نقل می‌کرد که برای تفریح رضاشاه، با حضور محارم، صحبت از ساختمان و بنایی می‌کردند. سرلشکر نقدی علی‌آقاخان، که از صاحب‌منصبان قدیم و ارشد بود، او را به حرف می‌آوردند و او مکرراً سقف راسفّق بیان می‌داشت و از این قبیل مطالب در جلسات محارم و خصوصی برگزار می‌شد و فساد آشکار و علنی امروزه در حوزه آن زمان و اطراف دربار وجود نداشت و تفریحات درباری زیان‌آور به شمار نمی‌آمد. اشخاص آن دوره دلقک و مضر نبودند و با سادگی وسیله سرگرمی شاه را در مواقع تعطیل و فراغت فراهم می‌داشتند، در صورتی‌که در دوران امروزه دلقک‌ها جزئی از ارکان گرداننده کشور به حساب می‌آیند و در سود همه جا شریک هستند و زیانی برای آن‌ها وجود ندارد.

رضاخان در رکاب فرمانفرما

قبلاً اشاره کرده بودم که با رضاشاه از دیر زمان آشنایی داشتم و تا اندازه‌ای که حافظه اجازه دهد، بد نیست آن‌ها را روی کاغذ بیاورم. در اوّل جوانی از فرانسه به ایران باز می‌گشتم، یعنی پس از گرفتن مدرک و اتمام متوسطه که سال ۱۹۱۲ میلادی می‌شد، پدرم دستور داده بودند که پس از هشت سال متوالی که در خارج گذرانده بودم، برگردم. مسافرت آن روزگار سهل نبود. در همین ایّام حاجی علی قلی خان سردار اسعد بختیاری، که پیش‌وای مشروطه‌خواهان حساب می‌شد، برای معالجه چشم، که رو به نابینایی می‌رفت، در پاریس و وین، به اطّباتی متخصص مراجعه کرده بود و چون معالجات مؤثر نشده بود، تصمیم داشت مراجعت نماید. عده‌ای از رجال به همراهی حاجی علی قلی خان بودند، مین جمله حاجی مخبر السّلطنه هدایت، شاه‌زاده معتمدالدّوله، که هم‌شیره‌زاده فرمانفرما بود، دکتر احیاءالملک شیخ، که طبیب مخصوص سردار بختیاری بود، و باز چند نفر دیگر. از پاریس عازم وین شدیم و پس از چند روز اقامت، با قطار راه‌آهن، که از لهستان عبور می‌کرد، به مقصد بادکوبه به حرکت درآمدیم.

در وین سردار اکرم، پسر بزرگ امیر نظام همدانی، تحصیلات می‌کرد. با او آشنایی پیدا کردم، ولی زبان مادری را تقریباً فراموش کرده بودم و مخلوط با جملات فرانسوی حرف می‌زدم و چون درک می‌کردم که حضرات از

ترکیب‌بندیِ جملاتِ فارسیِ من می‌خندیدند و دارای طبیعتِ خجول و خوددار بودم، کم‌تر حرف می‌زدم و بیش‌تر با همان دکتر احیاء‌الملک که در یک کویهٔ راه آهن بودیم، صحبت می‌داشتیم.

پس از چهار شبانه روز، که تمام در قطار و در حرکت بودیم، به بادکوبه رسیدیم. از آن‌جا سوار بر کشتی شده، به طرف بندرانزلی ره‌سپار شدیم. یادم می‌آید دریا توفانی بود و من سخت حالم برهم خورد. پس از هیجده ساعت به انزلی رسیدیم. در آن‌جا از تشریفاتی که برای پذیرایی از سردار اسعد فراهم شد و به‌خصوص عده‌ای بختیاری کلاه سفیدِ غرق در اسلحه، اسباب تعجب من بود. هرچه می‌دیدم، برای من تازگی داشت. سردار اسعد با کالسکه‌های مخصوص که از تهران آورده بودند، با هم‌راهان عازم تهران شدند. برای معتمدالدوله و من کالسکه‌ای که معمول زمان بود، اجاره کرده بودند. خیلی ناراحت، با چرخ‌های آهنی و اسب‌های اسقاط و تکان فراوان، به راه افتادیم. راه رشت که به اصطلاح شوسه بود، خیلی تنگ و باریک بود، به‌خصوص که مصادف با حرکت قشون روس به طرف قزوین بود و در این راه باریک، که یک طرف کوه و طرف دیگر رودخانهٔ سفیدرود احاطه داشت، مملو از سالدات‌های پیادهٔ روسی و عرابه‌های توپ‌خانهٔ سنگین بود و به یاد دارم که بایستی ساعت‌ها ایست کنیم تا راهی باز شود و من به جوش می‌آمدم و به معتمدالدوله هم‌سفرم، با حرارت جوانی، می‌گفتم که اگر چند نفری از بالای کوه‌ها تخته‌سنگ‌ها را به پایین بغلتانند، راه روس‌ها بند آمده و به رودخانه ریخته می‌شوند. معتمدالدوله این حرف مرا تکرار کرده بودند. پس از ورود به تهران، اشخاصی، به‌طور شوخی و مزاح، از من پرسشی می‌کردند جوان چه نقشه‌هایی در سر داری. مگر با چند تخته‌سنگ می‌توان قشون امپراتوری را در هم کوبید؟

خلاصه وارد قزوین شدیم. فرمان‌فرما مأموریت داشت اول به آذربایجان برود و صمدخان شجاع‌الدوله را سرکوب کند. در برابر مخالفت شدید

روس‌ها، به جای تبریز، او را مأمور کرمانشاه و صفحات غرب برای سرکوبی سالارالدوله نمودند. چون سالارالدوله با کمک ایلات غرب، کرمانشاه را تصرف کرده، به طرف همدان می‌آمد. فرمان‌فرما درقریه سلطان‌آباد، شش کیلومتری قزوین، اقامت داشت و تعدادی سرباز و سوار جمع‌آوری می‌کرد که به طرف غرب برود. روس‌ها قزوین را مرکز فرمان‌دهی خود قرار داده بودند و برای مشاوره با دولت، در این مأموریت جدید، فرمان‌فرما اجازه خواسته بود به تهران بیاید و ژنرال فرمانده روس هم عازم بود. فرمان‌فرما را دعوت کرده بود که با اتوموبیل به تهران بروند. من هم، همراه بودم. پدرم مرتبه اول بود سوار اتوموبیل می‌شدند و خیلی از این وسیله خودرو، که جای کالسکه و اسب را می‌گرفت، به هیجان آمده بودند.

به نظر دارم در ظرف شش ساعت به مهرآباد رسیدیم. در آنجا از ژنرال روسی استقبال شده بود و برای فرمان‌فرما هم درشکه مخصوص آورده بودند. از مهرآباد سوار شده، به منزل شهر آمدیم. من به کلی در فراموشی می‌گذرانیدم. این منزل، منزلی نبود که من از آنجا حرکت کرده، برای تحصیل به اروپا، به اتفاق حاجی میرزا محمودخان دکتر، روانه کرده بودند. در آن ایام ما در انتهای خیابان شاهپور فعلی، جنوب شهر، در باغ بزرگی به اسم باغ زمرد، منزل داشتیم. بعدها فرمان‌فرما، که خیلی به آشامیدن آب سالم اهمیت می‌داد، به این محلّ فعلی، که معروف به باغ سالاریه بود و دهنت قنات معروف به کوثر آنجا بود، آمده، منزل اختیار کرده و چند عمارت و محلّ‌های محدود، که در اطراف بود، خریداری کرده بودند و در این محلّ، پس از سال‌ها دوری، به زیارت مادرم نایل شدم و دچار هیجان زیادی شده بودم.

فرمان‌فرما با دولت وقت در مذاکره بود که برای دفع سالارالدوله چه تدابیری در نظر دارد. من جمله قرار بر این شد که عده‌ای سوار بختری و یک صد و پنجاه نفر قزاق آماده شده، تحت ریاست عالیّه فرمان‌فرما حرکت به طرف همدان بدارند. در این دوران که قوانین مشروطیت روی کاغذ چاپ

شده بودند، در عمل، به واسطه انقلابات پیاپی و سرکشی ایلات و عشایر، به هیچ وجه قوانین و تشکیلات قانونی به مرحله عمل در نیآمده بود و هنوز حکام قدرت کامل را تفویض می داشتند و به طور مطلق آن ها بودند که به نمایندگی مرکز را در هر کاری، چه قضایی، چه کشوری و چه لشکری، امر و نهی می کردند. هر که را می خواستند معزول و زندانی و هر که را می خواستند، منصوب به کارها و مشاغل می داشتند و تمرکز کامل در دست یک نفر والی و فرمان فرما بود.

پس از اقامت تهران، مرا هم تصمیم گرفتند هم راه ببرند و دوران کارآموزی سخت و دشواری بود که هیچ گاه فراموش نمی توانم بکنم. پدر ما معمولاً خیلی سخت گیر بود و به خصوص برای تربیت اولاد، به سلیقه خودش بیش تر هم سختی داشت. سفر ما تا قزوین با درشکه انجام شد و برحسب معمول، سه شب در راه و منازل خوابیدیم و روز چهارم به قزوین رسیدیم. پیرمردی به نام ضیاءالدوله البرز حکومت داشت. مردی دنیادیده و کارگشته بود. با روس ها که مقیم شهر و اطراف شده بودند، رابطه خوبی به هم زده بود و مردی کار چاق کن بود و به زیرکی و دانایی شهرت داشت.

پس از این که تعدادی سرباز و سوار فراهم شد و قزاق ها هم به سرکردگی حسین علی خان سرتیپ رسیدند، آغاز حرکت از سلطان آباد به همدان شد. یک تفنگ کوتاه آلمانی، برگردن من آویخته و قطار فشنگ بر کمر بسته، سوار اسب شده، پیشاپیش این قوای مخلوط و هفت رنگ، از جلوی مهمانان عبور کردیم. اولین تماس من بود با اسب و تفنگ و تعدادی در پشت سوار و سرباز. منازل چهار یا پنج مسافت داشتند و هر جا می رسیدیم، چادرها را زده بودند و در زیر چادر شب را می گذرانیدیم و داخل دهات و آبادی حتی الامکان نمی شدیم.

در این منازل نسبتاً طولانی بود که برای اولین بار با سیمای برجسته و جذاب یکی از صاحب منصبان قزاق، به نام رضاخان ماکسیم، برخورد نمودم.

ماکسیم اسلحه سبکی بود که باریک قاطر می شد و به شصت تیر هم معروف بود. همان اسلحه مسلسل امروزی است. تعداد خادمین این سلاح، بیش از هفت نفر نمی شدند که فرماندهی این عده را رضاخان نایب برعهده داشت و در قزاق خانه معمول این بود که همه پیاده در حرکت بودند و از درجه سلطانی فقط اسب سواری داشتند. رضاخان در کنار نفرات خود مسافت ها را پیاده طی می نمود و گاهی بر قاطری که اثاثیه حمل می کرد سوار می شد و چون دارای قامت بلند بود، پاهایش آویزان به طرف زمین بود.

چیزی که جلب نظر را می کرد، نظم قزاق ها، که در سربازخانه ها همیشه تعلیمات نظامی می دیدند، در مقایسه با سوارها و پیاده های همه رنگ ما بود. این ها هیچ گونه صف بندی نداشتند و هریک به نحوی که برای خود راحت تر تشخیص داده بودند، در حرکت بودند.

پس از پنج شب اقامت در منازل راه ها، به همدان رسیدیم. قبلاً در قریه لستگاه ملک امیر نظام قره گوزلو مهمان شدیم. امیر نظام هم که از مالکان بزرگ همدان پس از امیرافخم بوده، قرار است با فوج معروف به فدوی، که بیش تر افراد آن از دهات او هستند، آماده شده، به اتفاق اردوی فرمان فرما حرکت نمایند. امیر نظام مرد تنومند و اکثر در همین لستگاه و مرکز دیگر از دهاتش هم کبودرآهنگ اقامت و در کارهای زراعتی تسلط کامل داشت و در سال، قریب هشت هزار خروار ضبط محصول گندم و جو دارد. گفته می شود مرد سخت گیر و مُمسکی است.

به طرف همدان ره سپار شدیم. مظفرالملک حاکم ناحیه بود. از دوستان بهاءالملک قره گوزلو و ناصرالملک بود و خود در اوایل مشروطیت، با لباس مجتهدی، هم راه بختیاری ها شرکت داشته است. با فرمان فرما در شورین، ملک امیرافخم، نزدیک شهر، منزل نمودیم. قریب ده روز اقامت داشتیم، تا سربازهای محلی جمع آوری و مسلح شوند. ترتیب نظام همان بود که در زمان عباس میرزا نایب السلطنه وضع شده بود. یعنی بنیچه برای هر آبادی،

به تناسب جمعیت آن جا، چند نفر سرباز تعیین شده بود و مثل مالیات بر عهده مالکِ ده بود که این افراد بنیچه را پادار نماید. یعنی به طور داوطلب بایستی افرادی از ساکنینِ ده را جلب و راضی بدارند و پاداش به خانواده او بدهند که این عده موقع احضار سرباز روانه نمایند. این ترتیب تا زمان سلطنت رضاشاه جاری بود و در دوره پنجم مجلس، قانون وظیفه عمومی را از تصویب مجلس گذرانیدند. البته این سربازها جمع آوری شده، به شهرها می فرستادند. در آن جا در محلّ هایی به اسم سربازخانه به این نفرات تعلیمات ناقصی می دادند و لباس هم بر تن می کردند و جیره مختصری هم به نفرات حاضر می دادند، که از آن هم سهمی صاحب منصبان ارشد برداشت کرده و به جیب می زدند. باری پس از مدّتی قرار شد به طرف قُروه، سر راه کردستان، حرکت بشود، چون خبر رسیده بود که در آن نواحی سالارالدوله عده ای جمع آوری کرده است. در سر راه برخورد کردیم به قعله شورجه، متعلق به عبدالباقی خان چهاردولی. قبلاً نفراتی از تفنگ داران در تپه ماهورها تیراندازی می کردند و جنگی در قریه آقابلاغ در سه فرسخی قریه بهار همدان در گرفت. ایلات مختلفه از کردستان و کلهر، به سختی حمله کردند و یک توپ را از کار انداختند. در آن جا بود که رضاخان با مسلسل خود استقامت نمود ولی متأسفانه قزاق ها که هم راه بودند، در غروب آفتاب، از تاریکی استفاده کرده، بدون هیچ مجوّز، راه عقب نشینی را پیش گرفتند و تیراندازی، از خانه های ده، بین طرفین جریان داشت و چون عقب نشینی قزاق ها مؤثر بود، فرمان فرما و امیر نظام تصمیم گرفتند آن ها هم بیایند، در قریه دیگری که تقریباً یک فرسخ فاصله از محلّ حادثه داشت، موضع بگیرند.

در این موقع به دستور فرمان فرما، قاطرهایی که حمل آب دارخانه و اثاثیه مختلف زندگی را می کردند، بار آن ها را رها کرده، در عوض جعبه های فشنگ را بار کردند. رضاخان را هم که با مسلسل خود مانده بود و با تهوّر دفاع کرده بود، بر ترک اسب سوار کردند. من خودم که از بهار همدان حرکت کرده، با

تعدادی بار اسلحه در راه بودم، دیدم که سربازهای فوج فدوی همدان پشت سنگ‌ها می‌رفتند و نیم‌تنه سربازی خود را عوض کرده، به صورت اولیه، با البسه دهاتی‌ها در می‌آمدند.

خلاصه در محلّ جدید، همه مستقر شدند. مراتب به تهران گزارش شد. دستور رسیده بود که به همدان برگردند و منتظر قوای امدادی از مجاهدین یپرم‌خان و بختیاری‌ها به سرکردگی امیرجنگ پسر سرداراسعد و شهاب‌السلطنه باشند. محلّ اقامت ما این سفر نزدیک شده بود و پس از چند روز مجاهدین به اتفاق یپرم‌خان رسیدند. فرمان‌فرما مرا به دیدار آن‌ها فرستاد و مرتبه اول بود که یپرم‌خان را با ریش کوتاه مشکمی و کلاه پشم‌آلود و مسلح به موزر و قطارهای متعدد فشنگ می‌دیدم و آشنا شدیم. مجاهدین سیصد نفری می‌شدند. به همین تعداد نفرات بختیاری‌ها بودند. از مجاهدین مردم خیلی ترس داشتند. اشخاص از همه‌جا آمده، جمع شده بودند و از آن‌ها بی‌رحمی‌ها نقل می‌شد، که بیش‌تر موجب ترس و وحشت می‌گشت. با سهولت به ترور اشخاص دست می‌زدند و ملاحظه از کشتن نداشتند.

خلاصه روز حرکت فرا رسید. مجاهدین به پیش می‌رفتند و بختیاری‌ها هم از طرفی بودند. تقریباً در وسط، اردوی فرمان‌فرما در حرکت بود. مقصد قریه قروه بود. ولی نرسیده، قلعه‌ای به نام شورجه نام داشت که مالک آن عبدالباقی‌خان از طایفه چهاردولی و از هواداران سالارالدوله بود. جنگ شروع شده بود و تیراندازی می‌شد، تا این‌که عده‌ای از سوارها عقب رانده شدند و عده‌ای هم داخل قلعه شده، در محاصره بودند و از بالاخانه قلعه تیراندازی می‌کردند. فرمان‌فرما و امیرنظام هم در ارتفاع تپه نزدیک به قلعه موضع گرفتند و یک توپ شنیدر، به فرماندهی مظفرخان سردارانتصار، از بلندی، قلعه را گلوله‌باران می‌کرد. من هم با دوربین، به خوبی جریان را تماشا می‌کردم. قلعه به کلی محاصره بود و گاهی یکی دو نفر از ایوانی که اطراف اتاق در قلعه بود، به روی ایوان آمده، تیر خالی می‌کردند. در همین موقع،

دکترسهراب، که طیب مجاهدین بود و نزدیک یپرمان خان و پشت درخت مشغول تیراندازی بودند، از همان ایوان، تیری به دکترسهراب و تیری به چانه یپرمان خان اصابت می‌کند که جابه‌جا می‌افتد، در حالی که می‌خواست دکترسهراب را یاری دهد.

مجاهدین به هیجان آمده، با هجوم این بار درب قلعه را می‌گشایند و وارد قلعه می‌شوند. در صحن حیات داخلی قلعه، تعداد زیادی زن و بچه جمع شده بودند. مجاهدین بدون ملاحظه، به شلیک موزر و تفنگ ادامه می‌دهند، تا این‌که فرمان‌فرما و امیرنظام می‌رسند و همه در جست‌وجوی عبدالباقی خان بر می‌آیند، تا این‌که درانبار قلعه، در یک خمره آرد، مرد جوانی را که پنهان شده بود، بیرون می‌آورند. فقط امیرنظام عبدالباقی را دیده بود و می‌شناخت. همین که می‌گوید این عبدالباقی است، مجاهدین دسته جمعی تیراندازی می‌کنند و جابه‌جابه قتل می‌رسد. هرچه فرمان‌فرما داد و بی‌داد می‌کند او را نکشید تحقیقاتی بداریم، گوش به حرف او نمی‌دهند و کار عبدالباقی را خاتمه دادند. در اطراف، تعدادی جسد افراد مقتول، در گوشه و کنار افتاده بودند. حتی در نهر آب که به داخل قلعه می‌شد و چای آماده کرده بودند، چون بوی عفونت از چای بلند بود، من متوجه شدم یک جسد در بالاتر از محل نشیمن ما افتاده است.

شب رادر قلعه و اطراف، که چادر افراشته بودند، صبح کردیم و به طرف کردستان به حرکت در آمدیم. مجاهدین خیلی افسرده و از درگذشت یپرمان به کلی سرشکسته بودند و به جای او پیرمردی به نام کری، که دایی هم می‌نامیدند، به ریاست برگزیدند. این ارامنه مجاهد، از فرقه معروف داشناکسیون بودند، که در روسیه تأسیس شده بود. هوادار انقلاب و مخالف رژیم تزاری بودند.

در موقع حرکت، غلام حسین خان، که از ماوزربندهای فرمان‌فرما بود، چند نفر از همین اهالی اسیر از اطرافیان عبدالباقی را، به ضرب گلوله موزر

خود از پای در آورد. این گونه بی رحمی ها برای ارباب دیگران بود. به قُروه که رسیدیم، خبر آوردند که سالارالدوله با یارانش از راه صحنه متوجّه همدان است. این بود که تصمیم گرفته شد به طرف صحنه حرکت بشود و پس از دو روز به اطراف صحنه رسیدیم. به مجرّد ورود، صدای تیراندازی بلند شد. گفته شد نفرات زیادی از کلهر و ایلات، به ریاست علی اکبرخان، پسر داوودخان، رئیس ایل کلهر، در اطراف صحنه و ارتفاعات، موضع گرفته اند و آماده جنگ هستند. فرمان فرما با هم راهان در تپّه مرتفعی که به صحنه نزدیک تر بود، موضع گرفتند. از بالای تپّه با یک توپ اوخاسیوس تیراندازی می شد و با دوربین بالای کوه ها سواران کلهر به خوبی دیده می شدند. رضاخان با توپ ماکسیم خود با عده ای از بختیاری ها، در کنار نهر آبی موضع گرفته، به طرف دامنه کوه ها در روبه رو تیراندازی می کردند. این وضع شب هم ادامه داشت. من از شدّت خستگی در تمام این مدّت تیراندازی، شب سرم را روی جعبه فشنگ گذاشته، به خواب عمیقی فرو رفته بودم و امیرجنگ بختیاری شنل پشمی ای که معروف به یاپونچی است، که قزاق ها داشتند، به روی من کشیده بود و تیراندازی در من اثری نداشت که تمام شب را ادامه داشته بود و من خواب بودم.



نمایه



- آباد: ۶۱. آفاسیده‌هاشم: ۶۶. آشوراوف: ۸۵.
- آب رعیتی: ۱۰۷. آب قنات: ۱۲۹، ۱۳۱. آب کرج: ۱۳۴، ۱۴۱. آب نبات امریکایی: ۶۸. آتیه خاورمیانه: ۱۵۲.
- آذربایجان: ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۴۶ تا ۵۳، ۵۶، ۵۸ تا ۶۰، ۶۲، ۷۴ تا ۸۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۳ تا ۱۹۵، ۱۹۸ تا ۲۰۲.
- آرامش: ۶۲، ۶۵، ۷۲ تا ۷۴، ۸۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۶۷، ۲۰۳، ۲۰۰.
- آژانس‌ها: ۵۵، ۷۸. آستارا: ۷۷، ۱۸۶. آسیای شرقی: ۱۱۴، ۱۳۷. آشتیانی‌زاده: ۵۴.
- آق‌اولی: ۸۶. آلمان: ۵۴، ۱۲۰، ۱۲۳. آلمانی: ۲۱۲. آلمانی‌ها: ۱۹۴. آیت‌الله خوانساری: ۱۴۹. آیت‌الله خویی: ۱۴۸.
- ۱
- ابراهام لینکلن: ۱۴۶. ابراهیم خان زندیه: ۱۴۵، ۱۴۸. ابوالقاسم خان: ۶۱. ابوطالب شیروانی: ۱۷۳. اجلال الملک: ۱۸۷. احتشام الدوله قراگوزلو: ۷۱. احمدآقا امیرلشکر: ۱۸۶. احمد اسپهانی: ۷۶. احمدشاه: ۱۶۲.

- احیاء الملک: ۲۱۰. اسلامبول: ۷۷.
- احیاء الملک شیخ: ۲۰۹. اسماعیل خان امیر فضلی: ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۱.
- اختار الملوک: ۷۲. اصغر پناهی: ۷۷.
- اداره تبلیغات: ۹۴، ۴۲. اصفهان: ۶۱، ۶۳، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۷۳.
- اداره ثبت: ۱۴۵. اصلاحات ارضی: ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۹.
- اراضی متصرفی و بایر: ۱۴۹. اراک: ۶۳، ۷۱.
- ارامنه: ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۸، ۲۱۶. اصول مالکیت: ۵۱، ۷۹، ۱۴۵.
- ارامنه مجاهد: ۲۱۶. اعزاز نیک پی: ۵۶.
- اریاب زاده: ۶۷. اعیان شیرازی: ۱۶۶.
- اریاب علی آقای یزدی: ۱۸۰. افراشته: ۷۰، ۹۵.
- اردبیل: ۷۶، ۷۷، ۱۸۶، ۱۹۴. افراشته‌ها: ۷۰.
- اردوی فرمان فرما: ۲۱۳. افشارها: ۴۹.
- ارسنجانی: ۵۴، ۵۷، ۶۹، ۱۱۱، ۱۱۲. افغانستان: ۱۴۰.
- ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۴۵ تا ۱۴۷، ۱۵۲. افغان‌ها: ۱۴۰.
۱۵۴. اقبال، دکتر: ۷۰.
- ارمنی: ۷۶، ۱۶۲. اقبال، خسرو: ۷۰.
- اروپا: ۶۵، ۹۵، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۴۳، ۱۷۶. اقبال، علی: ۶۷.
۲۱۱. اقتصاد یون نامی: ۶۵.
- ارومیه: ۱۷۵. اکبرخان: ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۹۱، ۲۱۷.
- اروتق: ۱۹۴. اکبرخان ثانی: ۶۸.
- اساس نامه: ۵۴. الان براغوش: ۱۷۵.
- استالین: ۴۳، ۴۹، ۲۰۱. الجزایر: ۱۹۳.
- استان دار آذربایجان: ۱۳۸. الکساندر سؤم: ۱۴۶.
- استان داری رضاییه: ۱۹۸. الموتی: ۵۳.
- اسدآباد همدان: ۱۶۹. الهامی: ۴۸.
- اسدی: ۱۰۰، ۱۰۲. امام جمعه تهران: ۶۴.
- اسفندیاری، جمشید: ۱۱۲. امام زاده حسن: ۱۳۰.
- اسکندری، ایرج: ۵۲. امامی، جمال: ۳۹، ۵۶.
- اسکندری، عباس: ۶۲، ۶۶، ۷۱. امریکا: ۳۹، ۵۹، ۶۸، ۷۳، ۷۸، ۸۲، ۹۵.
- اسکورت: ۱۶۳. ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۷۶.

- امریکای جنوبی: ۱۱۵.
 امریکایی‌ها: ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۳، ۲۰۰.
 امیراعظم: ۴۹.
 امیرافخم: ۲۱۳.
 امیر تیمور کلالی: ۴۴، ۶۸.
 امیر جنگ: ۳۹، ۲۱۵، ۲۱۷.
 امیر جنگ بختیاری: ۲۱۷.
 امیر خیزی، علی: ۷۶.
 امیر عشایر خلخال: ۱۷۲.
 امیر علایی: ۹۸.
 امیر فضل: ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۱.
 امیر کبیر یان: ۱۳۲.
 امیر لشکر خدایار خان: ۲۰۶.
 امیر مفخم: ۶۱.
 امیر نصرت اسکندری: ۸۱، ۱۷۵، ۱۷۶.
 امیر نظام: ۲۱۳ تا ۲۱۶.
 امیر نظام قره‌گوزلو: ۲۱۳.
 امیر نظام همدانی: ۲۰۹.
 امیر همایون بوشهری: ۶۱.
 امینی، ابوالقاسم: ۳۸، ۶۹، ۱۲۳.
 امینی، علی: ۳۸، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱.
 ۷۲، ۱۱۱ تا ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳.
 ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۰ تا ۱۴۲، ۱۵۳.
 انبار اشیاء راه‌آهن: ۵۷.
 انبار غله تهران: ۱۸۰.
 انتریک: ۱۶۴، ۱۶۷، ۲۰۴.
 انجمن ایالتی تبریز: ۱۹۶.
 انجمن شهر تهران: ۱۱۸.
 انجمن‌های ایالتی: ۱۹۵.
 انحصارات دولتی: ۶۶.
 انزلی: ۲۱۰.
 انصاری اشلقی: ۱۹۶.
 انقلاب بزرگ روسیه: ۱۶۲.
 انقلاب سفید: ۱۳۳.
 انقلاب فرانسه: ۱۷۹.
 انقلاب مشروطیت: ۱۶۱.
 انقلابیون حرفه‌ای قفقاز: ۱۶۱.
 انگلیس: ۳۸، ۶۱، ۶۸، ۱۱۴، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۴.
 انگلیسی‌ها: ۳۹، ۷۳، ۸۲، ۱۸۱، ۱۸۳.
 اولتیماتوم: ۸۵، ۱۶۱.
 اوین: ۱۳۴.
 ایام عاشورا: ۱۸۰.
 ایپکچیان: ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۱۹۶.
 ایتالیا: ۱۲۳، ۱۸۵.
 ایران ما: ۵۵.
 ایرانی: ۵۱، ۷۷، ۸۵، ۸۸، ۹۴، ۱۴۶.
 ایلات خمسه: ۶۰، ۱۶۶.
 ایل باصری: ۱۴۴.
 ایل پهلوی: ۶۹.
 ایل خانی: ۶۱.
 ایل شگاک: ۱۷۵.
 ایل قراچه‌داغ: ۱۶۳.
 ایل قشقایی: ۶۰، ۱۶۶.
 ایل کلهر: ۲۱۷.
 ب
 بادامچی: ۱۶۹.
 بادکوبه: ۷۸، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۰.
 بازاری‌ها: ۴۰، ۴۳، ۱۴۹.
 باش‌گاه افسران: ۲۰۲.
 باستانی: ۵۷، ۸۸، ۹۱، ۹۴، ۹۶، ۱۸۶.

- ۱۹۸، ۲۰۱. باغ اریاب مهدی یزدی: ۴۶.
 ۶۰. باغ ارم: ۶۰.
 ۱۱۲. باغ انگور: ۱۱۲.
 ۵۶. باغ چایی: ۵۶.
 ۱۴۳، ۱۳۶، ۱۲۲، ۱۱۸، ۱۰۸. باغ‌داری: ۱۴۳.
 ۲۱۱. باغ زمرد: ۲۱۱.
 ۲۱۱. باغ سالاریه: ۲۱۱.
 ۱۹۴. باغ شمیران: ۱۹۴.
 ۵۴. باغ شهرداری: ۵۴.
 ۱۰۷. باغ نازی‌آباد: ۱۰۷.
 ۱۹۴. باکو: ۱۹۴.
 ۱۸۳. بالشویسم: ۱۸۳.
 ۱۷۸، ۱۷۷. بانک استقراضی روس: ۱۷۸.
 ۱۰۲، ۱۰۰. بانک صنعتی: ۱۰۲.
 ۱۵۳. بانک مرکزی: ۱۵۳.
 ۶۶. بانک ملی: ۶۶.
 ۱۱۴. بختیار: ۱۱۴.
 ۵۹، ۲۰۹ تا ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵. بختیاری: ۲۱۵.
 ۲۱۷. بختیاری‌ها: ۲۱۷.
 ۱۶۲. برادران لنگرانی: ۱۶۲.
 ۷۱، ۹۶. برزین: ۷۱.
 ۲۰۰. برلن: ۲۰۰.
 ۶۴، ۱۳۷. بروجرد: ۱۳۷.
 ۱۲۴، ۱۵۲. بریتانیا: ۱۵۲.
 ۴۲. بصره: ۴۲.
 ۴۲، ۱۸۳. بغداد: ۱۸۳.
 ۱۶۱. بلژیکی‌ها: ۱۶۱.
 ۱۶۱. بمب‌اندازی: ۱۶۱.
 ۲۱۰. بندرانزلی: ۲۱۰.
 ۶۹. بندرپهلوی: ۶۹.
 ۶۱، ۱۶۷. بوشهر: ۱۶۷.
 ۳۸. بولارد، سرریدر: ۳۸.
 ۱۳۱. بولدوزر: ۱۳۱.
 ۶۰، ۶۱. بویراحمدی: ۶۱.
 ۱۲۲، ۱۳۹. بویینگ: ۱۲۲.
 ۱۳۹. بویینگ پاکستانی: ۱۳۹.
 ۴۴، ۱۵۵. بهارستان: ۱۵۵.
 ۱۶۷. بهاء‌السلطان: ۱۶۷.
 ۲۱۳. بهاء‌الملک قره‌گوزلو: ۲۱۳.
 ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۴۸. بهبهانی: ۱۱۱.
 ۱۷۰. بهرامی: ۱۷۰.
 ۵۳، ۱۴۶، ۱۵۵. بهره‌مالکانه: ۱۵۵.
 ۱۱۸. بهزادی: ۱۱۸.
 ۷۱. بیاتی‌ها: ۷۱.
 ۱۱۴. بیرمانی: ۱۱۴.
 ۱۴۲. بیروت: ۱۴۲.
 ۱۳۶. بیمارستان پارس: ۱۳۶.
 پ
 ۱۵۲. پادشاه دانمارک: ۱۵۲.
 ۵۳. پارک‌هتل: ۵۳.
 ۱۲۳، ۲۰۹. پاریس: ۱۲۳.
 ۱۴۰. پاکستان: ۱۴۰.
 ۳۸. پایپوس: ۳۸.
 ۱۷۸. پتروگراد: ۱۷۸.
 ۱۸۰. پرونده‌سازی: ۱۸۰.
 ۴۶، ۱۳۵. پل امام‌زاده معصوم: ۱۳۵.
 ۱۳۴. پل کرج: ۱۳۴.
 ۹۷، ۵۲، ۱۱۱، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۵. پلیس: ۱۵۵.
 ۷۶. پودراتچی: ۷۶.

- پهلوی: ۴۵، ۵۴، ۶۰، ۶۵، ۶۹، ۷۷، ۱۰۲، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۸۳.
- پیر احمد آباد: ۱۱۵.
- پیش‌کاری ولی‌عهد: ۱۶۱، ۱۶۴.
- پیشه‌وری: ۴۶ تا ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۱۴۶، ۱۹۵ تا ۲۰۰.
- ت
- تبریز: ۳۷، ۴۰، ۴۶ تا ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۷۵ تا ۷۸، ۸۱ تا ۸۷، ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۵، ۱۶۱ تا ۱۶۴، ۱۶۸ تا ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۳ تا ۱۹۹، ۲۱۱.
- تجربش: ۱۳۵.
- تخته‌نُرد: ۱۷۴.
- تخم مرغ: ۵۰.
- تدین: ۱۷۲.
- تراکتور: ۱۲۳، ۱۳۲.
- تربیت نوکرمآب و دریاری: ۴۵.
- تُرک‌های عثمانی: ۱۶۲.
- تُرکی زبان: ۷۷.
- ترور: ۴۹، ۵۰، ۱۶۲، ۱۷۹، ۱۹۶، ۲۱۵.
- تعزیه گردان: ۶۴، ۹۶.
- تفلیس: ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۸، ۱۹۴، ۱۹۵.
- تفنگ‌های پرنو: ۸۴.
- تقسیم اراضی: ۵۰.
- تقوی: ۶۳.
- تقی زاده: ۸۹، ۱۴۶.
- تکاب: ۸۵.
- تکیه دولت: ۱۸۰.
- تل آویو: ۱۲۲.
- تلویزیون: ۱۲۳، ۱۴۷، ۱۵۳.
- توپ اوخاسیوس: ۲۱۷.
- توپ شنیدر: ۲۱۵.
- توپ ماکسیم: ۲۱۷.
- توده‌ای‌ها: ۳۸، ۴۱ تا ۴۳، ۴۶، ۵۲ تا ۵۷، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۹۱، ۹۳، ۱۰۰.
- تونس: ۱۹۳.
- تهران: ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۶۰، ۶۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۰ تا ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۲ تا ۱۴۵، ۱۵۲ تا ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰ تا ۱۷۲، ۱۷۶ تا ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۱۰ تا ۲۱۲، ۲۱۵.
- تهرانچی: ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۶۴.
- تیمورتاش: ۶۵، ۶۷، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰.
- ث
- ثابتی: ۶۸، ۱۴۲.
- ج
- جامعه بازرگان: ۱۱۵.
- جاوید، سلام‌الله: ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۵۸.
- جبرائیل بوداغیانس ارمنی: ۱۶۲.
- جبهه ملّی: ۱۴۷، ۱۵۱.
- جراید فرانسه: ۱۸۹.
- جزایری: ۵۵.
- جشن مهرگان: ۵۷.
- جعفری، شعبان: ۲۰۲.
- جلالیه: ۱۸۰.
- جلفا: ۱۹۹.



جلیل الملک: ۱۷۲.

جمهوری خواهان: ۱۴۰.

جنگ بین الملل اول: ۱۶۱، ۱۶۶.

جنگ جهانی اول: ۱۷۷.

جنگ جهانی دوم: ۱۹۴.

جنگلی ها: ۱۸۳.

جوادیته: ۴۶، ۵۳، ۱۹۸.

جودت: ۷۶، ۹۷.

جهانشاه خان: ۵۹، ۶۱.

جهانشاهلو: ۴۶، ۴۷.

جهرم: ۴۲.

جیب: ۱۱۹.

جیره بندی شکر: ۶۰.

چ

چرچیل: ۸۸.

چغندرکاری: ۱۴۴.

چک: ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۹۹.

چک بی محل: ۵۷.

چهاراویماق: ۸۷.

چهارراه مخبرالدوله: ۱۶۲.

چیتگر: ۱۸۰.

ح

حاج ابراهیم آقا پناهی: ۱۱۲.

حاجی آقامحسن: ۷۲.

حاجی آقامحسینی ها: ۷۱.

حاجی احتشام: ۸۲.

حاجی اسماعیل: ۶۹.

حاجی حسام دولت آبادی: ۴۰، ۵۶.

حاجی علی قلی خان: ۲۰۹.

حاجی علی لو: ۱۶۳.

حاجی میرزا آقا فرشی: ۱۶۹.

حاجی میرزا حسن آقا مجتهد: ۱۶۹.

حاجی میرزا محمود خان دکتر: ۲۱۱.

حاذقی: ۴۲.

حامیان ینگه دنیایی: ۱۱۳.

حایری زاده: ۵۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸.

حجة الاسلام: ۵۸.

حزب اعتدالی: ۱۷۱.

حزب ایران: ۵۳، ۵۵.

حزب توده: ۳۷، ۴۰، ۵۲ تا ۵۵، ۵۷، ۷۲.

۷۵ تا ۷۷، ۷۹، ۸۳.

حزب دموکرات: ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۸۴ تا ۸۶.

۹۵، ۱۷۱.

حزب دموکرات ایران: ۵۳.

حزب سوسیالیست: ۵۳، ۱۴۴.

حزب کمونیست: ۱۴۴.

حسن آباد: ۱۲۷.

حسن اکبر: ۶۹.

حسن کلهر: ۱۵۰.

حسین آباد: ۱۸۰.

حسین علی خان: ۱۶۲، ۲۱۲.

حشرات موزیه: ۶۴.

حشمتی: ۶۴.

حشم داری: ۱۴۴.

حضرت اشرف: ۶۰، ۶۵، ۹۱.

حکومت پارلمانی: ۱۸۵.

حکومت پارلمانی انگلستان: ۱۷۱.

حکومت تزاری: ۱۸۳.

حکومت فارس: ۱۶۶.

حکومت قوام: ۴۵.

- حکومت گیلان: ۱۶۲.
- حکومت نظامی: ۴۶، ۵۵، ۶۵، ۱۰۰، ۱۷۰.
- حکیم الملک: ۱۹۵، ۱۹۶.
- حکیمی: ۳۷، ۴۰ تا ۴۲، ۷۹ تا ۸۴، ۸۷، ۹۹، ۱۹۵.
- حمید سیاح: ۹۲.
- حیات داوودی: ۶۱.
- خ
- خاکباز: ۷۲.
- خالو قربان: ۱۸۳.
- خاورمیانه: ۱۳۸.
- خراسان: ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۱۹۰.
- خسروانی، شهاب: ۶۴.
- خسروخان قشقایی: ۶۰، ۶۱، ۷۰.
- خلج: ۷۰.
- خلخال: ۱۱۸، ۱۹۸.
- خلق آذربایجان: ۴۸.
- خلیج فارس: ۱۸۴.
- خلیلی: ۴۳، ۴۴.
- خمس و زکات: ۱۳۷.
- خمینی: ۱۵۵.
- خوزستان: ۴۲، ۵۹، ۶۱، ۷۷.
- خوش نشین: ۵۱، ۱۳۲.
- خوی: ۱۵۱، ۱۷۵.
- خویی: ۴۳، ۱۴۸.
- خوینی: ۵۸.
- خیابان پهلوی: ۵۴، ۱۳۵.
- خیابان شاهپور: ۲۱۱.
- خیابان صبا: ۱۹۴.
- خیابان فردوسی: ۵۴، ۵۵.
- خیابان کاخ: ۲۰۲.
- خیابانی: ۱۶۹، ۱۷۱.
- ۵
- دادور: ۷۷ تا ۸۲، ۱۹۶.
- دانشکسیون: ۲۱۶.
- دانش کده کشاورزی: ۱۳۲.
- دانشگاه تهران: ۱۱۱.
- دانمارکی: ۱۳۳.
- دانمارکی‌ها: ۱۳۳.
- داور: ۶۶، ۶۸، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲.
- ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰.
- داوودخان: ۱۹۶، ۲۱۷.
- دربار: ۳۸، ۴۳، ۷۷، ۸۱، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۳.
- ۱۵۱، ۲۰۷.
- درخشان: ۷۱، ۸۶، ۱۶۴.
- درکه: ۱۳۴.
- دُری: ۴۳، ۵۰، ۲۰۹.
- دریای خزر: ۱۲۷.
- دژبانی: ۶۱.
- دژخیمان شهربانی مرکز: ۱۹۰.
- دشتی: ۳۹، ۴۴، ۵۶.
- دشمن‌زیاری: ۶۰.
- دفتری: ۶۴، ۱۳۳.
- دکتر سهراب: ۲۱۶.
- دکتر فرهاد: ۱۲۰.
- دماوندی: ۶۹.
- دموکرات تبریز: ۵۳.
- دموکرات‌ها: ۴۷، ۵۸، ۱۹۴.
- دموکراتیک: ۴۶، ۵۶، ۱۱۹، ۱۳۷، ۱۴۲.
- ۱۴۴.

- دندان ساز: ۱۴۳.
- دوران پهلوی: ۱۴۶.
- دوران مسعود سلطنت: ۱۸۹.
- دوستان ینگه‌دنیایی: ۱۴۰.
- دولت آبادی: ۵۶، ۴۰.
- دولت بریتانیا: ۱۲۴.
- دولت مرکزی: ۳۷.
- دومینیکن: ۱۱۹.
- دهات فارس: ۱۶۷.
- ده‌کده شیدلو: ۱۶۲.
- دینا: ۱۲۴.
- دیزجرود: ۱۳۲.
- دیکتاتورهای مغرب: ۸۹.
- دیکتاتوری: ۴۵، ۱۱۸، ۱۴۷، ۱۸۶، ۱۸۹.
- دیکتاتوری شاه: ۱۴۷.
- دین راسک: ۱۵۲.
- دیوان سالاری: ۲۰۳.
- دیوان عالی: ۱۸۱.
- ذ
- ذخیره ارزی بانک: ۱۳۵.
- ذوالفقاری، محمود: ۴۹.
- ذوالفقاری‌ها: ۴۹، ۵۰، ۵۸.
- ز
- زادمنش: ۹۷.
- رادیسو: ۴۵، ۴۸، ۵۳، ۷۸، ۱۱۲، ۱۱۴.
- ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۰.
- ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۶.
- راديو مسكو: ۷۸، ۱۱۴.
- راستوف: ۱۹۵.
- رامسر: ۱۲۷، ۱۴۲.
- راه آهن: ۵۷، ۱۰۰، ۱۵۳، ۲۰۹، ۲۱۰.
- رحمان قلی خلمت‌بری: ۶۹.
- رژیم تزاری: ۲۱۶.
- رژیم‌های سرگردها و سرهنگ‌ها: ۱۹۹.
- رشت: ۴۸، ۵۷، ۶۹، ۱۲۷، ۱۴۲، ۱۹۸، ۲۱۰.
- رشیدالملک: ۱۶۴.
- رشیدیان: ۱۱۱.
- رضاخان: ۴۵، ۸۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۱.
- ۱۸۲، ۲۰۹، ۲۱۲ تا ۲۱۴، ۲۱۷.
- رضاخان پهلوی: ۴۵.
- رضاخان ماکسیم: ۲۱۲.
- رضاشاه: ۱۷۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۷.
- رضاییه: ۸۱، ۸۴، ۱۷۵، ۱۹۸.
- رُم: ۱۲۳.
- رنجبر، داوود: ۵۰.
- رنجبر، مرتضی: ۱۴۹.
- رودخانه کن: ۱۳۰.
- روزنامه نگاران: ۱۴۴.
- روزنامه اطلاعات: ۱۷۳.
- روزنامه رعد امروز: ۳۸.
- روزنامه روستا: ۵۵.
- روزنامه رهبر: ۵۵.
- روزنامه مردم: ۱۷۳.
- روستا، رضا: ۳۸، ۴۳، ۵۴، ۶۲.
- روس‌ها: ۳۷، ۴۰، ۵۵، ۵۹، ۷۵، ۷۸، ۸۲.
- ۱۶۱ تا ۱۶۴، ۱۷۸، ۱۹۶، ۱۹۸ تا ۲۰۰.
- ۲۱۰ تا ۲۱۲.
- روس‌های تزاری: ۱۶۱.
- روسیه: ۷۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۹۹، ۲۱۶.

- روسیه تزاری: ۱۴۶.
روضة خوانی: ۱۸۰، ۱۸۲.
روغن: ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۱۱۹.
روغن نباتی شاه پسند: ۱۳۴.
روم قدیم: ۱۴۵.
ری: ۶۴، ۱۳۴، ۱۳۵.
ریاحی: ۱۲۴.
ریاست مجلس: ۱۷۲.
ریاست وُزرا: ۳۸، ۳۹، ۱۶۴، ۱۷۰.
رییس الوزرا: ۳۷، ۷۹، ۱۷۲، ۱۹۸.
رییس بانک مرکزی: ۱۵۳.
رییس جمهور فرانسه: ۱۵۴.
رییس جمهوری هند: ۱۵۴.
رییس شهر یانی: ۱۸۲، ۱۹۰.
رییس فرهنگ تبریز: ۱۳۸.
رییس مالیّه و غلّه: ۸۶.
- ز
زارعین یافت آباد: ۱۴۵.
زرقان: ۱۹۳.
زره پوش های شوروی: ۸۳.
زنجان: ۴۹، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۸۳، ۸۷، ۱۸۵، ۱۹۹.
زندادان عمومی: ۱۸۲.
زندادان قصر: ۱۸۲ تا ۱۸۴.
زیباکنار: ۱۴۲.
زیراب: ۱۰۰.
- ژ
ژاکت: ۹۱، ۹۲.
ژاله: ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳.
- ژاندارم: ۵۲، ۵۵، ۶۳، ۸۷، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۹۸، ۲۰۰.
ژاندارمری: ۵۸، ۶۵، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۸۲، ۸۴.
ژاندارمری دولتی: ۵۸.
ژاندارم ها: ۶۱، ۸۴، ۱۶۷، ۲۰۴.
ژاندارم های تریاک: ۴۸.
ژنرال پناهیان: ۵۳.
ژنرال دوگل: ۱۵۴.
ژنرال فرادز: ۳۸.
ژنو: ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۳.
- س
ساخلو: ۷۶، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶.
ساخلوی میان دو آب: ۸۶.
ساری: ۶۹.
سازمان امنیّت: ۱۴۹، ۱۵۶.
ساعد مراغه ای: ۷۸، ۷۹، ۸۷، ۱۹۵.
سسالارالدوله: ۱۸۷، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷.
سالار سعید کردستانی: ۵۶.
سالار مظفر: ۵۰.
سالار مظفر گرم رودی: ۱۹۶.
سالار منصور قزوینی: ۶۶.
سالدات های پیاده روسی: ۲۱۰.
سالدات های روسی: ۱۶۲، ۱۹۳.
سام: ۱۶۳.
ساج بلاغ: ۷۲، ۱۰۳، ۱۹۹.
ساوه: ۷۰.
سپهبد احمدی: ۴۲، ۵۷، ۹۲.
سپهبد زاهدی: ۲۰۲.

- سپهر، موزخ الدوله: ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۴۷.
 سپه سالار: ۴۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۸.
 سپه سالار تنکابنی: ۱۶۱.
 ستاره خانم: ۱۲۴.
 سدّ لار: ۱۰۰.
 سدّ منجیل: ۱۴۲.
 سسراب: ۴۹، ۷۵، ۷۶، ۸۴، ۸۷، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۰.
 سران قشقای: ۵۹.
 سرتیپ درخشان: ۸۶.
 سرتیپ درگاهی: ۱۷۹، ۱۸۰.
 سرتیپ زاده: ۷۷.
 سرتیپ کوپال: ۱۷۹.
 سرحد روسیه: ۱۹۹.
 سردار اسعد بختیاری: ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۵.
 سردار افخم: ۱۶۲.
 سردار اکرم: ۶۶، ۷۱، ۲۰۹.
 سردار انتصار: ۲۱۵.
 سردار سپه: ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵.
 سردار فاخر حکمت: ۳۹، ۵۴، ۶۱، ۱۶۷.
 سردار محبی: ۱۶۲.
 سردخانه: ۱۳۳.
 سرلشکر آیرم: ۱۹۰.
 سرلشکر فیروز: ۹۸.
 سرلشکر مقدّم: ۸۰.
 سرلشکر نقدی علی آقاخان: ۲۰۶، ۲۰۷.
 سرهنگ پاشا مبشر: ۱۸۳.
 سرهنگ حجازی: ۶۱.
 سرهنگ روسی: ۱۷۰.
 سرهنگ زنگنه: ۸۶.
 سرهنگ کاووسی: ۷۰.
 سرهنگ معین آزاد: ۸۴.
 سرهنگ مُعینی: ۴۹.
 سزاوار: ۶۳، ۷۰.
 سطح شهر: ۱۵۴.
 سطوت السلطنه: ۱۶۲.
 سعدآباد: ۹۱، ۹۲، ۱۵۶، ۱۸۰.
 سعیده: ۱۳۶.
 سفارت امریکا: ۳۹، ۵۹.
 سفارت انگلیس: ۳۸، ۶۸، ۱۸۱.
 سفارت شوروی: ۴۸.
 سفیر انگلیس: ۱۸۴.
 سلدوز: ۱۷۵.
 سلطان آباد: ۲۱۱، ۲۱۲.
 سلطنتی پلیسی سوسیالیستی: ۱۴۲.
 سلیمان میرزا: ۱۷۲، ۱۷۴.
 سمنان: ۱۸۸، ۱۹۰.
 سمیتکو: ۱۷۵.
 سمیرم: ۵۹، ۶۰.
 سناتورها: ۱۸۵.
 سندیکای کارگران: ۳۸، ۵۴.
 سوئد: ۱۸۵.
 سوئدی: ۹۹.
 سواران کلهر: ۲۱۷.
 سوار بختیاری: ۲۱۱.
 سوریه: ۱۵۲.
 سوییس: ۱۲۷، ۱۵۵، ۱۷۶، ۱۸۵.
 سوییس ایر: ۱۴۳.
 سهام السلطان بیات: ۴۲، ۴۴، ۸۴، ۱۹۸.
 سهم مالک: ۵۳.
 سهندآباد: ۱۷۱.
 سهیلی: ۶۴، ۷۵، ۷۷، ۱۹۵.

- سیاح: ۵۶، ۹۲.
سیاست خارجه: ۳۸، ۶۱، ۸۹.
سیاست مداران مشرق زمین: ۸۸.
سیاست مستقل ملی: ۲۰۳.
سیاه پوستان امریکا: ۱۴۶.
سیری: ۱۶۱.
سیدالمحققین دیبا: ۱۶۹.
سیدضیاءالدین: ۳۸، ۴۱، ۵۶، ۱۷۲.
سیدکاظم: ۳۹، ۱۶۲، ۱۸۷.
سیدکاظم یزدی: ۱۸۷.
سیدمحمدصادق طباطبایی: ۳۹، ۶۴.
سیدی، جواد: ۴۹.
سیف پور فاطمی: ۳۹.
سیلندر: ۹۲.
- ش
شارژدافر: ۱۸۹.
شارلاتان: ۱۰۲.
شاه: ۳۸ تا ۴۱، ۵۶، ۶۴، ۷۳، ۸۱، ۸۳، ۹۱ تا ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۴۰ تا ۱۴۸، ۱۵۲ تا ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۰ تا ۱۷۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۴.
شاه ایران: ۲۰۲.
شاه سون ها: ۷۰.
شاهنده: ۵۴، ۵۷، ۶۲، ۹۶.
شایگان: ۹۲.
شبستر: ۱۹۵.
شبستری: ۵۳.
شجاعالدوله: ۸۰، ۱۶۲ تا ۱۶۴، ۲۱۰.
شریف آباد: ۸۳.
- شریف الدوله: ۱۶۳، ۱۸۶.
ششگلان: ۱۹۳.
شصت تیر: ۲۱۳.
شعبان جعفری: ۲۰۲.
شقاقولوس: ۵۱.
شمس فر: ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۷۷.
شمیران: ۱۴۱، ۱۵۶، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۰۲.
شنل: ۲۱۷.
شورای عالی کار: ۹۷.
شورجه: ۲۱۴، ۲۱۵.
شوروی: ۴۳، ۴۸، ۵۵، ۵۸، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۳ تا ۸۵، ۸۸، ۱۵۲، ۱۹۰.
شوروی ها: ۳۷، ۴۰، ۴۸، ۴۹، ۵۸، ۵۹، ۷۶ تا ۷۹، ۸۱، ۸۷، ۱۹۴.
شورین: ۲۱۳.
شهاب السلطنه: ۲۱۵.
شهربانی تهران: ۱۷۹.
شهردار تهران: ۶۴.
شهرداری: ۵۴، ۵۷، ۶۵، ۸۸، ۹۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۹۵.
شهرداری تهران: ۱۵۳.
شهریار: ۵۳، ۷۳.
شهشانی: ۱۲۷.
شیبانی: ۱۷۲.
شیخ حسین لنکرانی: ۴۷، ۷۷.
شیخ محمد خیابانی: ۱۶۹، ۱۷۱.
شیراز: ۴۲، ۶۰، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۶۶، ۱۶۷.

ص

- صابری زاده: ۶۳.
صاحب منصبان قزاق: ۲۱۲.
صادق پادگان: ۴۶.

ظ

- ظفر: ۵۵، ۷۵.
ظفرالدوله: ۱۷۵.
ظفرالدوله سرتیپ: ۱۷۰.
صادقی: ۳۸، ۳۹، ۵۴، ۵۶، ۹۲، ۹۸، ۱۹۸.
صالح: ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۱۶۸، ۲۰۴.
صایین قلعه: ۴۹، ۸۵.
صحنه: ۵۳، ۱۴۵، ۱۸۷، ۲۱۷.

ع

- صدر: ۸۷.
صدرالاشراف: ۳۷، ۱۹۵.
صدرقاضی: ۸۶.
صمصام: ۱۶۳.
صنیع الدوله: ۱۶۲.
صولت الدوله: ۱۶۶، ۱۸۴.
صولت الدوله قشقای: ۱۶۶، ۱۸۴.
صولت السلطنه: ۸۷.
عابدینی: ۱۴۳.
عالی قاپو: ۱۷۰.
عبدالباقی خان چهاردولی: ۲۱۴ تا ۲۱۶.
عدل الدوله کبیری: ۴۹، ۷۹، ۸۰، ۱۹۹.
عزابه های توپ خانه سنگین: ۲۱۰.
عراق: ۷۱، ۷۲، ۱۴۹، ۱۵۲.
عرب: ۶۹، ۱۶۶.
عزیز السلطان: ۱۶۴.
عشایر مسلح: ۱۸۳.
عضد السلطان: ۷۲.
عضدی: ۷۵، ۷۷.

ض

- ضمرغام: ۱۴۴.

ط

- طاق نصرت: ۱۵۲.
طاهری: ۳۹، ۴۴، ۵۶، ۱۹۵.
طاهری یزدی: ۱۹۵.
طایفه بویراحمادی: ۶۰.
طایفه چهاردولی: ۲۱۵.
طباطبایی: ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۶۴.
طبقات دانش گاهی: ۲۰۳.
طبقات زارعین: ۵۱.
طرشت: ۱۳۱.
طیاره: ۴۲، ۴۸، ۵۲، ۸۴، ۱۲۲، ۱۳۹.
عظمی خانم: ۱۲۹.
علاء الملک: ۱۲۴.
عَلَم: ۴۱، ۶۵، ۱۴۱، ۱۸۳، ۱۹۶.
علی اکبرخان: ۲۱۷.
علی اوف: ۸۰.
عُمّال ایرانی: ۷۷.
عمله جات راه آهن و دخانیه: ۵۷.
عمیدی نوری: ۵۴.
عناصر انقلابی: ۱۱۵.
عنایت الملک همدانی: ۱۸۱.
عید غدیر: ۱۳۷.

غ

- غایله آذربایجان: ۲۰۱.
غایله اکراد: ۱۷۵.
غلام حسین خان: ۲۱۶.
غلام یحیی: ۴۹، ۷۶، ۸۷، ۱۹۶.
غله: ۸۶، ۱۸۰.
فرمان فرمایان: ۳۸، ۳۹، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۶۱، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۵.
فرمان فرمایان، حافظ: ۱۰۷.
فرمانیه: ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۶، ۱۸۹.
فرو: ۴۶، ۵۴، ۷۰، ۱۲۲.
فروگاه مهرآباد: ۴۶.
فروزش: ۵۴.
فروهر: ۱۸۹، ۱۹۰.
فریدلیپ: ۱۰۲.
فریدون ابراهیم: ۴۶.
فلچر: ۷۷.
فوج فدوی همدان: ۲۱۵.
فیروز، مظفر: ۳۸، ۴۰ تا ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۵۴ تا ۵۶، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۹۳ تا ۹۶، ۱۹۶.
فیروزآباد: ۱۱۸، ۱۳۵، ۱۴۳.
فیروزآبادی: ۶۵.
فیلم برداران: ۱۴۴.

ف

- فتودالها: ۱۲۴.
فارس: ۵۹ تا ۶۲، ۱۴۳، ۱۶۶ تا ۱۶۸، ۱۸۴.
فارسی: ۸۵، ۱۰۷، ۲۱۰.
فاروق: ۱۳۱.
فاطمی: ۳۹.
فتوحی: ۷۹.
فدایان: ۴۷، ۵۹، ۸۷.
فداییها: ۳۷، ۴۸، ۵۸.
فراکسیون: ۳۸، ۴۲، ۴۶، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۵.
فراکسیون اصلاح: ۳۸، ۴۶.
فراکسیون اکثریت مجلس: ۱۹۵.
فرانسوی: ۲۰۹.
فرانسه: ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۰۹.
فرحزاد: ۱۲۰، ۱۸۰.
فرخ: ۳۹، ۱۹۶، ۱۹۸.
فرش: ۵۱.
فرقه دموکرات آذربایجان: ۱۹۳.
فرمانآباد: ۱۳۰، ۱۳۷.
فرماندار نظامی: ۵۷.
فرمانفرما: ۱۶۶ تا ۱۶۸، ۲۰۹ تا ۲۱۷.

ق

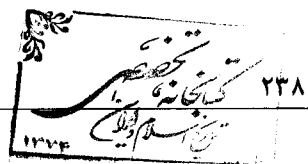
- قائم مقام: ۱۷۵، ۱۷۶.
قائم مقام الملک: ۱۲۳، ۲۰۶، ۲۰۷.
قاجاریه: ۱۶۴.
قاضی محمد: ۴۹، ۸۶.
قانون اساسی: ۸۵، ۸۶، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۹۵، ۱۹۷.
قانون اوقاف: ۱۴۷.
قانون تحریم انتخابات: ۴۱.
قانون کار: ۵۵.
قانون محاکمه وزراء: ۱۸۱.
قبادیان: ۳۹.
قراکسیون اصلح: ۳۸، ۴۶.
قراکسیون اکثریت مجلس: ۱۹۵.
قراکسیون: ۲۰۹.
قراکسیون: ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۰۹.
قراکسیون اصلح: ۳۸، ۴۶.
قراکسیون اکثریت مجلس: ۱۹۵.
قراکسیون: ۲۰۹.
قراکسیون: ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۰۹.
قراکسیون اصلح: ۳۸، ۴۶.
قراکسیون اکثریت مجلس: ۱۹۵.
قراکسیون: ۲۰۹.
قراکسیون: ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۰۹.

- قدرت مقننه: ۱۳۸.
 قَرداغ: ۱۹۳.
 قراول‌های شوروی: ۴۸.
 قروه: ۳۷، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷.
 قَرِه هولسو: ۸۵.
 قَرِه آقابلاغ: ۲۱۴.
 قَرِه بهار: ۲۱۴.
 قَرِه خانیان: ۱۳۲.
 قَرِه لستگاه: ۲۱۳.
 قَزاق‌خانه: ۱۷۰، ۲۰۶، ۲۱۳.
 قَزاق‌ها: ۲۱۲ تا ۲۱۴، ۲۱۷.
 قزوین: ۳۷، ۵۷، ۵۸، ۶۶، ۸۳، ۱۴۲.
 ۱۸۳، ۲۱۰ تا ۲۱۲.
 قشقای: ۵۹ تا ۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۴.
 قشقای‌ها: ۶۱.
 قصر سعدآباد: ۹۲.
 قصر مرمر: ۹۲.
 قصور همایون: ۱۹۴.
 قضیه آذربایجان: ۵۹.
 قفقاز: ۷۷، ۷۸، ۱۶۱ تا ۱۶۳، ۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۶.
 قفقازی: ۷۶، ۷۷، ۱۷۵.
 قفقازی‌های باسابقه: ۱۷۵.
 قلعه باستیل: ۱۷۹.
 قلعه چهریق: ۱۷۵.
 قلی‌اوف: ۷۸.
 قم: ۶۲، ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۸۵.
 قنبرخان چهاردهی: ۶۹.
 قنسول انگلیس: ۶۱.
 قنسول‌خانه انگلیس: ۱۶۷.
 قنسول روس: ۱۹۶.
 قنسول‌گری: ۷۷، ۷۸، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۸۱.
 قنسول‌گری انگلیس: ۱۸۱.
 قوام، احمد: ۳۵ تا ۷۴، ۸۷، ۸۸، ۹۱ تا ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۴۷، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۸، ۱۹۹.
 قوام‌السلطنه: ۳۷، ۸۶، ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱.
 قوام‌الملک: ۶۰، ۱۶۶.
 قوای پلیس: ۱۱۱.
 قوای دولت: ۶۱، ۸۴.
 قوای دولتی: ۶۱، ۸۳، ۱۹۹.
 قوای شوروی: ۴۳.
 قوه مجریه: ۱۳۸.
 قیای: ۷۰.
ک
 کابینه: ۳۷، ۴۲، ۵۲، ۵۶، ۶۷، ۷۸، ۷۹، ۹۱، ۱۸۳.
 کابینه ساعد: ۷۸.
 کابینه قوام: ۹۱.
 کابینه وثوق‌الدوله: ۱۸۳.
 کاخ گلستان: ۱۵۴.
 کادیلک: ۷۳، ۱۰۳.
 کارخانه سیمان: ۱۵۲.
 کارگران دخانیه: ۴۶.
 کارگران نفت: ۵۴.
 کافتارادزه: ۷۸، ۷۹.
 کافه شهرداری: ۹۱.
 کاکس: ۱۸۴.
 کام‌بخش: ۵۳.
 کامپینگ: ۱۲۹.

- کامیون: ۴۳، ۵۷، ۸۲.
کاوه: ۱۳۳.
کبودرآهنگ: ۲۱۳.
کبیری: ۴۹، ۷۹، ۸۴، ۱۹۹.
کدخدامنشی: ۱۲۹.
کرج: ۳۷، ۵۷، ۷۲، ۷۳، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۴۱.
کسرستان: ۴۹، ۸۵ تا ۸۷، ۱۶۲، ۱۸۷، ۲۱۴، ۲۱۶.
کرمانشاه: ۷۷، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۱۱.
کره شمالی: ۲۰۰.
کریم: ۱۳۳، ۱۶۹.
کریمداد: ۱۲۹.
کشاور، کریم: ۵۲، ۹۲.
کشاورزان یزدی: ۱۰۷.
کشمیر: ۱۴۰.
کفیل مالیه: ۱۶۱.
کلبه عموتوم: ۱۴۶.
کلوپ حزب ایران: ۵۳.
کلینیک: ۱۳۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵.
کمونیست: ۱۴۴، ۱۸۳.
کمیته دموکرات: ۵۶.
کمیسیون انتخابی: ۷۱.
کن: ۱۱۲، ۱۳۵، ۲۱۲.
کِنْدی: ۱۱۹.
کنگره دهقانان آزاد: ۱۴۴.
کنگره نمایندگان دهاقین: ۱۴۵، ۱۴۶.
کوپال: ۱۷۹.
کوپه راه آهن: ۲۱۰.
کورونادو: ۱۴۳.
کوه‌های ممسنی: ۱۵۴.
کوی کارمندان: ۱۲۰.
کهید: ۷۳، ۱۰۳.
کهنه مجاهدین: ۶۶.
گ
گاراژدارها: ۵۷.
گارد حزبی: ۵۸.
گرگان: ۱۸۶.
گرم‌رود: ۷۵، ۸۴، ۱۹۴، ۱۹۶.
گرمسار: ۵۳، ۵۸.
گروس: ۴۹، ۸۵، ۸۷.
گفتارهای رادیویی: ۱۳۵.
گلبدی: ۶۸.
گلناز: ۱۰۷، ۱۲۱ تا ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۹۴.
گمرک: ۵۰، ۶۲.
گناباد خراسان: ۱۹۰.
گنجه‌ای: ۱۶۹.
گیبی، الکساندر: ۱۰۰.
گیلان: ۳۷، ۵۲، ۵۷، ۶۹، ۱۴۲، ۱۶۲.
گی‌موله: ۱۴۴.
ل
لائوس: ۱۱۴، ۱۳۷.
لامیجان: ۵۶، ۶۹.
لرستان: ۶۴، ۷۳.
لسانی: ۵۳.
لستگاه: ۲۱۳.
لشگرگارد: ۱۵۵.
لندن: ۵۹، ۱۲۴.

- لنین: ۱۸۳.
لوازم توال: ۱۷۸.
لوله کشی آب شهر تهران: ۹۹.
لویی سیان: ۵۴.
لویی شانزدهم: ۱۷۹.
لیقوان: ۸۲، ۸۳، ۱۷۱.
- م
مازندران: ۵۲، ۵۵، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۱۰۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۸۶.
ماکسیم: ۲۱۳، ۲۱۷.
ماکسیم اوف: ۸۰.
ماکیاویل: ۱۹۱.
مالک اشتر: ۷۸.
مالکین: ۴۹، ۵۱، ۶۴، ۷۶، ۷۷، ۸۲، ۱۰۷، ۱۱۰ تا ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۲ تا ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰.
مالیه: ۴۲، ۴۸، ۸۶، ۹۶، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۸۰، ۱۸۱.
ماوزر: ۲۱۵، ۲۱۶.
ماوزریندهای فرمان فرما: ۲۱۶.
مأمورین ژاندارمری: ۷۰.
مترجم الدوله نیک جو: ۸۱.
متفقین: ۱۹۴، ۲۰۰.
متولی: ۶۵.
متولی ها: ۶۵.
متین دفتری: ۶۴.
مجالس تقنینیه: ۱۳۸.
مجلس سنا: ۲۰۵.
مجلس مؤسسان حزب: ۸۳.
- محتشم السلطنه اسفندیاری: ۱۶۳.
محلات: ۶۴.
محلاتی، مهندس: ۱۲۱.
محمدحسن میرزا: ۴۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۰.
محمدعلی شاه: ۸۱، ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۶۴.
محمدولی خان سپه سالار: ۱۶۱، ۱۷۸.
محمود، محمود: ۵۴، ۶۸، ۹۱.
مخبر السلطنه: ۱۷۰، ۲۰۹.
مختاری: ۱۷۹، ۱۸۸.
مدرس: ۸۸، ۸۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۸ تا ۱۹۰.
مدعی العموم: ۱۸۱، ۱۸۲.
مدیرکل تبلیغات: ۹۵.
مراغه: ۴۹، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰.
مراکش: ۱۹۳، ۲۰۵.
مرتضی خان سپهبد: ۳۸.
مرتضی رنجبر: ۱۴۹.
مرتضی قلی خان: ۵۹، ۶۱.
مرشد، دکتر: ۱۲۸.
مرند: ۸۴، ۱۹۴، ۲۰۰.
مساوات: ۱۳۷، ۱۷۲.
مستر ترات: ۶۱.
مستشارالدوله: ۴۷، ۴۸، ۱۹۸.
مستوفی الممالک: ۱۶۴، ۱۸۲، ۱۸۴.
مسجد سپه سالار: ۴۴.
مسجد شاه: ۶۴.
مسعودی: ۴۳، ۶۴.
مسکو: ۴۲، ۴۳، ۴۹، ۵۵، ۵۶، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۱۱۴، ۱۲۰.

- ۱۴۰، ۲۰۱، ۲۰۲. ملک مدنی: ۱۹۵.
 مسلسل کوتاه: ۴۸. ملک ورجویی: ۱۱۲.
 مسلسل‌های سبک: ۸۴. ملکه هلند: ۱۵۴.
 مشایخی: ۶۴، ۶۵، ۸۸، ۹۹، ۱۳۷. ملیجه: ۱۶۴.
 مشرف نفیسی: ۱۲۰. ممالک اروپایی: ۱۴۵.
 مشرق‌زمین: ۸۸، ۱۱۸، ۱۴۶. ممالک اسکندیناوی: ۱۸۵.
 مشروبات تند الکلی: ۱۷۴. ممالک شرق: ۲۰۴.
 مشروطه: ۱۶۱، ۱۷۰، ۲۰۹. ممالک کهن مغرب: ۸۸.
 مشروطه‌خواهان: ۲۰۹. منات: ۱۷۸.
 مشروطیت: ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۸۶، ۲۱۱، ۲۱۳. منات روسی: ۱۷۷.
 مشفق: ۴۳. منصب امیرنویانی: ۱۶۴.
 مشق جوجه دیکتاتوری: ۱۱۸. منصورالملک: ۱۸۶، ۲۰۰.
 مشکین‌شهر: ۸۴، ۸۷. منوچهر قانع: ۱۳۶.
 مشهد: ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۶۸. منیر: ۱۴۱.
 مشهدی غلام‌علی: ۱۴۳. موازنه سیاسی: ۹۹، ۲۰۳.
 مشیرالدوله: ۸۹، ۱۷۰. موتوریزه: ۵۷، ۵۸.
 مصدق، محمد: ۳۹، ۴۴، ۷۲، ۸۳، ۸۹. مورخ‌الدوله سپهر: ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۴۷.
 ۹۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۸۹، ۲۰۱. موسوی‌زاده: ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۶۲ تا ۷۰.
 ۲۰۲. مؤید، دکتر: ۱۲۸. مؤید، دکتر: ۱۳۳، ۹۶، ۹۵، ۹۱.
 مصدق، مهندس: ۵۷. مهدورالدم: ۴۷.
 مصر: ۶۰، ۷۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۲. میاندوآب: ۴۹، ۸۴، ۸۶.
 ۲۰۵. مصیب‌خان: ۱۶۲. میانه: ۴۹، ۵۰، ۵۹، ۷۶، ۸۷، ۱۴۲، ۱۴۵.
 معتمدالتجار امین: ۱۷۲. ۱۶۲ تا ۲۰۰. میدان بهارستان: ۱۵۵.
 معتمدالدوله: ۲۰۹، ۲۱۰. میرحسین‌خان هاشمی: ۵۸.
 معدن ذغال: ۱۰۰. میرزا آقا فرشی: ۱۶۹، ۱۸۷، ۱۹۳.
 مفتح‌الدوله: ۱۷۸. میرزاداوودخان رنجبر: ۱۹۶.
 مکرم‌الملک عدل: ۱۷۵. میرزارضاخان افشار: ۱۷۲.
 مکی: ۷۲. میرزا رضاخان نایینی: ۱۸۱.
 ملایر: ۷۲. میرزا کریم‌خان: ۱۶۲.



میرزا محمد صادق: ۴۱، ۴۰.

میرزا نصرالله خان پیران: ۱۸۱.

میلیسپو: ۱۷۸.

مؤتمن الملک: ۴۱، ۴۲، ۱۷۰، ۱۷۲.

ن

نازی آباد: ۱۰۷، ۱۴۳.

ناصرالدین شاه: ۱۶۴.

ناصرالملک: ۱۷۱، ۲۱۳.

ناصرخان قشقای: ۵۹.

ناظم الدوله دیبا: ۱۶۹.

ناظم العلوم: ۱۷۶.

نجف: ۱۴۸.

نجم الملک: ۸۳، ۹۹.

نخست وزیر انگلستان: ۱۸۵.

نشریه اقدام: ۴۳.

نصرت الدوله: ۸۹، ۱۷۶، ۱۷۹ تا ۱۸۲.

۱۸۷، ۱۸۹.

نظّاقان حرفه ای: ۱۳۴.

نظام الدوله رفیعی: ۸۳.

نظام الملک نوری: ۱۶۴.

نظام نامه: ۵۴.

نظامیان بی ناموس: ۴۸.

نظامیان شوروی: ۴۸.

نظامی ها: ۳۸، ۸۴، ۱۱۱، ۱۵۴، ۱۹۶.

نظمیه: ۶۱، ۱۷۵.

نظمیه تبریز: ۱۷۵.

نعمت آباد: ۱۶۳.

نفت جنوب: ۵۵.

نفت شمال: ۴۳.

نفتی ها: ۵۵.

نفیسی: ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۲۰، ۱۲۷.

۱۲۹.

نگودیم دین: ۱۱۴.

نماز جماعت: ۱۳۷، ۱۴۹.

نواب: ۶۳.

نوکر محرم: ۹۱، ۱۸۷.

نهیضت آذربایجان: ۴۸.

نهیضت پیشه وری: ۵۱.

نهیضت جنوب: ۶۱.

نیر نوری، هوشنگ: ۹۵.

نیک پور: ۴۰، ۴۳، ۶۸، ۷۲، ۹۳.

نیک بی: ۵۶، ۶۳، ۶۷، ۷۳، ۸۸، ۹۲.

نیکلای دۆم: ۱۶۲.

نیویورک: ۵۹.

و

واشینگتن: ۵۹.

وشوق الدوله: ۵۱، ۶۶، ۷۱، ۱۶۱، ۱۷۱.

۱۸۳.

وثوق السلطنه: ۷۷، ۸۰، ۱۹۶.

ورامین: ۵۳، ۵۸، ۱۷۳، ۱۸۰.

ورد آورد: ۱۸۰ تا ۱۸۴.

ورزش کاران زورخانه ها: ۵۴.

ورق بازی: ۱۷۴.

ورندل: ۱۶۳.

وزارت جنگ: ۶۱، ۱۷۵، ۱۸۰.

وزارت خارجه: ۵۴، ۶۲، ۷۰، ۷۸، ۹۳.

۱۵۴، ۱۷۸.

وزارت خارجه شوروی: ۱۹۰.

وزارت دارایی: ۱۸۱.

وزارت کشور: ۵۲، ۷۰، ۷۱، ۹۴، ۱۱۸.

۱۳۸. همایون پور: ۱۵۳.
- وُزرای توده‌ای: ۵۶.
- وزیر بازرگانی: ۱۱۵.
- ۱۶۹، ۲۱۱ تا ۲۱۷. همدان: ۴۹، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۷۱، ۱۶۲.
- وزیر بهداری: ۵۲، ۱۲۴.
- همدانی: ۱۸۱، ۲۰۹.
- وزیر پُست و تلگراف: ۵۶.
- هم‌سایه شمالی: ۴۰.
- وزیر پیشه و هنر: ۵۶.
- هندوستان: ۱۱۴.
- وزیر جنگ: ۴۲، ۹۲، ۱۹۸.
- هنگ موتوریزه: ۵۸.
- وزیر خارجه آمریکا: ۱۵۲.
- هیوم، لرد: ۱۵۲.
- وزیر خارجه بریتانیا: ۱۵۲.
- وزیر دادگستری: ۵۶.
- ی
- وزیر دارایی: ۱۸۰، ۱۸۱.
- یاپونچی: ۲۱۷.
- وزیر راه: ۴۲، ۵۶.
- یارمحمدخان خشت‌مال کرمانشاهی: ۱۶۲.
- وزیر عدلیه: ۵۲، ۱۸۱.
- یاسایی: ۱۷۲.
- وزیر فرهنگ: ۵۲.
- یافت‌آباد: ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۵.
- وزیر فوایدعامه: ۵۲.
- ۱۴۸.
- وزیر کار: ۵۲، ۵۶.
- پیرم‌خان: ۱۶۱، ۲۱۵، ۲۱۶.
- وزیر کشاورزی: ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۳.
- یدالله‌خان تفنگ‌دارباشی: ۱۸۷.
- ۱۴۳.
- یزد: ۵۲، ۶۳، ۶۵، ۱۰۹.
- وزیر مختار: ۱۷۸.
- یزدی، مرتضی: ۵۲.
- وُکلای آذربایجان: ۷۹.
- یزدی‌ها: ۶۳، ۱۸۰.
- وُکلای تبریز: ۱۷۶.
- یعقوب‌اوف: ۸۰.
- وکیل، علی: ۱۹۳.
- یمین: ۶۸، ۶۹، ۷۰.
- وهاب‌زاده، یونس: ۶۵.
- یمین اسفندیاری: ۶۸.
- ویتنام جنوبی: ۱۱۴.
- یمین لشکر: ۴۹، ۸۵.
- وین: ۲۰۹.
- یمین لشکر افشار: ۸۵.
- ینگه دنیا: ۱۱۸.
- ه
- ینگه‌دنیایی: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۷، ۱۴۰.
- هاوارد: ۱۸۱.
- ینگه‌دنیایی‌ها: ۱۴۰.
- هدایت، خسرو: ۵۷.
- یونان: ۷۴.
- هدایتی، دکتر: ۶۵.
- یونجه: ۷۶، ۱۸۷.
- هژیر: ۴۲.
- یونجه‌کاری: ۱۲۷.



از راست: فاروق، منوچهر، محمدولی، جمشید، عزیز، کاوه (فرزندان فرمان فرما).



از چپ: صبار فرمان فرمایان، محمدولی فرمان فرمایان، محسن رییس، محمدحسین فیروز،
مهرعلی پرخیده (کودک)، تهران، پونک.



محمودلی میرزا و برادرزاده اش بهمن (پسر عباس میرزا فرمان فرمایان)، سویس، ژنو، سال ۱۹۴۷ م.





محمّدولی فرمان‌فرمایان و هم‌سرش شمسفر عدل، سویس، اوشی، سال ۱۹۴۹ م.



از راست: جمشید فرمان فرمایان، گلناز (دختر محمّدولی)، محمّدولی فرمان فرمایان، شمسفر عدل (هم سر محمّدولی)، سویس، سال ۱۹۵۵ م.

از چپ: محمد حسین فیروز، محمد ولی فرمان فرمایان، صفیہ نمازی (هم سر محمد حسین فیروز).



محمّد ولی فرمان فرمایان، ایام کھولت، سویس، ژنو، اوایل دہہ ۱۹۸۰ م. (عکس از بھمن فرمان)





محمّدولی فرمان فرمایان، ایام کهولت، سویس، ژنو، اوایل دهه ۱۹۸۰ م. (عکس از بهمن فرمان)



بیوست



فہرست موقوفات

محمد ولی فرما نغمہ بیان

بنام خداوند بخشنده مهربان

بنی آدم اعضای یک پیکند که در آفرینش زیک گوهرند
 چو عضوی ببرد آرد در روزگار دگر عضو ما را نماند قرار
 فکر میکنم بهترین وسیله برای معاونت با ارباب حاجت، آن باشد که هر کس بقدر توانایی، ملکی را بجهت این منظور که مورد رضای خدا نیر نهست، از ملکیت خود خارج و برای همیشه وقف عموم نماید. بنا بر این عقیده، بنام خداوند تا تاریخ نگارش این کتابچه موفق شده ام، رقباتی چند را که شرح داده شده است برای مصالح عموم تخصیص دهم که بکلی از تملک من خارج شده و برای همیشه مورد استفاذه جامعه که ملک را بنفع آنها تخصیص داده ام، قرار گیرد.

و چون در مدت چند سال بدفعات اقدام بوقف نمودن رقباتی و یا اهدای محاباتی و دواگذاری بلاعوض املاک و اراضی نموده ام و انتقال هر کدام بنحوی

واقع شده است، صلاح دیدم که تمام آنچه باین مقصود از ملک خود خارج نموده‌ام
در این مجموعه نگارش یابد.

تا از تفرقه و پریشانی نام و نشان محفوظ بمانند و هموطنان نظارت در این کار خیر
داشته باشند.

و چون رقبات این املاک و اراضی در چند شهرستان و بخش واقع شده اند، باین
سبب هر قسمت از موقوفات و املاک و اگذاری در هر محل جداگانه نگارش می یابد

آنچه در شهرک تهران وقف شده است

در خیابان آذربایجان مساحت یک هزار و دویست متر مربع زمین از پلاک ۲۱۱۲ در سال ۱۳۳۳ تخصیص به تأسیس یک باب درمانگاه داده شده و قسمتی از بنا مطابق نقشه وزارت بهداشتی، ساختمان و تحویل شد. بعداً وزارت بهداشتی بنا را تکمیل نموده بنام «زایشگاه خانوادگی محمدولی فرمانفرمایان» نامیده است و این زایشگاه از سال ۱۳۳۶ دایره به درمان و خدمات عمومی مشغول است

بموجب وقف نامه رسی ثبت شده در دفترخانه شماره سه تهران ثبت شده ذیل
 شماره ۳۸۷۱۱، ۳۷۶۱۳ مورخ ۱۴/۲/۱۳۴۰ هشت قطعه اراضی،
 (عرصه و اعیاناً) واقع در خیابان آذربایجان بشهرحی که در وقف نامه مفصل آن
 نگاشته شده است، وقف ابدی گردیده است، برای تأسیسات فرهنگی
 و بهداشتی.

آنچه دریافت آبادبخش دوازده تهران وقف شده است

بموجب وقف نامه تنظیمی در دفترخانه اسناد رسمی شماره سه تهران ثبت شده،
 ذیل شماره: ۲۹۸۴۳/۲۸۷۷۷ مورخه ۲۹/۳/۱۳۲۸ یک دانگ شاع
 ارزش دانگ قریه یافت آباد شرح مشروح در وقف نامه وقف شده است.
 و چون عواید این موقوفه باید در بیمارستان واقع در قریه مذکور بمصرف معالجه بیماران
 صرف بشود، لذا پنجاه و پنج جلد کتابچه اسناد مالکیت متعلق باین موقوفه تحویل
 اداره اوقاف شده که بوکالت تامه از طرف این جانب بوظایف قانونی عمل دارند
 و در آمد حاصله کلاً بمصرف گردش کار در درمانگاه که دست وزارت بهداشتی
 است برسد.

بموجب وقف نامه منظمه در دفترخانه اسناد رسمی شماره سه تهران ثبت شده ذیل
 شماره ۲۹۹۹۶/۳۰۹۹۱۵ مورخه ۲۴/۱۰/۲۹ دواکنک عرصه ششگنک
 اعیان یک باب باغچه واقع در قریه یافت آباد شرح وقف نامه وقف شده
 است. قسمتی برای تأسیس دبستان که وزارت فرهنگ دایر کرده اند.
 و قسمتی ضمیمه محل در مانگاه برای سکونت پرستاران است.

بموجب اهدا نامه تنظیمی در دفتر اسناد رسمی شماره ۱۲۱ تهران ذیل شماره؛
 ۵۸۴۱ مورخه ۳۱، ۲، ۲۹ مساحت چهل و نه ار و چهل و هفت متر مربع
 زمین از اراضی یافت آباد، واقع در جاده قدیم کرج بوزارت بهداری،
 برای تأسیس واحداً کارخانه شیرپاستوریزه بشرج اهدا نما.

بموجب وقف نامه منظمه در دفتر اسناد رسمی شماره سه تهران ثبت شده ذیل
 شماره ۳۷۵۸۹/۳۵۶۸۹ مورخه ۱۰/۵/۱۳۴۰ مساحت بیت
 و پنجمزار و دویت و هفتاد و چهار متر مربع باغ شجره واقعه دریافت آباد بشرح
 وقف نامه آن وقف ابدی شده است. و دوازده ساعت از آب فئات
 مخصوص شرب باغ نیز خیر این وقف نامه وقف شده است.
 و منظور از این وقف توسعه آینده مرکز بهداشتی و درمانگاه موجود است.

بموجب وقف نامه منطقه در دفتر اسناد رسمی شماره سه تهران ثبت شده
 ذیل شماره ۳۶۷۹۶، ۳۷۸۹۷ مورخه ۳۹، ۲، ۲۵ دو قطعه زمین واقع
 در قریه یافت آباد متصل بهم شرح وقف نامه آن وقف شده است، و
 بعداً در مساحت دو قطعه احداث بیمارستان (در مانگاه مرکز بهداشت)
 نموده، با ساختمان ها و اگذار بوزارت بهداشتی گردیده و اکنون در آن بیمارستان
 پذیرائی میشوند.

بموجب وقف نامه منظمه در دفتر اسناد رسمی شماره سه تهران ثبت شده ذیل
 شماره ۳۸۷۱۱/۳۷۶۱۳ مورخه ۱۳/۱۲/۴۰ دو قطعه زمین واقع در
 یافت آباد که چاه عمیق در آنجا حفر شده است. بانضمام چاه عمیق مذکور و
 ماشین آلات و اسباب آنها و لوله کشی های مربوطه بمنظور مشروب شدن بایرستان
 (در مانگاه) و تعلقات آن وقف ابدی شده و واگذار بوزارت بهداری
 گردیده است که مطابق وقف نامه عمل نمایند.

بموجب وقف نامه تنظیمی در دفتر اسناد رسمی شماره ۳۰۱۲/۱۴ تهران ثبت شده ذیل
 شماره ۳۸۷۱۴/۳۷۶۱۲ مورخه ۴۰/۱۲/۱۴ مساحت یازده هزار و
 پانصد و پنجاه و چهار متر مربع زمین بشرح وقف نامه آن وقف ابدی شده است
 بنظر باغ ملی و تفریحات سالم جوانان و اهالی ساکنین محل.

موقوفه در و سفنارد

بموجب وقف نامه منظمه در دفتر اسناد رسمی شماره سه تهران ثبت شده ذیل شماره

۳۳۳۹۰/۳۳۲۹۰ مورخه ۱۸/۳/۳۴ مساحت چهل هکتار متر مربع

زمین از اراضی قسریه و سفنارد بشرح وقف نامه وقف ابدی شده است در

این محل پرورشگاه از طرف شهرداری تهران تأسیس و دایر شده است

بموجب وقف نامه منظمه در دفتر اسناد رسمی شماره سه تهران ثبت شده ذیل
 شماره ۳۹۴۸۱/۳۰۵ مورخه ۱۹/۱۱/۴۴ مساحت سی و دو هکتار
 یصد و چهل و یک متر مربع باغ مشجر محصور بجهت ایجاد باغ نباتات مخصوص استفاد
 دانشجویان بدانشگاه تهران واگذار گردیده است.

واگذاری عمارت در شهر تبریز

یکجایب عمارت با منضمات آن واقع در محله شگلان تبریز جهت تأسیس دبستان
بوزارت فرهنگ واگذار و اهدا گردیده و در آن تأسیس دبستان شده است
و دانش آموزان در آن مشغول تحصیل میباشند و این دبستان بنام :
(دبستان محمدولی منیرنفرمایان) در محله شگلان دایر است .

موقوفه ما و اراضی واگذاری بجل های معین در شهرستان میانه

بموجب وقف نامه منظمه در دفتر اسناد رسمی شماره سه تهران ثبت شده ذیل شماره

۳۲۸۹۶/۳۴۰۰۱ مورخه ۳۳/۸/۲۴ یکد انگ از شش انگ مجری^{الیه}

قنات واقع در تهریه میانه، بخش ۳۷ تبریز از پلاک شماره ۳۴۳۵ شهو

به قنات فرمانیه وقف شده است بشرح وقف نامه برای مصرف شرب آبی

بموجب وقف نامه منظمه در دفتر اسناد رسمی شماره سه تهران ثبت شده ذیل
 شماره ۳۷۶۱۱، ۳۸۷۱۰ مورخه ۱۳/۱۱/۱۳۴۰ هـ دایم شاع
 از عرصه و اعیان باغ معروف به ولی آباد واقع در قریه میانه بخش ۳۷
 تبریز (مشهور باغ توستان ولی آباد) بمساحت نود هزار متر مربع بانضمام
 نصف از یک رشته قنات (معروف به قنات ولی آباد) بشرح وقف نامه برای
 تاسیس مدرسه حرفه ای کشاورزی در اختیار اولیاء دولت گذارده شده
 است.

فهرست اراضی واقع در شهر میانه که برای تأسیسات عام المنفعه از طرف بانو صفیه فیروز و آقای محمودی فرمانفرمایان مشترکاً اهداء و بلا عوض اگذار گردیده است.

- ۱- میدان ورزشگاه فرسنگ بسات ۱۴۰۰۰ متر مربع
- ۲- دبیرستان محمد رضا پهلوی " " ۸۰۰۰
- ۳- دبیرستان شاپور " " ۸۰۰۰
- ۴- دبستان فرمانفرمایان " " ۸۰۰۰
- ۵- دبستان رازی " " ۵۰۰۰
- ۶- بیمارستان شیرخورشید سنج " " ۱۰۵۰۰
- ۷- زایشگاه " " " " ۲۸۰۰
- ۸- بیمارستان بهداری " " ۸۰۰۰
- ۹- ساختمان فرمانداری و شهرداری " " ۸۰۰۰

- | | | | |
|-----|-----------------------------|----------|---------|
| ۱۰- | باغ ملی بساحت | ۶۰۰۰ | مترمربع |
| ۱۱- | کارخانه برق شهرداری | ۳۰۰۰ | " " |
| ۱۲- | محل خانه های علماء محل جمعا | چند فقره | |
| ۱۳- | " برای ساختمان پست و تلگراف | ۸۵۰ | " " |
| ۱۴- | " زندانیان | ۲۰۰۰ | " " |
| ۱۵- | گورستان پائین | ۵۰۰۰ | " " |
| ۱۶- | " بالا | ۲۵۰۰ | " " |
| ۱۷- | " در طرف تهران کنار جاده | ۲۳۰۰۰ | " " |
| ۱۸- | اداره راندا رمی | ۳۰۰۰ | " " |
| ۱۹- | محل برای دو فقره منع آب شهر | ۴۰۰۰ | " " |
| ۲۰- | " باشگاه شهرداری | چند قطعه | " " |



دفتر مخصوص غیاث حضرت شهبانوی ایران

۶۳۲
۲۶۶ - ۲۵

جناب آقای محمد ولی فرما نفرمائسان

مرقومه مورخ ۳۰ / ۱۱ / ۴۴ و سند باغ اهدائی واقع در ریافت آباد

از لحاظ مبارک علیا حضرت نوح پهلوی شهبانوی ایران گذشت ضمن

قدردانی از اقدام خیرخواهانه جناب عالی مقرر فرمودند مراتب

مسرت و رضامندی خاطر مبارکشان با اطلاع آنجناب برسد -

پیشگاه علیا حضرت نوح پهلوی شهبانوی ایران . فضل الله نیکی

شماره ۷۱۴۷/۶۰۶۴۶
۵/۱۱/۴۸

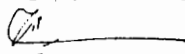


تقدیرنامه



وزارت فرهنگ

جناب آقای محمد ولی میرزافره انفرمانیان
اگر چه مراتب نیکوکاری و فرهنگ دوستی جنابعالی هنگام اهداء کجایب
خانه در محله شگلان تبریز مورد قدرشناسی و امتنان وزارت فرهنگ،
قرار گرفته و حسن نیت انجناب را از تقدیری نیازمند دانند معذرت
مساعدتش را که اخیراً با پرداخت بیست هزار ریال بانجمن فرهنگی شماره
۴ تهران رواقذاری قطعه زمینی جهت ساختمان دبستان درمساحه
نسبت بفرهنگ فرموده اند برای ابراز امتنان مجددمشتم شمرده و توفیق
همچگی جنابعالی را در انجام خدمات اجتهادش خواستار است
وزیر فرهنگ - دکتر سیاسی





وزارت فرهنگ



تقدیر نامه

شماره ۵۸۹۲/۱۳۸۹۶

۲۱/۹/۳۲

جناب آقای محمد ولی فرما نرمانیان

وزارت فرهنگ خود را مکلف میداند مراتب فرهنگ دوستی و بلند هشی
 آنجناب را کمالاً اهدا و بکد ستگاه ساختن آن بپروشد در حله تشکیل تیر نزویک قطعه
 زمین بمساحت سه هزار متر مربع در نقطه مرغوبی از مهاباد فرهنگ آن ریاست بهمان ابراز فرمود
 اند مورد سپاسگزاری و تقدیر قرار داد و متون بقی همیشگی جنانا بحالی را در انجام خدمات
 خیر اجتماعی از خود او و در خواست نماید و بدیهی است پاداش اینگونه نمیکوکار بسیار
 وقد رشتنا سی از نهات خیر ما ملین آنها را در آید مهاباد معمولاً نکا و موسی خواهد بخشید
 ولی برای اینگونه سلیسند و تذکره بگران واقع گردد و دستور داد و شد که بدستان همسارت
 حله تشکیل بنام بدستان فرما نرمانیان خواند و نمود تا اثر نیت خیر جنانا بحالی ظاهراً
 هم هم محفوظ بماند و

وزیر فرهنگ

دکتر مهیس صدیقی



جمعیت شیروخورشید سرخ ایران
«بیت مرکزی کل»

بخش.....

جناب آقای محمد ولی فرمانفرمایان

جمعیت مرکزی شیروخورشید سرخ ایران و اهالی محترم
شهرستان میانه وسیله جمعیت مراتب تشکر خود را از عمل —
خدا پسندانه جنابعالی در مورد واگذاری زمین جهت احداث
بیمارستان در شهر میانه بدینوسیله اعلام مزید توفیق آنجناب
را از خداوند متعال مسئلت دارد .ح

مدیر عامل — دکتر خطیبی

تاریخ ۷ مهر ۱۳۴۰
پیوست.....
شماره ۲۸۲۱۴
خواهشمند است در پاسخ
باین شماره اشاره فرمائید

تا ۴۴۹۴/۳۹



مکتب

جناب آقای محمد ولی میرزا فرمانفرماییان

نامه محبت آمیز آنجناب باضانه سند وقف يك قطعه باغ مشجر بمنشور
استفاده دانشگاه و همچنین وکالت نامه با اختیار تام که ضمیمه آن بود واصل گردید.
از نبات خیر خواهان آنجناب که شماره در خدمات اجتماعی از هیچگونه بذل مال و منال
دریغ نفرموده اند صمیمانه سپاسگزار است *

این بار اول نیست که درد و ران تصدی اینجناب در امور کشوری مراحم جنابعالی
معطوف دستگاهی است که زیر بنادراد تمند اداره میکند. اعمال خیر جنابعالی
درد و ران های مکرر وزارت با اینجناب در رسیداری از قبیل واگذاری زمین برای کارخانه
شیر باستویزه و اعطاء زمین ساختمان کامل در سه راه طرشت بمنظور ایجاد مرکز
بهداشت کودکان شماره مدنظر اینجناب بوده و هست و امید و ارم این باغ نیز مسود
استفاده گروه گیاه شناسی دانشکده های داروسازی و علم و کشاورزی دانشگاه قرار
گیرد و نظر خیر آنجناب بنحو احسن انجام پذیرد *

در خاتمه خراجشمن است دستور نماید وکالت تفویضی در صورت امکان بصورت
وکالت بلا عزل با اختیارات مندرج در ماده ۶۲ آئین دادرسی مدنی تنظیم و تکمیل
شود تا در آینده مشکلی در امور اداری و قضائی موقوفه پیش نیاید *

سلامتی و سعادت و موفقیت آن جناب و خاندان محترم را از خداوند مسئلت

مینماید. ع

رئیس دانشگاه - دکتر جهان‌شاه صالح



دانشگاه تهران

اداره کل دانشکده پیر: کن و بیه ارستانها

شماره ۸۶۴۴

تاریخ ۱۷/۳/۴۰

پیوست ۲

جناب آقای محمد ولی فرمانفرمایان

با اعلام وصول چک شماره ۲۶۲۳۸۷ بانک ایرانیان مورخ ۲۹ فروردین ماه ۳۴۰۰
بمبلغ پنجاه هزار ریال و چک شماره ۲۷۵۳۳۶ بانک ایرانیان مورخ ۲۴ خرداد ماه
۱۳۴۰ بمبلغ پنجاه هزار ریال که جهت کمک به ساختمان مرکز طبسی کودکان
بیمارستان پهلوی اختصار داده شد مراتب به استیصال سگزار دانشکده پزشکی رازیات
خیرخواهانه و نوع دوستی جنابعالی ابراز مینماید.

از طرف رئیس دانشکده پزشکی دکتر مظاهری

د- سعید
۱۷/۳/۴۰



وزارت بهداشت

اداره

تاریخ ۱۳۷۵ / ۲ / ۵
شماره ۴۴۴۰۹
پیوست

(خیلی خیلی فوری)

جناب آقای محمد ولی میرزا فرمانفرمائیان

پیرو نامه شماره ۶۹۴۹۳ - ۳۰ / ۱۲ / ۳۳، بدینوسیله وصول یک طغری
چک شماره ۴۱۵۴۲ - ۲۲ / ۱ / ۱۳۳۴ به مبلغ - / ۵۰۰۰۰۰۰ ریال اهدائی آنجناب
را بنظر ساختمان زایشگاه کودکان در بخش / ۱۰ اعلامید ارد با تجدید ابـراز
تشکروند ردائی خواهشمند است برای صدور سند رسمی وقفنامه زمینی که باید در آن ایـجـساد
فرمانگاه بشود و واگذاری آن به وزارت بهداشتی اقدام و سند مزبور را ارسال فرمایند تا موجبات
ساختمان فراهم شود.

فدیه - ماری فرید
ه

ایلام



شهرداری تهران

سازمان تربیتی شهر تهران

تاریخ ۱۳۳۱/۱/۲۱

شماره ۱۰۷۱۱

ضمیمه

جناب آقای محمد ولی فرمانفرمایان

اکنونکه نیتخیر آن جناب بروی چهل هزار متر مربع زمین اهدائی در وصفدارد برای ایجاد یک پرورشگاه جامه عمل پوشیده و بزودی پرورشگاه کشاورزی جدیدی طبق برنامه‌های مهمی یکصد کودک مستحق و مستعد را پناه خواهد داد و به پیشنهاد اینجانب و تصویب وزارت کشاور بقائم مقامی انجمن شهر پرورشگاه مزبور که پرورشگاه شماره ۱ سازمان تربیتی شهر تهران است - (پرورشگاه محمد ولی فرمانفرمایان) نامگذاری شده معنی است عنایت فرموده عکس بزرگسی از خود را به پرورشگاه هدیه بفرمائید تا در تالار پرورشگاه بپای نیتخیر و نوع پرور آن جناب همیشه باقی بماند.

البته بهنگام افتتاح رسمی این پرورشگاه که انشاء الله در آغاز سال تحصیلی آینده در پرورشگاه مبارک علیا حضرت فتح پهلوی شهبانوی ایران انجام خواهد پذیرفت بهر لوجه مرمینگی در مدخل پرورشگاه نصب خواهد بود از آن جناب و نوع پروری بهد ریختن یاد خواهد شد.

مدیرکل شهرداری و مدیر عامل سازمان تربیتی شهر تهران - اهور



وزارت فرهنگ

اداره فرهنگ شهرستان ری

اداره

شماره ۱۷۱۳۸

تاریخ ۱۳۸۱/۱۱/۴۴

ضمیمه

جناب آقای محمد ولی فرمانفرمائی

ازاینکه پیروی از منویات شاهنشاه آریامهر برای سومین بار زمین جهت ایجاد دبستان باین اداره واگذار فرموده اید از حسنیت و فرهنگ دوستی شما -
قدردانی و موفقیت های بیشتر آنجناب را در راه خدمت بمیهن و شاهنشاه آریامهر از خداوند متعال مسئلت دارد %

رئیس اداره آموزش و پرورش شهرستان ری . آل طعمه



وزارت فرهنگ

اداره فرهنگ شهرستان ری

..... اداره

..... شماره ۹۹۱۲

..... تاریخ ۱۳۶۱/۱/۲۴

..... ضمیمه

جناب آقای محمد ولی فرمانفرمایان

از آنجائیکه همیشه مساعی آن جناب در بثوت رسانیدن نیات شاهنشاه
آریامهر بوده از تشریک مساعی و کمک ارزنده ای که درباره وضع آب * -
آشامیدنی دانش آموزان دبستان پسران فرمانفرمایان یافت آباد میزول
فرمودید کمال تشکر و امتنان را دارد توفیق خدمت بشاهنشاه آریامهر و منهن
عزیز را برای شما از خداوند متعال خواستارم

رئیس اداره آموزش و پرورش شهرستان ری - آل طعمه

سید اکرم

۱۳۶۱/۱/۲۴

شماره ۴۴۵
تاریخ ۱۳۸۸/۴/۴
پیوست —



وزارت معارف و اوقاف
فرمانداری میانه

جناب آقای محمد ولی میرزا فرمانفرمایان

با ابراز تشکر از نیات خیرخواهانه جنابعالی که در کلبه مراحل
به منظور پیشرفت شئون فرهنگی و اجتماعی این شهرستان مذبذول مبعرفمائید
بدین وسبب مراتب تشکرو قدر دانی فرمانداری از واگذاری زمین
ورزشی و دبیرستان و همچنین باغ ولی آباد به منظور ایجاد مدارس حرفه ای
اعلام و توفیق جنابعالی را در پیشرفت مقاصد خیرخواهانه

آرزو مند م %

فرماندار شهرستان میانه - غضنفری



شهرادری میاز

شماره
تاریخ
پست
.....

رونوشت بند ۱ صورتجلسه شماره ۲۰ انجمن شهر

چون آقای محمد ولی میرزا فرمانفرمایان و بانو صفیه فیروز مقدار یکقطعه زمین مرغوب بمساحت ۱۰۵۰۰ متر از باغ شخصی ملکی خودشان که قیمت آن بالغ بر دو ملیون ریال میباشد جهت احداث بیمارستان به شیر و خورشید سرخ میانه اهدا فرموده اند انجمن نیز به نوبت خود از نیت خیر خواهانه و خدا پسندانه معظم اعلیها مراتب تشکر و سپاسگذاری خود را اعلام و مقرر میدارد کتباً نیز مراتب به استحضار نامبردگان اعلام شود.



دوره چهاردهم قانونگزاری

صورت

اسامی و محل انتخاب

آقایان نمایندگان



تاریخ رسمیت دوره چهاردهم قانونگزاری : ۴۰ و پنج دقیقه

قبل از ظهر روز یکشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۲۲

ص ۲ صورت اسامی نمایندگان دوره چهاردهم قانونگزاری و محل انتخاب آنان

شماره ردیف	اسم نماینده	حوزه انتخابیه
۱	آقای داود طوسی	بجنورد
۲	» محمد تقی اسعد	دزفول
۳	» حسین مخبر فرهمند	همدان
۴	» محمد ابراهیم امیر تیمور کلای	مشهد
۵	» حسن مرآت اسفندیاری	سیرجان
۶	» عمادالدین تربتی	تربت حیدری
۷	» خلیل دشتی	بوشهر
۸	» ابراهیم افخمی	زنجان
۹	» حسنعلی فرمند	همدان
۱۰	» علی اقبال	مشهد
۱۱	» محمد ولی فرمانفرمائی	سراب
۱۲	» میر صالح مظفرزاده	رشت

کتاب سیامک، در دوره نوین خود، منتشر کرده است:

۱. آسمان سفر همیشه آبی نیست / سراینده: محمود دلفانی.
مجموعه ۲۳ شعر / چاپ یکم / زمستان ۱۳۷۴ / ۶۰ صفحه / رقعی / شمیز / ۱۵۰ تومان.
-
۲. هامش خاک میهن / نویسنده: غلام حسین آذری مهر.
مجموعه ۳۴ داستان کوتاه / چاپ یکم / بهار ۱۳۷۵ / ۲۰۸ صفحه / رقعی / شمیز / ۵۰۰ تومان.
-
۳. سبز انگشتی / نویسندگان: شهریار بحرانی، مصطفی زمانی نیا.
فیلم نامه بلند / چاپ یکم / تابستان ۱۳۷۵ / ۸۴ صفحه / رقعی / شمیز / ۲۷۰ تومان.
-
۴. زمان / نویسندگان: شهریار بحرانی، مصطفی زمانی نیا.
فیلم نامه بلند / چاپ یکم / تابستان ۱۳۷۵ / ۸۸ صفحه / رقعی / شمیز / ۲۷۰ تومان.
-
۵. تاریخ سیاسی ایلام باستان / پژوهش و نوشته: نادر میرسعیدی.
بررسی تاریخی / چاپ یکم / تابستان ۱۳۷۵ / ۸۴ صفحه / رقعی / شمیز / ۳۰۰ تومان.
-
۶. شناخت و تحسین هنر / نویسنده و مترجم: سیمین دانشور.
مجموعه گفتار و گفت وگو / چاپ یکم / تابستان ۱۳۷۵ / ۸۳۲ صفحه / رقعی / چرمی / ۲۵۰۰ تومان.
-
۷. زندگی باید کرد / نویسنده: منصوره اتحادیه.
داستان بلند / چاپ یکم / پاییز ۱۳۷۵ / چاپ پنجم / پاییز ۱۳۷۸ / ۴۵۶ صفحه / رقعی / شمیز / ۲۰۰۰ تومان.
-

۸. جاودانه‌های سینما / نویسنده: نیل سینارد / مترجم: بیژن اشتیری.
نقد و بررسی سینمای جهان / چاپ یکم / زمستان ۱۳۷۵ / ۲۰۰ صفحه / رقعی / شمیم / ۶۵۰ تومان.

۹. فلات فانوس / نویسنده: مصطفی زمانی‌نیا.
داستان بلند / چاپ یکم / زمستان ۱۳۷۵ / ۱۳۶ صفحه / رقعی / شمیم / ۳۳۰ تومان.

۱۰. داستان‌های آسمانی / نویسنده: جلال آل‌احمد.
مجموعه ۷ داستان کوتاه / چاپ سوم (با همکاری نشر میترا، نشر تاریخ ایران) / زمستان ۱۳۸۱ / ۷۲ صفحه / رقعی / شمیم / ۵۰۰ تومان.

۱۱. داستان‌های سیاست / نویسنده: جلال آل‌احمد.
مجموعه ۱۲ داستان کوتاه / چاپ سوم (با همکاری نشر میترا، نشر تاریخ ایران) / زمستان ۱۳۸۱ / ۱۳۶ صفحه / رقعی / شمیم / ۱۰۰۰ تومان.

۱۲. داستان‌های کودکان / نویسنده: جلال آل‌احمد.
مجموعه ۵ داستان کوتاه / چاپ سوم (با همکاری نشر میترا، نشر تاریخ ایران) / زمستان ۱۳۸۱ / ۱۱۲ صفحه / رقعی / شمیم / ۸۵۰ تومان.

۱۳. نیما چشم جلال بود / نویسندگان: جلال آل‌احمد، نیما یوشیج.
مجموعه گفتار، نقد، شعر، نامه، و مکالمه / چاپ یکم (با همکاری نشر میترا) / بهار ۱۳۷۶ / ۱۸۴ صفحه / رقعی / شمیم / ۶۵۰ تومان.

۱۴. داستان‌های بی‌ملاک / نویسنده: جلال آل‌احمد.
مجموعه ۱۵ داستان کوتاه / چاپ سوم (با همکاری نشر میترا، نشر تاریخ ایران) / زمستان ۱۳۸۱ / ۱۶۸ صفحه / رقعی / شمیم / ۱۲۰۰ تومان.

۱۵. انسان اولیه در ایران / نویسنده: ای. ساندرلند. / مترجم: نادر میرسعیدی.
بررسی تاریخی / چاپ یکم / تابستان ۱۳۷۶ / ۴۰ صفحه / رقعی / شمیم / ۱۷۰ تومان.

۱۶. در پس ابرها... / نویسنده: مصطفی زمانی‌نیا.
بررسی آرا و روابط هنری، ادبی، اجتماعی، و سیاسی جلال آل‌احمد و نیما یوشیج / چاپ یکم / تابستان ۱۳۷۶ / ۱۰۰ صفحه / رقعی / شمیم / ۳۵۰ تومان.

۱۷. گزیده داستان‌ها / نویسنده: جلال آل‌احمد.
مجموعه ۱۹ داستان کوتاه / چاپ سوم (با همکاری نشر میترا، نشر تاریخ ایران) / زمستان ۱۳۸۱ / ۲۲۴ صفحه / رقعی / شمیم / ۱۷۰۰ تومان.

- ۱۸. سنگی بر گوری / نویسنده: جلال آل احمد.
داستان بلند / چاپ دوم / پاییز ۱۳۷۶ / ۹۶ صفحه / رقعی / شمیز / ۴۰۰ تومان.
- ۱۹. چهره به چهره / نویسنده: اینگمار برگمان / مترجم: مهشید زمانی.
فیلم‌نامه بلند / چاپ یکم / پاییز ۱۳۷۶ / ۱۴۴ صفحه / رقعی / شمیز / ۵۰۰ تومان.
- ۲۰. گزارش‌ها / نویسنده: جلال آل احمد.
مجموعه گفتار / چاپ یکم / زمستان ۱۳۷۶ / ۲۰۰ صفحه / رقعی / شمیز / ۸۰۰ تومان.
- ۲۱. زمان به عشق ماه می نویسد / سراینده: مصطفی زمانی‌نیا.
مجموعه ۱۳ ترانه عاشقانه / چاپ یکم / زمستان ۱۳۷۶ / ۴۸ صفحه / رقعی / شمیز / ۲۰۰ تومان.
- ۲۲. بگو به ماه بیاید! / نویسنده: مصطفی زمانی‌نیا.
داستان بلند / چاپ دوم / زمستان ۱۳۷۶ / ۲۴۸ صفحه / رقعی / شمیز / ۹۰۰ تومان.
- ۲۳. ملک جمشید / سراینده: لیلی ریاحی / یادبیاچه‌ای از: سیمین دانشور.
مجموعه ۷۹ شعر / چاپ یکم / زمستان ۱۳۷۶ / ۲۰۰ صفحه / رقعی / شمیز / ۸۰۰ تومان.
- ۲۴. سفر فرنگ / نویسنده: جلال آل احمد.
سفرنامه اروپا / چاپ یکم / زمستان ۱۳۷۶ / ۲۷۲ صفحه / رقعی / شمیز / ۱۲۰۰ تومان.
- ۲۵. سینمای هند / نویسنده و مترجم: بیژن اشتری.
مجموعه گفتار و گفت‌وگو / چاپ یکم / زمستان ۱۳۷۶ / ۳۳۶ صفحه / رقعی / شمیز / ۱۲۰۰ تومان.
- ۲۶. نگاره / سراینده: هوشنگ صالحی لرستانی.
مجموعه ۷۷ شعر / چاپ یکم / پاییز ۱۳۷۷ / ۱۰۴ صفحه / رقعی / شمیز / ۳۰۰ تومان.
- ۲۷. پیش به سوی شرق (کتاب یکم) / نویسنده: اولریخ گرکه / مترجم: پرویز صدری.
ایران در سیاست شرقی آلمان در جنگ جهانی اول / چاپ یکم / پاییز ۱۳۷۷ / ۵۰۴ صفحه / رقعی / شمیز / دوره دوجلدی ۳۰۰۰ تومان.
- ۲۸. پیش به سوی شرق (کتاب دوم) / نویسنده: اولریخ گرکه / مترجم: پرویز صدری.
ایران در سیاست شرقی آلمان در جنگ جهانی اول / چاپ یکم / پاییز ۱۳۷۷ / ۵۱۲ صفحه / رقعی / شمیز / دوره دوجلدی ۳۰۰۰ تومان.
-

۲۹. نصرت‌الدوله / پژوهش و گردآوری: منصوره اتحادیه، شهادت پیرا.
مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات... فیروز میرزا فیروز / چاپ یکم (با همکاری نشر تاریخ
ایران) / تابستان ۱۳۷۸ / ۶۴۰ صفحه / رقعی / شمیم / ۲۳۰۰ تومان.

۳۰. وظیفه بی‌حاصل مرگ! / نویسنده: مصطفی زمانی‌نیا.
سه گفتار در پیرامون سینما / چاپ یکم / تابستان ۱۳۷۸ / ۸۰ صفحه / رقعی / شمیم / ۴۰۰ تومان.

۳۱. تابستان سفید / نویسنده: عزیز معتضدی.
فیلمداستان / چاپ یکم / تابستان ۱۳۷۸ / ۱۲۸ صفحه / رقعی / شمیم / ۶۰۰ تومان.

۳۲. فلات فروردین / نویسنده: مصطفی زمانی‌نیا.
داستان بلند / چاپ یکم / پاییز ۱۳۷۸ / ۱۸۴ صفحه / رقعی / شمیم / ۱۰۰۰ تومان.

۳۳. سال‌های آتش و برف / نویسنده: آیدین آغداشلو.
برگزیده گفتارها و گفت‌وگوها ۱۳۷۸-۱۳۷۰ / چاپ یکم (با همکاری نشر آتیه) / پاییز ۱۳۷۸ /
۴۰۰ صفحه / وزیری / شمیم و چرمی / ۲۰۰۰ (۲۵۰۰) تومان.

۳۴. زندگی خالی نیست / نویسنده: منصوره اتحادیه.
داستان بلند / چاپ یکم / پاییز ۱۳۷۸ / ۴۰۰ صفحه / رقعی / شمیم / ۲۰۰۰ تومان.

۳۵. از خوشی‌ها و حسرت‌ها / نویسنده: آیدین آغداشلو.
برگزیده گفتارها و گفت‌وگوها ۱۳۷۰-۱۳۵۳ / چاپ دوم (با همکاری نشر آتیه) / پاییز ۱۳۷۸ /
۳۴۸ صفحه / وزیری / شمیم و چرمی / ۱۷۰۰ (۲۲۰۰) تومان.

۳۶. کدام زمین شادتر است؟! / نویسنده: مصطفی زمانی‌نیا.
داستان بلند / چاپ دوم (با همکاری مؤسسه انتشارات نگاه) / بهار ۱۳۷۹ / ۳۰۴ صفحه / رقعی /
شمیم / ۱۲۰۰ تومان.

۳۷. از پیدا و پنهان / آیدین آغداشلو در گفت‌وگویی بلند با اصغر عبداللّهی و محمد عبدی.
مصاحبه جامع و تحلیلی در ۱۳۷۸ / چاپ یکم (با همکاری نشر آتیه) / بهار ۱۳۷۹ / ۳۰۴ صفحه /
وزیری / شمیم و چرمی / ۱۵۰۰ (۲۰۰۰) تومان.

۳۸. حاصل عمر / نویسنده: حسین عسگری.
سرگذشت و کارنامه شادروان حاج اسدالله عسگری / چاپ یکم / پاییز ۱۳۷۹ / ۷۲۰ صفحه /
رقعی / چرمی / رایگان (وقفی).

۳۹. رضاقلی خان نظام السلطنه (کتاب دوم) / پژوهش و بازنویشت: منصوره اتحادیه. صورت جلسات هیأت دولت مهاجرت / چاپ یکم (با همکاری نشر تاریخ ایران) / زمستان ۱۳۷۹ / ۴۴۸ صفحه / رقعی / شمیز / ۲۵۰۰ تومان.

۴۰. رضاقلی خان نظام السلطنه (کتاب سوم) / پژوهش و بازنویشت: منصوره اتحادیه. مکاتبات و مراسلات هیأت دولت مهاجرت / چاپ یکم (با همکاری نشر تاریخ ایران) / زمستان ۱۳۷۹ / ۵۶۰ صفحه / رقعی / شمیز / ۳۰۰۰ تومان.

۴۱. رضاقلی خان نظام السلطنه (کتاب یکم) / پژوهش و نوشت: منصوره اتحادیه. زندگی سیاسی رضاقلی خان نظام السلطنه / چاپ یکم (با همکاری نشر تاریخ ایران) / زمستان ۱۳۷۹ / ۴۲۴ صفحه / رقعی / شمیز / ۲۵۰۰ تومان.

۴۲. سفر امریکا / نویسنده: جلال آل احمد. سفرنامه امریکا / چاپ یکم (با همکاری نشر آتیه) / بهار ۱۳۸۰ / ۵۰۴ صفحه / رقعی / شمیز / ۲۷۰۰ تومان.

۴۳. ایران و انگلیس، کرشمه روابط سیاسی / پژوهش و نوشت: محمدتقی نظام مافی. بررسی تاریخی و تطبیقی در دوره های صفویه و قاجاریه / چاپ یکم / زمستان ۱۳۸۰ / ۴۱۶ صفحه / رقعی / شمیز / ۲۵۰۰ تومان.

۴۴. انفصال هرات / پژوهش و نوشت: منصوره اتحادیه. گوشه هایی از روابط خارجی ایران (۱۲۸۰-۱۲۰۰ ه.ق) / مجموعه مقاله / چاپ یکم (با همکاری نشر تاریخ ایران) / زمستان ۱۳۸۰ / ۲۷۲ صفحه / رقعی / شمیز / ۱۷۰۰ تومان.

۴۵. پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت / پژوهش و نوشت: منصوره اتحادیه. دوره های یکم و دوم مجلس شورای ملی / چاپ یکم (با همکاری نشر تاریخ ایران) / زمستان ۱۳۸۱ / ۵۷۶ صفحه / رقعی / شمیز / ۳۰۰۰ تومان.

۴۶. داستان های زنان / نویسنده: جلال آل احمد. مجموعه ۸ داستان کوتاه / چاپ چهارم (با همکاری نشر میترا، نشر تاریخ ایران) / زمستان ۱۳۸۱ / ۹۶ صفحه / رقعی / شمیز / ۷۵۰ تومان.

۴۷. کهن دیار فراهان (کتاب یکم) / پژوهش و نوشت: مصطفی زمانی نیا. از سپیده تاریخ تا هزیمت خوارزم شاه / چاپ یکم / پاییز ۱۳۸۲ / ۵۱۲ صفحه / رقعی / شمیز / ۴۰۰۰ تومان.

۴۸. سه نمایش تک‌پرده / نویسندگان: شون اوکیسی، جرج برنارد شاو، تنسی ویلیامز / مترجم: محمد تقی علیشاهی.

مجموعه سه نمایش کوتاه / چاپ یکم / زمستان ۱۳۸۱ / ۱۲۰ صفحه / رقعی / شمیمز / ۹۰۰ تومان.

● ۴۹. از روزگار رفته حکایت... (کتاب یکم) / نویسنده: محمدولی میرزا فرمان‌فرمایان / به کوشش: منصوره اتحادیه، بهمن فرمان.

سفرهای سیاسی / چاپ یکم (با همکاری نشر تاریخ ایران) / زمستان ۱۳۸۲ / ۲۴۰ صفحه / رقعی / شمیمز / ۲۰۰۰ تومان.

● ۵۰. از روزگار رفته حکایت... (کتاب دوم) / نویسنده: محمدولی میرزا فرمان‌فرمایان / به کوشش: منصوره اتحادیه، بهمن فرمان.

مجلس شورای ملی / چاپ یکم (با همکاری نشر تاریخ ایران) / زمستان ۱۳۸۲ / ۳۶۸ صفحه / رقعی / شمیمز / ۳۰۰۰ تومان.

without restraint to my notes. In these I quarrel no one and what I write is with candor and sincerity".

With the withdrawn attitude that the journals imply, nevertheless, Mohammad Vali enjoyed the company of friends, confidants, and kin. From a career point of view, in his active years, he was always ready to debate ministers, parliamentarians, and politicians, although he sometimes questioned his own motivations. He thought that being a member of parliament did not benefit the country, but it did help him to have local influence in the running of the large landholdings that he shared with his brothers.

In later years, with his desire to serve his country and its people, he became a noted philanthropist by giving lands to build medical clinics and schools in Tehran and in province. A list of these is added to the third volume of the diaries.

He was frail but lived long, bending with the winds of change in order not to break. He did a pilgrimage to Mecca in 1966. He left Iran after the Islamic revolution and took residence in Geneva, Switzerland, where he died at the age of ninety-eight. He is now buried in the Islamic cemetery of that city.

1. An early document on Farman Farma's children, has the date of 1890, for Abbas Mirza's birth, and 1892, for Mohammad Vali Mirza.

and high ranking in the Qajar dynasty. His sister was betrothed to the king Mozaffar ed-Din Shah, and the Shah's daughter was his spouse. Moreover he was hard-working, disciplined and actively involved in government, often taking up very difficult missions. He also tasted exile, due to Court intrigues, and spent four years in Ottoman Iraq, (1900 to 1904 A.D.). Years in which he polished his world view and became acquainted with the progressive ideas of the day.

Farman Farma had very firm beliefs about a good Western education. His elder sons started their schooling at a Jesuit College in Beirut, Lebanon, to be followed up by studies in European universities and military academies. He then recalled his sons to serve in government posts, reserved for the Persian elite.

Mammad Vali had been in Paris, at the Lycee Janson de Sailly, when he returned to Persia and started accompanying his father in military and political missions, or be sent by him to accomplish various tasks. Even his early years in parliament fell into the overall political schemes of Prince Farman Farma.

Mohammad Vali Mirza was a delicately built, mild-mannered, and soft-spoken man. He liked solitude and his own inner speech that he confided to his journals. He loved his country's nature, enjoyed village life and agriculture, with their problems of grain, rentability, water supply, and accountability. Although Mohammad Vali was imbued with the political ideals of the Western democratic societies, he did not compare Persia to their standards. He knew the nature of obstacles that confronted an ancient Oriental culture, despotism, poverty, and the lack of modern developments. He looked at social impediments with a dry inward irony.

He said about his own journals: " Let me say and write this; the notes that I leave are not for fame or fortune. As long as I live no one will see or know them. For me, used to being alone, the feelings that I would not share with my peers, are confided

The three volumes presented in this Persian edition span the first thirty years of his adult life.

The first volume: "Travels with a political purpose".

This volume recounts one journey to Fars, and Shiraz. This is the epoch of the first diaries. Two journeys to Baghdad. The second one during the crucial months of the 1921 Coup d' Etat in Tehran. Two journeys to Tabriz and Azerbaijan; the first one as acting director of the ministry of Finances, alongside the Crown Prince Mohammad Hassan Mirza, the second one for electoral purposes.

The second volume: "Member of Parliament".

Mohammad Vali's account as elected member of the fourth and fifth parliaments "Majles", of the Qajar era, and the sixth, seventh, thirteenth, and fourteenth sessions of the parliament in the Pahlavi era. On the floor of the "Majles", he showed a very special interest for the welfare of Azerbaijan province, his own constituency, and participated in the committees of the legislative body dealing with financial matters, considering these more practical and rational, than the political speech-making in vogue at the time.

The third volume: "Recollections of events and personalities".

This volume's subjects are; The Qavam cabinet of the late forties, in which Mohammad Vali was Minister of Labor for a short period. The separatist movement in Azerbaijan by the "Democrat Party", and the communists, supported by the USSR. The Shah's land reform of the fifties, and portraits of his brother Nosrat ed-Dowleh Firouz, his cousin Mohammad Mossadegh, and a vignette of Reza Khan, the later Pahlavi Shah, in a military campaign with his father Farman Farma.

Mohammad Vali's father, Abdol Hossein Mirza Farman Farma was a great personality of his epoch. Close to the Court

A Tale of Bygone Days

The Journals of

Mohammad Vali Mirza Farman Farmaian

Synopsis by Bahman Farman

Mohammad Vali Mirza was born in 1890.(1) His father Prince Abdol Hossein Mirza Farman Farma was the grandson of Abbas Mirza, the Qajar Crown Prince who died in 1833 A.D.before acceding to the throne. His mother Princess Ezzat ed-Dowleh, was the daughter of the Qajar king Mozaffar ed-Din Shah. Abdol Hossein Mirza and Ezzat ed-Dowleh had six sons: Firouz Mirza (Nosrat ed-Dowleh), Abbas Mirza (Salar Lashgar), Mohammad Vali Mirza, Mohammad Hossein Mirza, Nezam ed-Din Mirza, and Jaffar Mirza. The two last sons died in their youth.

Mohammad Vali Mirza kept daily journals for sixty years. They start in earnest in 1920, during a journey to Fars province where his father was the Governor General. Occasionally Mohammad Vali has written his recollections of past events as part of his journals.

Aknowledgement

We would like to express our sincerest thanks to Mrs. Shamsefar Adl (Farman Farmaian), and Mrs. Golnaz Farman Farmaian (Mahoney), the spouse and the daughter of Mohammad Vali Mirza, who have given us the permission to edit and publish these journals.

Nashr-e Tarikh-e Iran

A Tale of Bygone Days

From the Journals of

Mohammad Vali Mirza Farman Farmaian

Volume III

Recollections of Events and Personalities

Compiled and Edited by:

Mansoureh Ettehadieh (Nezam Mafi)

Bahman Farman



Publisher :

Siyamak Book (Ketab - E - Siyamak)

and

Nashr-e Tarikh-e Iran

First Printing, Tehran, 2004

ISBN 964-6141-45-5